



تنظیم : mobammad6347@gmail.com

چکیده

امام علی(ع) مظهر تجلی اسماء و صفات پروردگار و نمونه کامل انسان متعالی است. او که بر چکاد اندیشه و ایمان قرار دارد پیشوای تقوا، عدل، آزادی، عبودیت، صدق، اخلاص، مجاهدت، صفا، عطوفت و شجاعت است. او اسوه خضوع و خشوع در برابر حق، دستگیری از ستمدیدگان و آئینه تمام نمای استقامت و استواری در برابر سرکشان و مستکبران می باشد. پیوند با علی(ع) بدون دست یافتن به نگرش و جهان بینی آن حضرت ناممکن است. هر چند که دستیابی کامل به قله معرفت و درک عمیق شخصیت الهی آن ولی خدا برای ما امری محال به نظر میرسد، ولی حرکت در این مسیر برای رسیدن به دامنه های قابل دسترس آن مکتب الهی، کاملاً ممکن و میسر است.

برای رسیدن به این منظور مطالعه در سیر زندگی ایشان، خطبه ها، نامه ها و سخنان گران بهایشان اهمیت به سزایی دارد.

کتاب حاضر چهل درس آموختنی از اقیانوس معارف علوی است که می تواند در زندگی فردی و اجتماعی، ما را چهل گام به راه علی(ع) نزدیک سازد.

... خورشید را مگر می توان از تاییدن باز داشت؟ و ابر را از باریدن؟ و سایه سار را از لطافت؟ و اقیانوس را از خروش؟ و ژرفای آن را از صدفهای پرگوهر؟ و چکاد را از بزرگی و عظمت؟ و ستاره های درخشان را از نشان دادن راه نجات؟ و کشتی را از برگرفتن انسان های سرگشته و حیرت زده در طوفان ها و رساندن به ساحل امن و آرامش؟ و چراغ های فروزان را از تاباندن فروغ هدایت؟ و درختان طیب و ریشه دار را از میوه های شیرین و حیات بخش؟ و چشمه سارهای جوشان و گوارا را از سیراب ساختن تشنه لبان؟ و رودهای خروشان را از آبیاری مزرعه ها و مرغزارها؟ و آبشارهای ریزان را از ریزش مایه حیات؟ ... و دسته گل محمدی را از بوی خوش؟

... و انسان های کامل را مگر می توان از جلوه گری در عرصه رشد و تکامل و میدان داری هدایت و تعالی بازداشت؟ و اولیای حق را از دست گیری خلاق؟ و سالکان طریقت را از نشان دادن راه سلوک؟ و واصلان حقیقت را از وصل و شهود؟ و پیشوایان نور را از پیشوایی نوریان؟ و امامان ایمان را از امامت مومنان؟!

... و علی بن ابیطالب، امیرمومنان، پیشوای متقین، درّ یگانه دوران، تنها نسخه درمان دردهای مزمن و ریشه دار بشریت را مگر می توان از جاذبه معنوی و کشش الهی اش بازداشت؟

... و گذشت نسل ها و قرن ها مگر می تواند چهره تابناک و نورانی او را از ذهن ها و دل ها پنهان سازد؟ ... و عربده مستان قدرت و شهوت، مگر قادر است که صدای ملکوتی او را در پس اعصار و قرون خاموش نماید؟ ... و کور چشمی خفاشان و شب پره ها مگر مجال آن را می یابد که بینایان و حق جویان را از حرکت به سوی این قطب حقیقی عارفان مجاهد و مجاهدان عارف بازدارد؟

آری! خورشید، خورشید است، حتی اگر روزها و ماه ها در پس ابرها پنهان باشد، و علی(ع)، علی است حتی اگر کاستی ها و سستی ها، بین ما و او قرن ها فاصله انداخته باشد! او تجلی تام

جمال و جلال خداست. او آیه تمام نمای هستی است. او بر چکادِ اندیشه و ایمان قرار دارد. او زمان و زمین را در نور دیده و به امامت خود، مومنان پاکباخته و راستین همیشه تاریخ را به افتخاری بی بدیل رسانده است... او پیشوای ایمان است و پیشوای آنچه ایمان حقیقی بر می انگیزد: پیشوای عدل، تقوا، آزادی، آزادگی، عبودیت، صدق، اخلاص، مجاهدت، صفا، عطوفت و شجاعت. پیشوای علم و آگاهی، پیشوای کار و تلاش، پیشوای خشوع و خضوع در برابر حق و پیشوای خدمت به خلق در راه حق. پیشوای نرمی و رفق با محرومان و ستمدیدگان و پیشوای استقامت و استواری در برابر سرکشان و مستکبران. پیشوای تسلیم در برابر خدا و پیشوای سازش ناپذیری در برابر شیطان. و با این همه، او بنده ای است از بندگان محمد(ص) و محمد(ص)، بنده خداست!

... و اینک پس از قرن ها مظلومیت علی(ع) و محرومیت ما از علی(ع)، شعاعی از نور او بر پیکر خسته و خمود امت ما تابیدن گرفته است! پس از دوران های طولانی از انزوای مکتب و مرام علی(ع)، «مردی» از تبار علی(ع)، روزنه ای از کانون نورانیت او به سوی امت اسلام گشود و با روح الهی خود، کاری روح الهی کرد. فاصله ذهنی و معنوی ما با علی(ع)، بسی بیشتر از فاصله زمانی و تاریخی، ما را از راه علی بن ابیطالب(ع) دور ساخته بود، و آن «مرد»، سدّ این راه را شکست و از سر راه برداشت. اینک شعاعی تابیده است، و خلف آن «مرد» ما را به علی(ع) فراخوانده است: به یاد علی، نام علی، راه علی، مکتب علی، اخلاق و معنویت علی، به عدالت و سازش ناپذیری علی، ... و به همه آنچه از «علی» می توان گرفت، در حدّ بضاعت و ظرفیت، به قدر معرفت و مجاهدت!

... و مگر جز این می توان از «ولی» انتظار داشت؟ و مگر اولیاء، بر آن نیستند که انسان ها را به ولی کل برسانند؟ و مگر نه این است که ولایت دانایان امت، برای آن است که مردمان را به دژ مستحکم ولایت راه نمایند و راه برند؟ ...

... و چه غافل اند و جاهل، کسانی که نفس پاک اولیاء را به نفس خبیث خود قیاس می کنند! کسانی که بر این گمان اند که ولی، خود را می خواهد و مردمان را به سوی خود می خواند!

کسانی که چشم دل را به دست دنیا طلب خود بسته اند و کار پاکان را قیاس از خود می گیرند! ... بگذاریم و بگذریم و شیرینی و یاد علی و ولی را با تلخی این قصه پرغصه در نیامیزیم!

اکنون نسیمی وزیده است. نفحه ای از نفحات الهی در ما دمیده شده است. باید آن را قدر بدانیم و آنچه می توانیم با گام های کوتاه و بلند، فاصله خود را با علی(ع) هر چه کمتر سازیم، ذهن بسته و دل تاریک خود را با کلید نورانی علی(ع) باز و روشن نمائیم. در رفتار و گفتارمان از او سرمشق بگیریم و او را - که دست پرورده اسوه اهل ایمان است - اسوه و الگوی خود قرار دهیم.

و این فرصت، برای جوانان و نوجوانان پاک دل و پاک سرشت، بیش از ما از راه ماندگان، فراهم است. بویژه جوانان اهل دانش و بینش و اهل سیر و سلوک، که در پی راه یافتن به مسیر و مسلک امام امیرالمومنین علی بن ابیطالب - علیه صلوات الله و صلوات المصلین - و درصدد رسیدن به بینش و منش آن پیشوای بزرگ می باشند.

آنچه پیش رو دارید، چهل مروارید تابناک از اقیانوس معارف علوی است که می تواند چهل گام، ما را به راه علی(ع) نزدیک سازد. چهل درس آموختنی، که در زندگی فردی و اجتماعی ما سرنوشت ساز است. چهل تابلوی گویا و شفاف که سعادت آخرت و دنیای ما را رقم می زند... زلال، مختصر و ساده و در عین حال ژرف، استوار و جامع، برگرفته از متن فرمایش های امام علی(ع) و با استفاده از کلام وحی و رهنمودهای خاندان نبوت... طرح واره ای است که جامعیت و کمال کلام و راه علی(ع) را می نمایاند و مسیر و مسلک آن پیشوا را در عرصه های مختلف نشان می دهد و فراگرفتن و گام نهادن در آن، محرومیت ما را از علی(ع) اندکی می زداید.

و چنین مقدر بود که آغاز این کار، ۱۸ ذی الحجه ۱۴۲۰ هجری قمری باشد و انجام آن، ۱۷ ربیع الاول ۱۴۲۱.

با این تفال به خیر، امید است که توفیق حرکت در راه محمد(ص) و علی(ع) را داشته باشیم و با تمسک به ولایت، به آنچه این دو پدر امت خواسته اند دست یابیم. ان شاء الله.
با درود بر آن دو نور الهی و سلام بر پویندگان راه آنان.

● ریشه ها و پایه ها

۱. چیستی ایمان

الایمان مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ اِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْاَرْكَانِ.

ایمان حقیقی و راستین، عبارت است از: (۱) شناخت و معرفت قلبی، (۲) اظهار و اقرار زبانی، (۳) عمل و رفتار جسمی.

آیا از خود پرسیده اید که ایمان چیست؟ یا از دیگری، پاسخ چنین پرسشی را خواسته اید؟

کسانی هستند که گمان می کنند «ایمان»، صرفاً همان باور و قبول درونی و قلبی است و اگر کسی ایمان خود را اظهار و ابراز نکند یا نسبت به رفتار و عملی که اسلام دستور داده است، بی تفاوت و بی اعتنا باشد، باز هم ایمان او، ایمان قابل قبولی است. برخی افراد پا را از این فراتر نهاده، بر این تصور باطل اند که اظهار و ابراز ایمان «تظاهر» است و می پندارند که اساساً باید ایمان را «پنهان» داشت تا «ریا» نشود! بعضی نیز «عمل» را بی بها می دانند و شعارشان این است که «قلب باید پاک باشد!» حرف درستی که از آن نابجا بهره برداری می شود!

خوب است از پیشوای مومنان و پیشتاز راه ایمان، امام علی بن ابیطالب(ع)، پاسخ این پرسش را طلب کنیم و از محضر آن حضرت سوال کنیم که ایمان چیست؟

امام علی(ع) پاسخ می دهند که: ایمان راستین و سعادت بخش، بر سه پایه و ستون استوار است و مرکب از سه بخش می باشد:

(۱) مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ: شناخت و آگاهی، اما نه شناخت ذهنی صرف، بلکه شناخت قلبی و درونی. همان که باور و عقیده را تشکیل می دهد. معرفت به حقیقت هستی و هستی بخش جهان، و نیز معرفت به منتهی و هدف هستی انسان که همان رجوع به سوی خدا و زندگی ابدی است، و نیز

معرفت به راهی که می توان به آن سعادت و حیات جاودان دست یافت و معرفت به راهنمایان و رهروان و رهبران این مسیر. معرفتی قلبی، عمیق، ریشه دار و درونی. این معرفت، مبنا و زیر ساخت ایمان راستین است. ایمان بدون معرفت، ایمان نیست، بلکه ادّعیای بی محتوی و قالب بی روحی است که هرگز انسان را به سرچشمه حیات و هدایت نمی رساند.

این معرفت، از راه تلاش و کوشش علمی و عملی بدست می آید و تقویت می شود. با مطالعه و تحقیق، پرسش و پژوهش و مجاهدت و تلاش علمی، باید به زمینه های دسترسی به این معرفت دست یافت، اما این تلاش علمی مقدمه است، و ارتباط معنوی و قلبی که انسان با خدا پیدا می کند، ارادت و محبت ورزی به اولیاء الهی، عبادت و توسل و ذکر و دعا، این معرفت را طراوت و تاثیر می بخشد، و نهایتاً تقوای الهی و عمل به دستورات اسلام، و التزام عملی به مقتضای ایمان، ریشه داری و تعمیق معرفت قلبی را در پی خواهد داشت.

آری، معرفت راستین و عمیق نوری است که خداوند در دل بنده اش می تاباند، اما آنچه مهم است، این است که بخواهیم به این نور دست یابیم و در حدّ توان برای رسیدن بدان تلاش هم داشته باشیم.

۲) وَأَقْرَأُ بِاللِّسَانِ: اظهار و اقرار به ایمان به وسیله زبان، نیز بخشی از ایمان حقیقی است. مومنان هرگز ایمان خود را در شرایط عادی پنهان نمی کنند، زیرا ایمان، نوری است که آنگاه که بر زبان جاری می شود محیط پیرامون را نورانی می کند و برای خودِ شخص مومن، چنین محیط نورانی، پیمودن مسیر هدایت و ایمان را آسان و فراهم می سازد. این اقرار، نه تنها در گفتن و تکرار کلمات طیبه «اشهد ان لا اله الا الله وَحْدَهُ لا شریک له» «و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» تجلی می کند، بلکه در عبادت زبانی، ذکرِ خدا، یادآوری عِلْمِ ها و علامت های هدایت الهی، و دعوت دیگران به خیر و سعادت و هدایت نیز ظهور و بروز می یابد.

آری! در برخی شرایط اظهار و ابراز ایمان با زبان، بزرگترین مجاهدت و موثرترین عملی است که یک مومن واقعی می تواند انجام دهد. هرگز اینگونه نیست که اظهار ایمان، تظاهر و ریا باشد، البته این اظهار و اقرار، به عنوان یک عمل الهی و برای تقرب به خدا باید انجام شود.

۳) وَعَمَلٍ بِالْأَرْكَانِ: عمل و رفتار با جوارح و اعضای بدن، سومین بخش از ایمان است که بدون آن، ایمان کامل و حقیقی، تحقق نمی یابد. عمل صالحِ خالص و در راه رضای خدا، لازمه تفکیک ناپذیر ایمان است. البته اگر معرفتِ قلبی و باور حقیقی در کسی بوجود آید، عمل و رفتارِ وی خود به خود تحت تاثیر آن قرار می گیرد و از «قلب پاک و مومن» جز عمل شایسته و رفتار مومنانه سر نمی زند. این یک اشتباه بزرگ و مغالطه فاحش است که کسی به بهانه قلب پاک که ادعا می کند، از انجام اعمال شایسته خود را محروم بدارد و رفتار او ادعایش را تایید ننماید. چگونه ممکن است کسی معرفت قلبی به خدا و آخرت و رسول و ائمه (ع) داشته باشد، اما نسبت به نماز و انفاق و خدمت به خلق و تبلیغ و ترویج دین خدا و... اهمی نداشتند؟ چگونه پذیرفتنی است که کسی به بهشت و دوزخ الهی باور عمیق داشته باشد و از او ظلم و دروغ و عهدشکنی و خیانت و... سر بزند؟ چگونه می توان باور کرد که کسی به خاندان پیامبر اکرم (ص) و ولایت علی (ع) و مظلومیت حسین (ع) به راستی باور داشته باشد، لکن رفتار و عمل خود را در مسیر ارشادات و دستورات آن بزرگواران تنظیم نکند؟!

در آیات فراوانی از قرآن کریم، ایمان و عمل صالح توأم با یکدیگر به عنوان تنها عامل نجات بخش و حیات آفرین، معرفی شده اند، و «اقرار به لسان» هم در حقیقت عملی است که برعهده زبان نهاده شده است.

معرفت قلبی، اقرار و اظهار زبانی و عمل و رفتار شایسته سه بخش اصلی و تفکیک ناپذیر «ایمان حقیقی» هستند و کسی که می خواهد با امیرمومنان پیوند برقرار کند، باید تعریف آن حضرت را پیرامون «ایمان» بپذیرد و دیدگاه خود را درباره «ایمان» و ارکان اصلی آن، از این امام بزرگوار فراگیرد. علاوه بر آن باید در جهت تعمیق و ریشه دار کردن معرفت خود نسبت به اصول اسلام تلاش کند، و با اقرار و اظهار زبانی، و نیز عمل و رفتار شایسته، ارکان ایمان خود را تقویت نماید و نگرش های محدود، ناقص و انحرافی درباره تعریف «ایمان» را فرو نهد و بدان اعتماد نکند، و زندگی خود را در چارچوب راهنمایی و هدایت «عَلَوَى» - که در راستای همان هدایت «نَبَوَى» و «الهی» است - سامان بخشد.

۲. دوستی امام علی(ع)

لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ

مرا جز مومن دوست ندارد و به من جز منافق بَغض و کینه نمی ورزد.

بدون تردید یکی از شاخص های ایمان راستین، جهت گیری و انگیزه دوستی و محبت و عشق است. اینکه چه کسی را یا چه چیزی را و چرا دوست داریم، و از چه کسی یا چه چیزی و چرا نفرت داریم، مشخص کننده عمق و ریشه داری ایمان ما است. محبت و نفرت، امری درونی، قلبی و نامشهود است که آثار و نشانه های آن در رفتارها و برخوردهای انسان ظهور و بروز خارجی پیدا می کند. هرگز نمی توان کسی را مجبور ساخت که چیزی را یا شخصی را دوست بدارد یا از آن متنفر باشد، زیرا دوستی و نفرت، بر اساس معرفت و شناختی که نسبت به کسی یا چیزی ایجاد می شود و میزان قرب و نزدیکی که با آن مقوله احساس می گردد و نیز درک و تصدیق سودمندی آن، در دل ایجاد می شود. تبدیل و تغییر آن یا شدت و ضعف آن نیز به همین عوامل بستگی دارد. کشش و جاذبه ای که بین مُحب و محبوب ایجاد می شود یا فاصله و دافعه ای که بین مُبْغِضٌ و مبغوض بوجود می آید، حاصل شناخت و احساس سنخیت این دو و ظرفیت و توان محبوب برای برآوردن آرمان ها و نیازهای محب است. البته همه اموری که «محبوب» یک شخص است، در یک سطح نیستند بلکه با توجه به مراتب و درجات سنخیت محب و محبوب، سودمندی محبوب و نیازها و آرمان ها و آرزوهای محب، سطح و میزان محبت ها هم متفاوت می شود: گاهی چیزی یا کسی محبوب بالذات و اصیل است و گاهی محبوب بالعرض و بالواسطه. اگر کسانی ثروت را دوست دارند، بخاطر این است که آن را وسیله رفاه و لذت می دانند و رفاه و لذت را تامین کننده خوشبختی، اگر کسانی هم عاشق علم و دانش اند بدان جهت است که با آن احساس سنخیت و نزدیکی می کنند و آن را برآورده کننده آرمان ها و غایت های خود می دانند. اما همه محبت ها و دوستی ها به «حب کمال و سعادت» منتهی می شود و همه نفرت ها و کینه ها از «تنفر از انحطاط و سقوط و بدبختی» سرچشمه می گیرد.

انسان ذاتاً کمال جو و تعالی طلب است گرچه مصداق‌ها و موردها را غلط انتخاب کند. به همین جهت در مکتب وحی، همه سعی اولیاء الهی بر این است که بشر را به محبوب لایق و معشوق حقیقی برسانند و مصداق درست کمال و تعالی را به انسان معرفی کنند.

آری! محبوب و معشوق حقیقی انسان، تعالی و رشد و جمال و کمال مطلق است که هر کس هر چه را و هر که را دوست دارد جمال و کمالی در او سراغ دارد یا آن را موجب رشد و تعالی می‌شمارد. و چون خداوند متعال جل جلاله - منشا و مخزن و مبدا همه زیبایی‌ها و کمالات است، پس او محبوب اصیل و بالذات است و برای یک انسان مومن راستین و عارف حقیقی - که با شناخت و درک حقیقت هستی و کسب جهان بینی الهی، به ایمان رسیده است - جز «خدا» هیچ محبوب مستقلی وجود ندارد. همه صفات و جلوه‌های زیبایی از آن خدا است، پس همه سپاس‌ها و ستایش‌ها هم از آن او است، همین‌طور همه محبت‌ها و عشق‌ها نیز به او تعلق دارد، و انسان راه یافته هدایت شده، این حقیقت را دریافته است و آنچه را از خدا می‌خواهد و می‌جوید همین است که: «خدایا! من از تو دوستی تو و عشق تو را می‌خواهم، و دوستی هر که تو را دوست دارد، و دوستی هر عملی را که موجب قرب من به تو می‌گردد!»

کسانی که مجذوب و عاشق جلوه‌های دنیا شده‌اند و دوستی و عشق مطلق خود را به مطلوب‌ها و محبوب‌های مادی و حیوانی محدود ساخته‌اند، در حقیقت بدین علت است که تنها ظواهر و مظاهر هستی را درک کرده و از معرفت عمق و غایت هستی محروم‌اند، و چون انسان موجودی است که به مطلق و بی‌نهایت گرایش دارد، و از طرفی یافته‌ها و جلوه‌های دنیوی محدود و نازل می‌باشند، بنابراین نمی‌تواند نیاز فطری و متعالی انسان را ارضاء کند و او را به آرامش و اطمینان برساند. آنچه انسان را به آرامش و امنیت و ایمان می‌رساند محبت و یاد خدا و انسان‌های الهی است.

بیان این حقیقت در کلام پیشوای مومنان امام علی(ع)، هرگز از سرشخص پرستی و خودخواهی نیست، که ساحت مقدس آن بزرگوار از این امور، منزّه و پاک است، بلکه حقیقتی است که پیامبر اکرم (ص) آن را به عنوان عهد و پیمان خود اعلام کرده‌اند و دوستی علی(ع) را، ملاک و شاخص ایمان و نفاق دانسته‌اند.

آری! مدعیان دوستی خدا بسیارند. اما دوستی حقیقی خدا، شاخص و علامت صادقی می خواهد که مدعیان لاف زن را از محبان صادق و واقعی جدا سازد. و آن دوستی علی(ع) است. زیرا علی بن ابیطالب(ع) آینه تمام نمای جمال و جلال حق است. اوست که پیشوای عاشقان و امام عارفان است. اوست که پیامبر اکرم (ص) او را صدیق اکبر و فاروق اعظم دانسته است. علی(ع) بزرگ ترین دوست صادق و عاشق پاکبخته خدا و پیامبر او بوده که در عقیده و عمل، آن را نشان داده است. علی(ع) بزرگترین میزان و شاخص تشخیص حق از باطل و سره از ناسره بوده است. او که خود را بنده ای از بندگان رسول اکرم (ص) می داند و نفس پیامبر(ص) است.

آیا ممکن است کسی مومن واقعی باشد اما بدون عشق و محبت علی(ع)؟ و آیا ممکن است کسی بغض و نفرت و کینه علی(ع) را به دل داشته باشد اما در ادعای دوستی خدا و ایمان به او، صادق باشد؟ علی(ع) که رفتارش و گفتارش، میزان حق است و صراط مستقیم، و در عرصه ها و صحنه ها و شرایط مختلف و در فراز و نشیب های زندگی، ذره ای از حق و عدالت و ایمان عدول نکرده و الگوی جامع انسان کامل و نمونه عالی قرآن ناطق است، بهترین ملاک و معرف برای جدا کردن مومن و منافق است و هم او است که در کنار کوثر و در عالم محشر، مومن و منافق را جدا می سازد و بهشت و جهنم را به عدالت تقسیم می نماید.

آری! علی(ع) را جز مومن دوست نمی دارد و با او جز منافق دشمنی نمی ورزد، زیرا دوستی علی بن ابیطالب(ع) کیمیایی است که جوهر وجود انسان را «علوی» می سازد و او را به تعالی می رساند. دوستی ای که در جان و دل ریشه دوانده و بر معرفت و سنخیت با آن در یگانه هستی، استوار باشد. دوستی ای که بدون آن پیوند با علی(ع) و خدای علی(ع) هرگز میسر نتواند شد. دوستی ای که خداوند آن را در کلام حکیمش بر هر مسلمانی واجب ساخته و اجر رسالت پیامبر اکرم (ص) دانسته است. دوستی ای که با پیروی از علی(ع) به عشق و محبت متعالی، رشد یا بنده و رشد دهنده تبدیل می شود و راه نجات و سعادت انسان می گردد. و همین محبت و عشق است که می تواند انسان را تا مرز عصمت برکشد و بالا برد، بگونه ای که هیچ گناه و زشتی ای دامن گیر انسان نشود و به سیر معنوی و سلوک روحانی وی، زیان نرساند... چنان باد که جرعه ای از این عشق نصیب ما گردد. ان شاءالله.

۳. چگونه امام علی(ع) را یاری کنیم؟

أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَ سَدَادٍ.

مرا با ورع و تقوی، تلاش و کوشش، خویشتنداری و عفت، ثبات و استواری کمک کنید.

پیوند معنوی انسان با پیشوا و مقتدا، ریشه امامت و پیشوایی است که بدون آن، اساساً مفهوم پیشوایی و امامت، معنی و مصداقی نخواهد داشت. تفاوت رابطه ای که بین امام و ماموم - یعنی پیشوا و پیرو - وجود دارد با سایر اقسام روابط - مانند رابطه استاد و دانشجو، والدین و فرزندان، دو همسر یا دو دوست - در همین «پیوند فکری و عملی» است که نقطه وصل معنوی ماموم و پیرو، با امام و پیشوا است. هر قدر استحکام و عمق این پیوند بیشتر شود، پیروی از پیشوا، نتیجه و بازدهی متعالی تر و کامل تری خواهد داشت و قرب و نزدیکی ماموم به امام بیشتر خواهد شد و نیل به کمال مطلوب و سعادت ابدی - که جز در پرتو پیوند با خلیفه الله و انسان کامل تحقق نخواهد یافت - حاصل خواهد گشت.

از دیدگاه امام علی(ع)، هر مامومی، امامی دارد که به او اقتدا می کند و از تابش دانش وی بهره می برد، و جوهره امامت و ولایت، همین پیوند عملی و علمی است. اما قله اندیشه و چکاد عمل و رفتار امامی همچون امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع)، آنچنان بلند و باعظمت است که برای پیروان عاشق او، دور از دسترس می نماید. این واقعیتی است که امیر عاشقان خود بدان واقف است و صریحاً بیان می کند که: «شما نمی توانید همچون رفتار من، عمل نمائید». پس چه باید کرد؟ رهنمود امام(ع) این است که: «مرا با ورع، مجاهدت، عفت و استواری یاری کنید».

— ورع یعنی خداترسی، خودداری از انجام گناه، تقوی و پرهیزگاری. وَرَعٌ، شعار متقین و همراه و همگام تقوی و اساس و پایه آن است. زینت و زیبایی مومن و برترین صفتی که یک انسان می تواند داشته باشد، وَرَعٌ و پرهیزگاری است: مراقبت و حفظ خویش از آلوده شدن به هر اندیشه ای یارفتاری و یا گفتاری. وَرَعٌ موجب حیات و تحرک معنوی انسان و واسطه تزکیه و پاک شدن روح و جان انسان است و همین خصلت، انسان را از سطح مادیّت و حیوانیّت برمی

کشد و به افق انسانیت - که همان برخورداری از نفحه الهی و حرکت در مسیر خلیفه‌اللهی است - می‌رساند. بدون ورع و تقوی، هیچ تلاش و رفتاری نمی‌تواند زمینه سعادت و فلاح انسان را فراهم سازد.

- اجتهاد یعنی تلاش و کوشش سخت و مجدانه، تمام سعی خود را بکاربردن برای رسیدن به تعالی و سعادت، همّت ورزیدن برای خودسازی و آمادگی مبارزه با کژی‌ها و کاستی‌ها. بدون این تلاش و سعی، پیوند بین ماموم با امامش حاصل نخواهد شد.

کسی که تلاش و سعی را فرو گذارد و همّت و کوشش برای خودسازی و رشد نداشته باشد، به جایی نخواهد رسید. اولین مرحله و مهم‌ترین گام درجهاد، جهاد با نفس است - به معنی تلاش برای غلبه بر شهوات و خواست‌های نامحدود حیوانی - و البته چنین جدّ و اجتهادی با تمرین، تکرار، مراقبت، استواری، محاسبه و عزم راسخ حاصل می‌شود.

- عفت یعنی پارسایی، پاکدامنی، خویش‌تنداری در برابر شهوات و تمایلات حیوانی و زمام نفس را در دست داشتن. بدون پاکدامنی و خویش‌تنداری در برابر شهوات، مجال و فرصتی برای گرایش‌های عالی انسانی و الهی فراهم نخواهد شد. به خصوص جوانی و زیبایی، دو نعمت بزرگی است که بدون «عفت» نمی‌تواند در جهت تعالی و تکامل انسان بهره‌برداری شود، به همین جهت از منظر حضرت علی(ع)، زکات زیبایی، عفت و حفظ خویش از دستبرد نامحرمان است. کسی که خلق و خوی عفت را در خود پیورود و ریشه‌دار کند، بار گناهش کم می‌شود و ارزش او نزد خداوند بالا می‌رود. درحقیقت عفاف وسیله‌ای است برای صیانت و حفظ نفس و پاک کردن آن از پستی‌ها و زشتی‌ها.

- سداد یعنی استواری و درستی گفتار و کردار، بی‌عیب و نقص بودن و معقول و منطقی بودن رفتار و سخن. سفارش قرآن کریم نیز همین است که در نظر و گفتار، استواری و درستی را در نظر بگیرید و گفتار شما «قول سدید» باشد. در هر کاری و هر سخنی مراقبت کردن که خلاف رضای الهی نباشد و در هر اظهارنظری دقت کردن که سست و بی‌پایه و بیهوده نباشد، مقتضای سداد است.

امام علی(ع) از پیروان خود می خواهند که اکنون که نمی توانند به قله های عمل و رفتار آن حضرت برسند، آن حضرت را با این چهار ویژگی کمک کنند و ورع، کوشش، عفت و درستی کلام و عمل را رعایت کنند و بدین وسیله امام متقین و پیشوای مومنین را در راهی که برای آن حضرت هدف نهایی و غایی است - که همانا راه تعالی انسان ها و نزدیک شدن آنان به تقوی و ایمان است - یاری و کمک رسانند. آیا گامی برای یاری امامان برداشته ایم؟!

۴. حکمت و ایمان

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَوَلِّ مِنَ أَهْلِ النِّفَاقِ

حکمت و دانایی، گمشده مومن است. پس حکمت را دریاب، اگر چه از اهل دو رویی و نفاق

حکمت، کلام و دانش استوار و محکمی است که سلوک و روش و رفتار شایسته و منطقی را ایجاب می کند و حکیم، کسی است که در نظر و عمل، در اندیشه و رفتار، در مسلک و سلوک از ریشه داری، استحکام، استواری، اتقان و دانایی برخوردار است و بینش و روش خود را چنان تنظیم و تدبیر کرده است که با بهره برداری از همه امکانات و توانایی ها، راه کمال و سعادت جاودان را برای خود رقم زده، واله و شیدا رو به سوی آینده روشن و تابناک در حرکت است.

کسی که به منزلت حکمت دست یابد جویندگان راه سعادت را سیراب می کند، فضیلت ها و ارزش ها را به دیگران منتقل می سازد، از استقامت و استواری برخوردار است، دارای سعه صدر و بردباری است، بدی ها را به نیکی پاسخ می دهد، و بالاتر از همه اینکه هیچگاه «حق» را رها نمی کند و همواره در گفتار و کردار، بر مرز حق حرکت می کند و اهل اطاعت حضرت حق - جل و علا - است.

تعلیم حکمت، یکی از رسالت های اصلی پیامبران الهی بوده است. اولیای حق، خود حکیم بودند و به مردمان حکمت می آموختند، اما گاه، حکمت نزد غیر حکیم هم یافت می شود.

امیرمومنان(ع)، حکمت را گمشده مومن می داند که همواره در پی بدست آوردن آن است، نه اینکه اگر در جایی و توسط حکیمی، مطلب حکیمانه ای ارائه شد، مومن از آن بهره می برد! نه! بلکه مومن در جستجوی حکمت است. همانگونه که اگر کسی شیء ارزشمندی را گم کرده باشد، در پی آن است و برای یافتن گمشده خود، تلاش و کوشش می کند، مومن نیز برای کسب حکمت در تلاش و اجتهاد است، و چون حکمت نزد غیر حکیمان نیز یافت می شود، بنابراین حکمت را در هر جا و نزد هر کسی باشد از او فرا می گیرد و بهره می برد.

اگر درّ گران بهایی در زباله دان افتاده باشد و یا در دست حیوان کثیفی باشد، آیا آن را برنمی دارید تا پس از شستشو از آن استفاده کنید؟! حکمتی که نزد منافق، کافر یا فاسق باشد، درّ گران بهایی است که اگرچه دارنده آن از آن استفاده نکرده است - که اگر استفاده می کرد از نفاق و کفر و فسق نجات می یافت - ولی مومن آن را مغتنم می شمارد و هیچگاه بخاطر اینکه دارنده آن، منافق و کافر و فاسق است آن حکمت را رها نمی کند، از او می گیرد و استفاده می کند. همین است که در ارزیابی کلام و سخن به خود کلام بایداندیشید و نه به گوینده آن. چه کلمات و حکمت ها و علوم مفید و گرانسنگی که گوینده و دارنده آن انسان های فاسق و فاجرند ولی هرگز نباید از این حقایق صرفنظر کرد. بین «گفتار» و «گوینده» باید فر نهاد. چه بسا گوینده پاک نهاد و شایسته و ارزشمندی که گفتاری از او نابخردانه باشد، و چه بسا گوینده خبیث و ناصالحی که گفتاری حکیمانه و عالمانه نیز بگوید! البته حکمت اگر هم از «زبان» منافق خارج شود، ولی هیچگاه از آن فراتر نخواهد رفت و در «دل» او وارد نمی گردد، زیرا اگر حکمت به درون جان و دل منافق، نفوذ می کرد، او را از نفاق - که بدترین ردالت اعتقادی و اخلاقی است - نجات می داد. منافق اگر حکمتی را دارا باشد، در دهان و بر سر زبان خود دارد، نه در دل خویش! زیرا حکمت در دلی که شهوت در آن جای گرفته باشد هرگز سکونت نخواهد گزید.

ایمان حقیقی با حکمت پیوند محکمی دارد. مومن باید به دنبال حکمت و دانایی باشد زیرا بدون حکمت، پایه های معرفتی ایمان استوار نخواهد شد. ازسوی دیگر با ریشه دار شدن ایمان و انجام عمل صالح درهای حکمت به دل انسان باز می شود. کسی که برای خدا خود را خالص سازد و همواره مراقب باشد، زلال حکمت از دل او سرچشمه می گیرد و به زبان او جاری می شود. این مرتبه از حکمت هرگز نزد غیرمومن یافت نمی شود. این درجه از حکمت عطیه ای

الهی است که خداوند به هر که خواهد، دهد و هر که به آن دست یافت، به «خیر کثیر» رسیده است. و البته خداوند چنین اراده کرده که انسان های وارسته و خالص یعنی کسانی که لذت های زودگذر را رها کرده و از امور فانی روی برگردانده اند، به چنین درجه ای واصل شوند.

حکمتی که مومن آن را گمشده خود می داند، دانستن صرف و تنها به زبان آوردن سخنان حکیمانه نیست. بلکه گوهری است که در دل او جای گزیند و بابرانگیختن او به رفتار حکیمانه و استوار، خُلق نیکو و الهی و نیتی خالص و پاک، راه او را به سوی کمال مطلق باز کند و او را به سوی «حکیم علی الاطلاق» برکشد، و جستجوی چنین حکمتی گامی است لازم برای نزدیک شدن به آینه تمام نمای حضرت حقّ - جل و علا - امام المتقین و امیرالمومنین علیه الصلوٰة و السلام.

۵. عمل به قرآن

اللّٰهُ اللّٰهُ فِی الْقُرْآنِ، لَا یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهٖ غَیْرُکُمْ

خدا را، خدا را در نظر بگیرید در مورد قرآن! مبدا دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند!

هنگامی که امام امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع) در بستر شهادت سفارش های مهم و پایانی را به فرزندان گرانقدرش امام حسن و امام حسین(ع) مطرح می فرماید، به جایگاه و نقش قرآن کریم اشاره می کند و بایک کلام کوتاه نتیجه همه آنچه را در طول عمر پربرکتش درباره قرآن مطرح کرده است، یادآوری می نماید. قرآن از دیدگاه امام علی(ع) اقیانوس عمیق و خروشانان از معرفت و حکمت است که برای دعوت و فراخوان انسان به هدایت کافی است. قرآن نوری است برای کسی که هدایت جو باشد، راهنمایی است که راهنمایی خود را با هوس و شبهه و آراء باطل نمی آمیزد، ریسمان محکم پیوند انسان با خالق است، بهار دل ها است و سرچشمه های علم و آگاهی، راه راست است و برترین هدایت کننده، از دو هدایت کننده بزرگ. قرآن، «ثقل اکبر» است که هرگز از «اهل بیت» جداشدنی نیست، اگر کسی به «اهل بیت» تمسک جوید، آنان او را به «قرآن» دعوت می کنند و اگر به «قرآن» تمسک جوید، قرآن وی را به اطاعت و

پیروی از «اهل بیت» ارجاع می‌دهد. هیچ‌کسی لحظه‌ای را با قرآن سپری نمی‌کند مگر آنکه یک گام در هدایت، پیشتر رفته و یک گام از نقصان و کمبودش جبران شده است.

از منظر امام علی(ع) قرآن کتابی نیست همچون کتاب‌های دیگر، بلکه کتابی است که کسی با تمسک بدان و انس با آن، نیازمند به هدایت دیگری نیست و کس بدون قرآن، بی‌نیاز از آن نمی‌باشد. کسانی که «اهل قرآن» اند، درحقیقت «اهل الله» اند و بندگان خالص خدای اند. قرآن، کلام خدا است و هیچ کلامی، با آن همانند نیست: تنها مجموعه وحی الهی که کلام و سخن مستقیم خداوند متعال است و رشته پیوند معرفتی و هدایتی مستقیم بین انسان و خدا!

قرآن را باید خواند، و خوب و زیاد هم باید خواند، قرآن را باید فهمید، و با تدبّر و تأمل هم باید فهمید، اما برتر از همه و فراتر از خواندن و فهمیدن، قرآن را باید عمل کرد: قرآن، نسخه شفابخش همه دردهای درونی و بیرونی انسان است، درمان همه دردهای بی‌درمان فردی و اجتماعی است، راه‌گشای همه بن‌بست‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، تربیتی و اخلاقی است، راهنمای سیر و سلوک در عوالم هستی و راهبر انسان به سوی مبدا عالم وجود است...

آری! قرآن این همه هست و برتر از همه، سخن خدا است با انسان! چه گفته‌ای و چه کلامی شیرین‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از کلامی که معشوق با عاشق در میان نهد؟ کلام محبوب، خود داروی دردهای حبیب است! و قرآن کریم، «جبل الله» است و ریسمان محکم الهی! باید بدان تمسک جست، و «تمسک» یعنی چنگ زدن و گرفتن و خود را به آن متصل کردن. و اگر پیوند انسان با خدا - از طریق کلام وحی او - محکم شود، بدیهی است که بادهای مخالف و گرد و خاک‌های شبهه و انحراف، نمی‌تواند انسان را از راه راست و صراط مستقیم باز دارد. بدون تمسک و اتّکای به قرآن، چه ثبات و قراری برای انسان حاصل می‌شود؟ به کدامین معرفت و کلامی میتوان اعتماد کرد؟ از چه راهی میتوان طریق سعادت را بازیافت؟ آری! قرآن داور عادل بین انسان‌ها است، راهنمای هدایت بشریت است و چراغ فروزان سعادت.

امام علی(ع)، که خود پیشوای «اهل القرآن» است و مجسمه تمام‌نمای حقیقت قرآن، در آخرین کلمات و سفارش‌های خود به امام حسن(ع) و امام حسین(ع) - این دو درّ گران‌بهای خاندان

رسالت و ولایت - به «عمل به قرآن» توصیه می کند و چون با نگاه الهی خود آینده فلاکت بار مسلمانان را - که ناشی از جداسدن و فاصله گرفتن با قرآن است - مشاهده می کند، هشدار می دهد که «مبادا دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند». «دیگران» یعنی غیرمسلمانان! و امام علی(ع) می بیند که زمانی فرا می رسد که از قرآن جز نوشته آن و از اسلام جز نام آن و از مساجد جز بنای زیبای آن، باقی نمی ماند!!

قرآنی که باید برنامه زندگی باشد، اسلامی که باید روح فرد و جامعه اسلامی باشد و مساجدی که باید مراکز هدایت و تزکیه باشند، از محتوای اصلی خود دور می شود و ریشه همه اشکالات و مشکلات مسلمانان، در همین نکته است! شگفتا که امام علی(ع) چنین زمانی را از فاصله سده ها و هزاره های بیند و در بستر شهادت، دغدغه هدایت و سعادت مسلمانان، او را وامی دارد که خدا را شاهد بگیرد و قرآن او را مورد سفارش قرار دهد.

از نگاه علی(ع)، قرآن برای «عمل» است، گرچه تلاوت و تدبر آن را هم بارها و بارها سفارش کرده است، ولی معلوم است که بدون خواندن، و بدون فهمیدن، نمیتوان به قرآن عمل کرد. چه کسانی باید به قرآن عمل کنند؟ آیا فقط رهبران جامعه اسلامی؟ آیا فقط دانشمندان و اندیشمندان مسلمان؟ یا همه مسلمانان مخاطب این کلام علی(ع) هستند؟ برخی گمان می کنند که دانش و فرهنگ قرآن، به قشر و طبقه خاصی اختصاص دارد، شاید این را هم بهانه شانه خالی کردن از وظیفه ای که برعهده دارند، قرار دهند! حال آنکه هر مسلمانی وظیفه دارد که قرآن را بخواند، بفهمد و عمل کند. کلام خدا فرود آمده است تا هر کسی بتواند به فراخور سطح درک و معرفت خود، از آن بهره برد، متذکر شود و در مسیر زندگی بکار بندند. البته کسانی که از دانش و معرفت بیشتری برخوردارند، وظیفه و رسالت سنگین تری برعهده دارند.

امام علی(ع) راه حل مشکل جامعه ما - و همه جوامع اسلامی - را در «عمل به قرآن» می داند، و هشدار داده است که مبادا دیگران با عمل به مضمون و محتوای قرآن، بر شما پیشی گیرند. آیا پیشی گرفتن دیگران را در بکار بستن اصول کلی و راهبردی قرآن کریم - حداقل در عرصه مسائل و موضوعات اجتماعی - نمی بینیم؟ آیا به این باور رسیده ایم که جز «عمل به قرآن» عامل دیگری نمی تواند سعادت و خیر فردی و اجتماعی ما را تامین کند؟ آیا تجربه نکرده ایم

که نسیمی از قرآن، توانست راه سعادت جامعه ما را باز کند و موانع بزرگی را از سر راه بردارد؟ پس چرا هنوز با قرآن، عمل به قرآن و فرهنگ قرآنی، فاصله زیادی داریم؟

قطعاً گام نهادن در مسیر پیوند با علی بن ابیطالب(ع)، بدون نزدیک شدن همزمان به قرآن کریم و بکار بستن آن در عرصه زندگی و عمل، میسر نمی باشد.

باشد که هشدار امام علی(ع) ما را به هوش آورد! ان شاءالله.

۶. تلاش یا آرزو؟

لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بغير العمل و يُرَجِّي التَّوْبَةَ بطول الأمل

از کسانی مباش که آخرت را بدون عمل امید می برند و توبه و بازگشت به راه خدا را با آرزوهای درازشان به تاخیر می افکنند.

همه معتقدان به ادیان آسمانی، به عالم آخرت نیز اعتقاد دارند. نه تنها مسلمانان، که پیروان سایر ادیان الهی نیز اعتقاد به جهان پس از مرگ و روزرستاخیز را به عنوان یکی از پایه های سه گانه اعتقادی خود، مطرح می کنند. اعتقاد به توحید، معاد و نبوت، سه اصل مهم و مشترک اعتقادی همه ادیان الهی است و همواره در فراخوان پیامبران خدا، این اصول تاکید می شده است.

... اما در واقعیت زندگی این معتقدان، عقیده به قیامت و آخرت چقدر نقش و حضور دارد؟ تا چه حدی برای آن سرمایه گذاری می شود؟ آنان برای آبادانی و ساختن آخرت خود، چقدر تلاش می کنند؟ اینجا است که یکی از مشکلات بزرگ ما آشکار می شود: آخرت را می خواهیم، اما بدون عمل! بهشت را دوست داریم ولی بدون اینکه برای ساختن آن، با تلاش و مجاهدت، کاری انجام دهیم! امید به سعادت و بهروزی آخری داریم، اما بدون پیش بینی توشه ای که برای آن باید تهیه کرد!

تردیدی نیست که بدون کار و تلاش، بهشت را به کسی نمی دهند! آری! «بهشت را به بها دهند نه به بهانه» و بهای آن هم در آیات کریمه قرآن مشخص شده است: کسانی که ایمان راستین بدست آورند و در راه خدا به تلاش و مجاهدت پردازند و از مال و هستی خود برای استقرار راه خدا و انبیاء سرمایه گذاری کنند، خداوند بهشت و رضوان خود را به آنان دهد، و این حقیقت نه فقط در قرآن، که در همه کتاب های آسمانی پیشین نیز مطرح شده است. البته کار و تلاشی که برای کسب بهشت و سعادت اخروی و ابدی باید انجام شود، خارج از چارچوب امکانات و توانمندی ما در جهان طبیعت نیست و هرگز با تلاش برای معاش منافات ندارد. همین کارهای معمولی ما، از قبیل کسب و کار، تحصیل، ازدواج، رسیدگی به امور زندگی، و... می تواند با همراه شدن با احسان به دیگران، تعاون و یاری به نیازمندان، تلاش برای حل مشکلات سایر هم نوعان، و نیز اهمیت دادن به عبادات و تقویت رابطه خود با عالم الوهیت و کسب ولایت الهی، توشه لازم را برای آخرت، فراهم سازد، و البته همه این کارها هنگامی که «رنگ الهی» بگیرد و با تقوی و پرهیزگاری همراه باشد، همان کار و عمل مورد نیاز برای آخرت خواهد شد: «برای آخرت خود توشه بگیرید، و البته که بهترین توشه برای آخرت تقوای الهی است.»

... افسوس که بسیاری از مردم، آخرت را بدون عمل امید می برند و بدون اینکه در اندیشه بازگشت به راه خدا و اصلاح خویش باشند، با سرگرم ساختن خود به «آرزوهای دراز»، واقعیت های مهم امروز و آینده خود را فراموش می کنند و آنگاه هم که به فکر چاره می افتند، چاره را به «فردا» موکول می سازند! فردایی که ممکن است هرگز فرا نرسد، و چاره ای که هیچگاه اندیشیده نشود!! آینده نگری، لازم و ضروری است، آینده نگری واقع بینانه و نه آینده نگری خیال پردازانه و دست نیافتنی!! «طول الامل» یعنی آرزوهای دراز غیرقابل دسترس، که ممکن است انسان عمری را برای آن سپری کند، و بدان نرسد، حال آنکه آینده واقعی اش را فراموش کرده و همه امکانات و سرمایه های خود را صرف همان آرزوهای دست نیافتنی ساخته باشد!!

آری! سعادت ابدی، نیکبختی جاودانه، بهشت موعود، و آینده روشن فقط با «عمل» به دست می آید، نه «امل»! آمل و آرزوهای دنیوی، ما را از عمل و تلاش مفید برای آینده قطعی ای که به

سراغ ما خواهد آمد بازمی دارد، همین امروز و همین لحظه، باید به فکر عمل باشیم، که لحظه ای دیگر و روزی دیگر، ممکن است دیر باشد!

پیشوای نور و ایمان، هم او که راه های آسمان را نیز می داند و بدان نگاهی عمیق دارد، هم او که خدا را با بصیرت و دیدن قلبی عبادت می کند، و هم او که پیشوای مسیر هدایت و نجات است، به ما هشدار می دهد که:

«مبادا از کسانی باشید که به سعادت اخروی امید دارند، اما بدون عمل و تلاش! مبادا از کسانی باشید که آرزوهای دراز و خیال پردازانه آنان برای زندگی دنیوی، آنان را از اصلاح خویش و بازگشت به راه خدا و تدبیر و کاربرای آینده نزدیکی که به سراغ آنان خواهد آمد، باز می دارد! مبادا از کسانی باشید که «توبه» را به تاخیر می افکنند! مبادا از کسانی باشید که در دنیا «زاهدانه» سخن می گویند ولی در عمل، دلبسته و وابسته به دنیا شده اند! مبادا از کسانی باشید که فقط سخن می گویند و اهل عمل نیستند! مبادا از کسانی باشید که از «مرگ» بخاطر گناهان و اشتباهات و انحراف های عملی که در زندگی داشته اند، گریزان اند! مبادا از کسانی باشید که اگر مشکلی بر آنان وارد شود و صحنه آزمون و بلایی برای آنان فرا رسد، خدا را می خوانند ولی هنگامی که رفاه و آسایش به آنان روی آورد، دچار فریب و فراموشی می شوند! مبادا از کسانی باشید که اگر زمینه و امکان شهوت رانی برایشان آماده شود، مرتکب گناه می شوند و توبه را برای آینده وامی نهند! مبادا از کسانی باشید که برای آنچه «گذشتنی» است تلاش و تدبیر می کنند ولی برای آنچه «ماندنی» است به مسامحه و بی تفاوتی برخورد می کنند! مبادا از کسانی باشید که «زیان» را «سود» می پندارند و «سود» را «زیان»! مبادا از کسانی باشید که دیگران را سرزنش می کنند ولی خود را می ستایند و از خودشان غافل می شوند! مبادا از کسانی باشید که گذران عمر خود را با ثروت مندان و مرفهان در حال بی خبری و غفلت و سرگرمی، بیش از ذکر و یاد خدا با فقرا و تهیدستان دوست دارند! مبادا از کسانی باشید که دیگران را راهنمایی و ارشاد می کنند ولی خود را گمراه می سازند! مبادا از کسانی باشید که در کارهای غیرالهی و غیرضروری، از مردمان پروا دارند ولی در مورد خلق خدا و نحوه رفتار با دیگران، از خدا پروا و هراسی ندارند! مبادا... مبادا...!!»

... آری! این هشدارهای امام علی(ع) است. خدا درودش را بر او فرستد و هشدارهایش را بیدار باشی برای ما قرار دهد!

۷. دنیا

الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ

دنیا انسان را فریب می دهد، زیان می رساند و می گذرد.

پیوند با علی بن ابیطالب(ع)، بدون یافتن و رسیدن به نگرش و جهان بینی آن حضرت، ناممکن است. گرچه دستیابی به قله معرفت و درک عمیق و الهی آن ولی خدا برای ما - که فرسنگ ها با آن حضرت فاصله داریم - امری مُحال بنظر می رسد، ولی گام زدن برای رسیدن به دامنه های قابل دسترس از آن مکتب الهی، کاملاً ممکن و میسر است. قطعاً یکی از موضوعات مهم و محوری در نگرش مولای موحدان به جهان هستی و حقایق عالم، دیدگاه آن حضرت درباره دنیا است. بدون درک صحیح از نگرش حضرت علی(ع) درباره دنیا و ارزش و جایگاه و واقعیت آن، نمی توان به آن حضرت از نظر فکری و قلبی و رفتاری نزدیک شد. شاید از هیچ مقوله ای به اندازه «دنیا» در نهج البلاغه، سرزنش نشده باشد. خطبه های متعدد و صدها عبارت کوتاه درباره دنیا از امام علی(ع) به ما رسیده است، که یکی از آن ها این عبارت است: «دنیا فریب می دهد، و زیان می رساند و عبور می کند.» چه کلام کوتاهی و چه معنای بلندی! کاری را که مظاهر فریبنده و پر زر و بر دنیا با عاشقان و مریدانش انجام می دهد در همین عبارت کوتاه بیان شده است.

۱. دنیا فریب می دهد: آری! آرزوهای دنیایی، خیال پردازی های دور و دراز برای رسیدن به شهوات، دستیابی به ثروت و مال و منال، دسترسی به قدرت و مناصب دنیوی، و همه این ها برای خوشی و راحتی و لذت، ... اینها همه انسان را فریب می دهد. زیرا از دور، زیبا است و آرام بخش، ولی کسانی که به اندکی از آن می رسند درمی یابند که دچار خیال باطل و توهمات غلط شده بودند و آنچه را می پنداشتند بدست نیاورده اند!

البته کسانی که مواهب طبیعی را در چارچوب اندیشه تنگ و محصور «دنیاطلبی» نمی بینند و آن را مقدمه ای برای حیات آخرت می شناسند، هرگز دچار چنین فریب و نیرنگی نمی شوند. کسانی دچار فریب دنیا می شوند که حقیقت و واقعیت اصلی دنیا را نشناخته اند و آنچه را «مقدمه» است، «نتیجه» می پندارند و آنچه را «ظاهر» است، «باطن» تصور می کنند! فریب دنیا سهم دنیادوستان و دنیاطلبان است، نه کسانی که زندگی دنیوی را از ابتدا موقت و گذرا می دانند و آن را صرفاً به عنوان فرصتی برای جلب رضای الهی و رسیدن به کمال حقیقی شناخته اند. ولی چه باید کرد که همواره اکثریت مردمان، زندگی دنیوی را «همه چیز» پنداشته اند و بدست آوردن آن را وجهه همت خود قرار داده اند و بنابراین دچار فریب دنیا شده اند.

آنان ندانستند که دنیا عرصه امتحان و آزمایش است. مرحله خودسازی و تلاش است، جای سختی ها و دشواری ها است، نه هدف نهایی زندگی و نه مرحله ای که ثمره تلاش و کوشش آدمی را برآورده سازد و نه عرصه ای که ظرفیت تامین همه خواست ها و آرزوها را داشته باشد! کسانی که محدوده حیات را به «دنیا» محدود ساختند و بردگی آن را پیشه خود نمودند جز فریب و نیرنگ سهمی دریافت نخواهند کرد. آری! «الدنیا تغرّ»

۲. دنیا پس از فریب دادن، به انسان زیان و ضرر وارد می کند: انسان هایی که در خسران و ضرر می باشند، همین ها هستند که نیرنگ دنیا، آنان را وادار به صرف سرمایه هستی شان در راه بدست آوردن دنیا می کند و از آخرت و آینده حتمی خویش غافل می شوند. آنان همه توان و همت و عمر خود را در راه «دنیا» مصرف می کنند، دنیایی که «گذرا» است ولی آنان به غلط آن را نقطه پایان و هدف اساسی تصور کردند!

۳. و بالاخره این دنیا پس از زیان زدن به انسان فریفته، می گذرد و حتی برای پاسخگویی و یا عذرخواهی از زیان دیدگان، توقفی کوتاه هم ندارد! کسانی که عمری را به جستجوی ظواهر فریبنده دنیا سپری کردند و عاقبت فریب خورده و حسرت زده در حالی که سرمایه اصلی شان را از کف داده اند، به عالم آخرت منتقل شدند، آیا توانستند «دنیا» را برای جبران خسارت خودشان به محکمه ای بکشند؟! هرگز! زیرا دنیا پس از فریب و زیان، می گذرد.

البته فریب خوردگان دنیا و زیان دیدگان، خود مقصرند. آنان نباید کسی جز خود را سرزنش کنند! آنان پیش چشم خود، گذر ایام را مشاهده می کردند، مرگ خویشان و نزدیکانشان را می دیدند، در مراسم خاکسپاری آنان نیز شرکت می کردند، و دعوت عقل و وحی را هم پیش روی خود داشتند که دنیاگذرا و فانی است و انسان نباید به آنچه فانی است، دل ببندد و باید به دنبال تامین حیات ابدی ای باشد که در این دنیای فانی، زاد و توشه آن باید تامین شود!

از دیدگاه امام علی(ع) در دنیا باید کار و تلاش کرد، چاره ای جز این نیست که برای بدست آوردن سعادت ابدی، از همین سرمایه عمر و امکانات این جهان باید بهره بُرد، در این عالم طبیعت باید زندگی کرد و به آبادانی آن هم باید پرداخت، اما نه «برای دنیا»، بلکه برای بدست آوردن کمال ابدی در حیات اخروی. آنچه دنیای هر کسی است، همان وابستگی ها و فریب ظواهر دنیا را خوردن است، نه صرف کار و تلاش و تحصیل و زندگی! سیره مولای موحدان در زندگی خود، برای ما روشن می کند که «دنیای فریبنده و زیان زننده و گذرا» نه استفاده از نعمت های طبیعی است و نه کار و تلاش برای بهبود زندگی مردمان و نه مجاهدت برای تامین معاش، که اینها همه اگر با روش و نیت الهی باشد، عین آخرت طلبی است.

آنچه را امام علی(ع) سرزنش می کند، کارکردن «برای دنیا» است، اما کار و تلاش «در دنیا» ولی «برای آخرت» عین صواب و موجب ثواب است، و جز آن، راهی برای تعالی و سعادت انسان وجود ندارد.

آری! برای اینکه گامی به مسیر امام علی(ع) نزدیک شویم، باید به چنین برداشت و بینشی از دنیا برسیم که: «دنیا فریب می دهد، زیان می رساند و بالاخره هم می گذرد.» تا بتوانیم تلاش و کوشش خودمان را فراتر از چارچوب های تنگ دنیوی تنظیم کنیم و به زندگی هدفدار و معنی دار دست یابیم. ان شاءالله.

۸. آخرت

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ...

ای مردم! همانا دنیا محل گذار است و آخرت محل استقرار. پس، از محل گذرتان برای ساختن و آباد کردن محل استقرارتان استفاده کنید...

دیدگاه انسان درباره دو مقوله دنیا و آخرت زیربنا و خاستگاه شیوه زندگی و سلوک وی و تعیین کننده جهت گیری او است. دنیا و آخرت دو مرحله از حیات مستمر و جاودان آدمی است که کاملاً بهم پیوسته و مرتبط می باشد. از نظر اسلام، شیوه سلوک و زندگی دنیایی انسان است که آخرت او را می سازد. هر که از ایمان و عمل صالح برخوردار باشد سعادت جاودان خود را تامین کرده است و هر که از ایمان یا عمل صالح - و یا هر دو - محروم باشد؛ زاد و توشه ای برای آخرت خود فراهم نساخته و دچار خسران و حسرت خواهد شد. از این دیدگاه، اساس نیاز انسان به هدایت الهی و راهنمایی رهبران دینی، دستیابی به مسلک و سلوکی است که او را مطمئن سازد حیات جاودانش سعادت‌مندانه رقم خورده و کمال حقیقی وی تامین شده است. اگر این آینده نگری واقع بینانه مدنظر نمی بود، دیگر چندان نیازی به شرایع آسمانی و هدایت الهی وجود نمی داشت.

اگر اسلام - به عنوان جامع ترین و کامل ترین دین حق - در همه عرصه های حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی انسان، و در ابعاد مختلف اخلاقی، تربیتی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، عبادی، حقوقی و... به ارائه برنامه عملی و نظام رفتاری پرداخته، به همین جهت است که همه این عرصه ها و ابعاد را در سرنوشت ابدی انسان موثر می داند و بر این است که همه این ها را در مسیر تامین سعادت جاودان انسان، بکار گیرد. بدون توجه به همه جنبه های زندگی انسان، ساختن آخرتی آباد و مطمئن، میسر نخواهد شد. هر که در این دنیا کوردل و حیران باشد، در آخرت هم کوردل و حیران است، پس برای نجات انسان از گمراهی و حیرت اخروی، باید در همین دنیا، زندگی او مبتنی بر هوشیاری و بینایی باشد و با بصیرت و معرفت، چارچوبی را در زندگی خود مبنا و اصل قرار دهد که آخرت او را تامین کند، و این، کار اساسی دین و رسالت انبیاء الهی است. رسالتی که هیچ چیز از دانش و تجربه و تفکر بشری صرف، نمی تواند جایگزین آن شود. آری! دخالت و نظارت اسلام در همه امور عالم و آدم، از این دیدگاه قابل فهم است. هیچ امری که در تامین سعادت انسان نقشی داشته باشد، در دین اسلام ناگفته نمانده است: هر چه که برای سعادت انسان ضرر و زیان قطعی داشته باشد حرام شده و آنچه ضرورت

داشته باشد واجب شمرده شده، و به همین دلیل حلال پیامبر اکرم (ص) تا روز قیامت حلال است و حرام او، حرام. پیش بینی احکام ثانوی یا احکام حکومتی - که بر اساس مصلحت امت و در چارچوب مشخصی توسط مجتهدان ذیصلاح استنباط می شود - نیز نهایتاً در جهت سامان دهی زندگی دنیوی است، ولی در راستای تامین سعادت ابدی و جاودان.

امام امیرالمومنین (ع)، در این کلام کوتاه، دیدگاه صحیح درباره دنیا و آخرت را مطرح می کند و با توجه به گذرا بودن زندگی دنیا و استمرار و جاودانگی زندگی آخری، ما را به برگرفتن توشه از دنیا برای آخرت، فرا می خوانند. خرد آدمی نیز همینگونه اقتضا می کند که: فانی را فدای باقی کند، امور موقتی و گذرا را قربانی امور اصیل و ماندگار نماید، مرحله گذار را اصیل نپندارد و همه سرمایه های خود را صرف آن نکند، و تا جایی که می تواند رفتارها و تصمیمات خود را در دنیا بگونه ای تنظیم کند که برای آخرت او ثمربخش و ماندگار باشد. آری! در حقیقت آنچه صرف آخرت می شود، «سرمایه گذاری جاودان» است، ولی آنچه صرف دنیا می شود، «مصرف» است و غیرقابل بازیافت، و عقل و خرد انسان حکم می کند که «سرمایه گذاری» بر «مصرف» ترجیح دارد!

کسانی سعادت مندند که از مصرف خود بکاهند و بر سرمایه گذاری بیافزایند، قبل از اینکه بدنشان - با مرگ طبیعی و غیرارادی - از دنیا خارج شود، دل خود را از دنیا خارج کنند و به امور دنیوی دل نبندند، پیش از بار یافتن به آخرت، توشه ای برای خود پیش فرستند، زیرا اگرچه مردمان، پس از مرگ انسان می پرسند که: «چه چیزی از خود بجای نهاد؟» ولی ملائکه الهی سوال می کنند که: «چه چیزی برای خود پیش فرستاده است؟»

و با همین نگاه به دنیا و آخرت است که امور دنیوی جامعه بشری نیز سر وسامان می یابد، عدالت و مساوات و انصاف، جای ظلم و تبعیض را می گیرد، تعاون و خدمت، جایگزین استثمار و استعمار می شود؛ دوستی و محبت بجای رقابت و حسادت می نشیند، زهد و سخاوت جانشین حرص و بخل می گردد و بالاخره جلوه ای از بهشت برین در همین عالم خاکی می تواند تجلی کند! و باور به این دیدگاه، گامی ما را به اندیشه و ایمان امام علی (ع) نزدیک می سازد. ان شاء الله.

• خودیابی و خودسازی

۹. خود را بشناسیم

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ

کسی که قدر و ظرفیت و ارزش خود را نداند، به هلاکت می افتد.

انسان، موجودی است که سیر کمالی و راه سعادت خود را، باید با استفاده از عقل و اراده خویش بیابد و با عزم و آگاهی خود آن را بپیماید، دین حق را بشناسد و به راهنمایی اولیای الهی بدان گام نهد و به سوی نقطه مطلوب حرکت کند. سیرورت انسان به سوی کمال مطلق، راهی جز این ندارد که انسان، خودش بخواهد که «راه» را بشناسد و در آن گام بردارد. و البته مدد و هدایت الهی هم در این صورت او را یاری و دستگیری خواهد کرد که بدون آن، هیچ کس به جایی نخواهد رسید. هدایت انبیاء الهی برای کسانی مفید و راهگشا خواهد بود، که با پذیرش آن و تن دادن به احکام و مقررات دین حق، خود را در مسیر و مجرای نسیم هدایت الهی قرار دهند، و به همین جهت است که «دین»، اگر پذیر و تحمیلی نمی تواند باشد، گرچه راه نجات و کمال، منحصر به همین راه است.

موجودی که باید با آگاهی، اراده، تلاش و مجاهدت خویش، راه حیات جاودان و سعادت ابدی را طی کند، بدون اینکه خود را بشناسد، ظرفیت و توانایی های خود را بداند، ارزش و جایگاه خویش را درک کرده، کاستی ها و محدودیت های خود را دریافته باشد، هرگز نمی تواند آنگونه که شایسته است در این مسیر توفیق یابد. انسان، رونده راه کمال است، و هر رونده ای اگر از شرایط، موقعیت، توان و محدودیت های خود آگاه نباشد، نمی تواند راه را به خوبی طی کند. به همان اندازه که هدف شناسی مهم است و بدون معرفت عمیق و درست در مورد «مقصود» و «مطلوب» نمی توان حرکت صحیح و موفقی داشت، خودشناسی هم دارای اهمیت است و بدون آن، سمت و سوی حرکت و شیوه و کیفیت آن را نمی توان تنظیم کرد.

انسان به دو گونه معرفت و شناخت در مورد خود نیاز دارد: یکی «معرفت نفس»، که مقدمه و لازمه معرفت خداوند متعال و شناخت مبدا و مقصود است و دیگری «معرفت قدر» خود که شرط ضروری توفیق در حرکت است.

معرفت نفس، شناختی است درباره نوع انسان و جایگاه والای او در نظام هستی. مفیدترین و ضروری ترین شناخت ها، معرفت نفس است. کسی که نوع انسان؛ غایت و هدف نهایی آفرینش او، ارزش و کرامت انسان و برجستگی خاص او در میان مخلوقات را نشناسد، خود را موجودی محدود و محصور در طبیعت خواهد پنداشت و هدف زندگی را در حد لذات مادی و حیوانی و تامین رفاه و آبادانی، تنزل خواهد داد و از سیر و سلوک انسانی و الهی، بازخواهد ماند. کسانی که خود را به دنیا می فروشند و بهره های مادی را غایت مقصود خود قرار می دهند، از معرفت نفس محروم بوده، انسان را همچون سایر موجودات پنداشته اند. اینها از شناخت خدا هم محروم می مانند و در نتیجه، تلاش و کوششی برای رسیدن به کمال نخواهند داشت.

و اما معرفت قدر خود، شناختی است که هر کس درباره خویش باید داشته باشد. انسان ها اگرچه همه، افراد یک نوع اند و ویژگی های مشترک فراوانی دارند، ولی هر شخصی و هر کسی، تفاوت های زیادی هم با دیگران دارد که مشخصات شخصی وی را تشکیل می دهد. استعدادهای علمی و هنری، توانمندی های اجرایی، امکانات فردی و خانوادگی، موقعیت و شرایط اجتماعی و صنفی، کاستی ها و خلاهای اخلاقی و تربیتی، گرایش ها و ذوق و سلیقه ها، و... اموری است که در میان انسان ها، گوناگون و متفاوت است، و همین تفاوت ها موجب تفاوت در مسئولیت ها و وظایف و انتظارات است. گرچه در عناوین کلی تکالیف، همه انسان ها مشترک اند، زیرا همه «انسان» اند، ولی در مصداق و مورد و کم و کیف، تفاوت هایی به وجود می آید که ناشی از اختلاف و تفاوت ظرفیت ها و توانایی هاست: فراگیری علم و دانش برای همه واجب است، اما استعداد همه انسان ها در رشته ها و زمینه های مختلف، یکسان نیست. انفاق و کمک به دیگران برای همه واجب است، اما توان افراد یکسان نیست. خدمت به خلق و تلاش برای دستگیری نیازمندان، برای همه واجب است، ولی کم و کیف آن و عرصه های خدمت به خلق، متفاوت است... و بنابر همین تفاوت در امکانات و ظرفیت ها، حد وظیفه و تکلیف، متفاوت می شود و هر کسی در حد استطاعت و توان خود، مکلف می باشد. معرفت قدر

خود، یعنی شناخت همه توانایی‌ها و محدودیت‌های خویش، برای تشخیص استطاعت‌ها و تکالیف و اهتمام به انجام آن. کسی تا «قدر» خویش را نشناسد، نمی‌تواند مسئولیت‌ها و تکالیف خود را در حد استطاعت و توانایی انجام دهد و در نتیجه یا دچار کم‌کاری و تنبلی و سستی می‌شود و بخشی از ظرفیت خود را معطل و بدون استفاده می‌گذارد، و یا دچار افراط و کار بیش از حد ظرفیت می‌شود که نتیجه آن، خستگی زودرس، وازدگی و اتلاف سرمایه‌های وجودی است. به همین دلیل، کسی که قدر خود را نشناسد، دچار هلاکت و نابودی می‌شود. هلاکت معنوی، همین است که با شناختن اندازه خود از حدّ خود تجاوز کند، در بین مردم خوار و بی‌مقدار شود، و نتواند از شرایط و توانایی‌های خود، به نحو احسن و با بهترین شیوه، برای سعادت خویش بهره‌برداری کند.

معرفت نفس خود و معرفت قدر خویش، دو گونه شناخت در مورد «خود» است که یکی درباره نوع انسان و دیگری در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات شخصی است، و هر دو گونه معرفت، شرط لازم برای پیمودن راه درستی است که انسان را به سعادت ابدی می‌رساند و از هلاکت و نابودی نجات می‌دهد.

کسی که قدر خود را بشناسد و متناسب با آن برای حرکت خود در زندگی برنامه‌ریزی و تدبیر کند، در دام رقابت‌های بیجا، حسادت‌های کُشنده، انتظارات و توقعات بی‌مورد و زیاده‌طلبی‌ها و کم‌کاری‌ها گرفتار نمی‌شود و سرمایه‌ها و امکانات خود را تباه نمی‌کند. چنین فردی می‌داند که ملاک‌سنجش اعمال هر کس نزد خداوند، به تناسب امکانات و محدودیت‌های او است و هیچ‌کس فراتر از ظرفیت و توان خود مسئول و مکلف نیست. و اگر هرکسی در هر جایگاه و شرایطی، کار خود را در حدّ توان خود، به نیکی و درستی به انجام برساند، جامعه نیز در مسیر تعالی و رشد قرار می‌گیرد و اصلاح می‌گردد. ان شاءالله.

۱۰. شریک عقل دیگران

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا

کسی که خودرای باشد، دچار هلاکت می شود و کسی که با مردمان مشورت کند، در عقل آنان شریک می گردد.

هنگامی که واژه «استبداد» به گوش ما می خورد، بلافاصله یک رژیم حکومتی خودکامه و دیکتاتور که بدون هیچ ضابطه و قاعده ای، بر مردم حکومت می کند، به ذهن ما متبادر می شود! ولی مفهوم و معنی این واژه، گسترده و عام است. البته حاکمی که خودکامه باشد و بدون هیچ قانون و قاعده و به اتکای زور و ستم بر مردم حکومت کند، نمونه و مصداق کاملی از «استبداد» است، ولی تنها مصداق آن، نیست. استبداد یعنی خودرایی و بی اعتنایی به نظر و رای دیگران، و این خصوصیت، در هر کسی می تواند وجود داشته باشد. کسی که در زندگی شخصی خود، هر چه را خودش بخواهد انجام می دهد، فردی که در محیط کار خود، بدون توجه به نظر و رای دیگران، تصمیم می گیرد، شخصی که در برنامه ریزی برای آینده خود، از تجربیات دیگران استفاده نمی کند و هر چه را به نظر خودش برسد، مبنای اقدامات خود قرار می دهد، مدیری که بدون مشورت با کارشناس ها، تصمیمات مهم را اتخاذ می کند، همسری که بدون مشورت با همسر و سایر اعضای خانواده و بی توجه به نظرات و دیدگاه های آنان، آنچه را بخواهد انجام می دهد، اشخاصی هستند که کم و بیش به خصوصیت «استبداد» مبتلایند. این حالت، از خودخواهی، خودبزرگ بینی و خودپسندی ناشی می شود، ویژگی های بد اخلاقی که منشا گمراهی ها، انحراف ها، و کجروی های بسیاری هستند و نهایتاً انسان را به هلاکت و نابودی می کشانند. آری! هر که خود رای باشد، نهایتاً به هلاکت می افتد، زیرا حدود اندیشه و دانش هر انسانی، محدود است و اگر هرکس از دانش و تجربه دیگران برای پیمودن راه و زندگی خود استفاده نکند، خواهی نخواهی در تشخیص و تصمیم خویش، دچار اشتباه می شود و تکرار این اشتباهات، گاهی انسان را با بن بست هایی مواجه می سازد که هیچ راه جبران و بازگشتی هم وجود ندارد.

بویژه در تصمیماتی که برای انسان سرنوشت ساز است و در زندگی و مسیر آینده او نقش موثر ایفا می کند، اکتفا به دانش و تجربه شخصی برای تصمیم گیری، اشتباه بزرگی است. در امور اجتماعی نیز، اگر مدیران و مسئولان در حیطه فعالیت و کار خود، از مشورت و نظر دیگران - به خصوص متخصصان کار آزموده، متعهد و مورد اعتماد - استفاده نکنند، مرتکب اشتباهاتی می

شوند که چه بسا جبران خسارت های ناشی از آن، امکان پذیر نباشد. این علاوه بر این نکته است که در حرکت ها و اقدامات دسته جمعی، که گروهی از افراد «با هم» باید کاری را انجام دهند، عدم استفاده از نظرات همکاران و همراهان، موجب بی تفاوتی آنان در برابر وظایف خاص خودشان می شود و حرکت را ناموزن یا کُند می سازد. بنابراین «استبداد» نه تنها فرد را از تجربه و دانش دیگران محروم می سازد بلکه او را از همکاری و همراهی یاران نیز بی نصیب می نماید.

مشورت در حقیقت شریکِ عقلِ دیگران شدن است، زیرا کسی که با دیگران مشورت می کند، آنچه را دیگران در تجربیات خود بدان رسیده اند یا با دانش خویش یافته اند، یکجا و به راحتی در اختیار خودش قرار می دهد و به آسانی در «عقل» دیگران شریک می شود.

بنابراین از دیدگاه حضرت علی(ع)، مشورت، پشتوانه قوی و محکمی برای تصمیمات انسان است و کسانی که خود را از دانستن رای و نظر دیگران، برای تصمیم گیری، بی نیاز نمی دانند، دارای بهترین نظریات خواهند شد و بهترین تصمیمات را اتخاذ خواهند کرد. نظر مشاور معمولاً از هوی و هوس پاک است، حال آنکه نظر مستشیر - یعنی کسی که مشورت می طلبد - معمولاً باخواست ها و جهت گیری های خاصی همراه است. البته مشورت نباید موجب تاخیر در تصمیم گیری شود یا اینکه انسان را در اقداماتش، دچار تزلزل و تردید نماید، بلکه همین که انسان پس از مشورت و اطلاع از نظر و رای دیگران، تصمیمی را اتخاذ کرد، باید با توکل بر خداوند متعال کار را انجام دهد و دچار وسواس و تردید و دودلی نشود. گاهی در مواردی اقدام فوری لازم است، که در این موارد در حدی که میسر است و اقدام را به تعویق نمی افکند، باید به مشورت پرداخت. گاهی هم مورد اقدام، کاملاً روشن و بدیهی است و هیچ زاویه یا نکته مبهم و مجهولی در آن وجود ندارد، قطعاً این موارد مشمول اصل ضرورت مشورت نمی شود.

کسی که مشورت می کند، غالباً دچار گمراهی نمی شود و اگر هم دچار خطاشود، بخاطر خطایش سرزنش نمی گردد، برخلاف کسی که با خودرایی کار مهمی را - که همه جوانب و زوایایش برایش روشن نیست - انجام می دهد.

با چه کسی باید مشورت کرد؟ پاسخ حضرت امام علی(ع) این است که با انسان های خردمند و عاقل، دارای تجربه و کارآموده، کسانی که تقوای الهی دارند و خداترس می باشند، اشخاصی که اهل حزم و تدبیرند، و کسانی که دلسوز و نسبت به سرنوشت مشورت گیرنده، احساس تعهد دارند.

در برابر آنان، کسانی که نسبت به مسئله مورد مشورت اطلاع و دانشی ندارند، به خصوصیات اخلاقی منفی مانند دروغگویی، حرص و آز، بُخل، ترس و... مبتلا هستند، به مسائل و حدود شرعی بی اعتنا می باشند، و کسانی که دشمن مشورت گیرنده اند، نمی توانند مشاور خوبی باشند و به جای روشن کردن مسیر تصمیم گیری و کمک به مشورت گیرنده برای رسیدن به بهترین نظر و رای، راه تصمیم را برای وی منحرف و پرخطا می سازند!

البته مشاور امین و دلسوز وظیفه دارد که آنچه به نظرش می رسد، بدون ملاحظات غیراصولی و با صداقت و امانت، درباره موضوع مورد مشورت در اختیار مشورت گیرنده قرار دهد و اسرار مشورت گیرنده را نیز حفظ کند.

امام هدایت و پیشوای سعادت‌مندان، امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع)، ما را از استبداد و خودرایی برحذر داشته اند و به مشورت و استفاده از نظر و رای صاحب نظران ذی صلاح برانگیخته اند. بکار بستن این رهنمود الهی چقدر می تواند در اقدامات ما و به خصوص در عرصه جامعه و در مدیریت های خرد و کلان، راهگشا باشد و از هدر رفتن فرصت ها و ضایع شدن امکانات و سرمایه ها پیشگیری نماید. آیا بدون وجود روحیه مشورت و با وجود خُلق و خوی خودرایی، می توانیم مدعی پیوند با امام علی(ع) باشیم؟!

۱۱. دشواری ها و خواستن ها

إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ
همانا، بهشت پیچیده به سختی ها و ناخوشی ها است و جهنم، پیچیده به خواست ها و دوست داشتنی ها است.

حیات جاودان و سعادت ابدی انسان، در عالم واپسین تحقق می یابد. زندگی دنیوی، آخرین منزل و مقصود انسان نمی تواند باشد و هر که آینده بین و آینده نگر است، باید به عالم پس از مرگ بیندیشد و برای آن سرا، چاره ای بسازد. در اینجا پرسشی مطرح می شود که آیا به دست آوردن بهشت برین و سعادت جاودان، می تواند با کسب لذات دنیوی و تامین شهوات و خواست های مادی، تواماً و با هم جمع شود یا نه؟ امام علی(ع) از قول پیامبر اکرم (ص) پاسخ این پرسش را مطرح می کنند که پیامبر می فرمود: بهشت پیچیده با ناخوشی ها است و جهنم، پیچیده به شهوات. هرگز نمی توان بهشت را به دست آورد در حالی که از امور ناخواستنی و دشوار احتراز جست، همچنین نمی توان به شهوات و تمایلات پرداخت و آن را بدست آورد مگر آنکه همراه آن، آتش جهنم نیز دامنگیر انسان خواهد شد. امام علی(ع) صریحاً می فرمایند که هیچ اطاعتی از خداوند نیست مگر اینکه در کراهت، ناخرسندی و ناخوشنودی انسان انجام می شود و هیچ معصیت و سرپیچی از امر خدا نیست که در شهوت و ارضای امیال و هوس های انسان انجام می گیرد. آری! عزم راسخ داشتن، کمر همت بستن و برای رسیدن به هدف و آرمان به راه افتادن و پیمودن مسیر، با تن پروری، لذت گرایی و سورچرانی قابل جمع نیست!

نه تنها برای پیمودن طریق سعادت جاودان، صرفنظر کردن از لذت گرایی و هوس بازی، شرط قطعی و ضروری موفقیت است، بلکه انسان برای رسیدن به اهداف برتر و والاتر در همین زندگی محدود مادی، باید از لذت ها و راحتی ها چشم پیوشد و به جدیت و با عزم راسخ به دنبال هدف برتر و والاتر باشد. آیا هیچ یک از کسانی را که با تلاش زیاد و جهد فراوان توانسته اند در تاریخ بشریت اثری جاودان و مفید از خود به جا بگذارند، می شناسید که درعین حال، به لذت ها و خواست های خود هم رسیده باشند؟ اگر برای اهداف دنیوی نیز تلاش و کوشش ضروری است، قطعاً برای شکوفا کردن گرایش های معنوی و دست یافتن به کمال جاودان و بی انتهای اخروی، پذیرفتن سختی ها و دشواری ها اجتناب ناپذیر است. در راه دستیابی به آرمان، باید خارهای مگیلان را به جان خرید و سرزنش های جاهلان را تحمل کرد. این، واقعیتی است که چه ما بپذیریم و چه آن را انکار کنیم، در عینیت زندگی و سرنوشت ما، تاثیر خود را خواهد نهاد.

طاعت و عبادت خداوند را «تکلیف» نام نهاده اند، زیرا با کلفت و سختی و دشواری همراه است و هوس بازی ها و هوی پرستی ها را «شهوت» نام نهاده اند، زیرا در راستای پذیرش طبیعی و خواست حیوانی انسان است. پس نباید انتظار داشت که انجام تکالیف الهی و پیمودن راه بهشت جاودان سعادت، بدون هیچ دشواری و زحمتی باشد و نباید اینگونه تصور کرد که به دنبال شهوات رفتن، می تواند همراه با دوزخ و آتش نباشد! البته بدیهی است که تنها ملاک و شاخص راه بهشت و دوزخ، دشوار بودن یا آسان بودن کار و راه آن نمی باشد و اینگونه نیست که اگر «کار خوب» برای کسی بدون تکلف و دشواری انجام شد، تاثیر خود را برای سعادت و کمال انسان نداشته باشد و یا اگر رسیدن به شهوت و هوسی برای کسی با دشواری و زحمت حاصل شد، موجب سقوط آن شخص به دوزخ نگردد! نه! آنچه در کلام پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابیطالب (ع) مدّ نظر است، بیان قاعده کلی و عمومی است که با بیان آن، می خواهند پیرو راه خود را برای تحمل مشکلات و ترک شهوات در راه رسیدن به سعادت و کمال، آماده کنند و این انتظار و توقع را در او اصلاح کنند که گمان نکند رسیدن به آرمان ها با تامین شهوات قابل جمع است. البته چون مراتب ایمان و تقوی مختلف است، هر کسی به هر اندازه حاضر باشد از شهوات خود در راه خدا و برای نزدیک شدن به کمال مطلوب، چشم پوشی کند، به همان نسبت به آن خواهد رسید.

نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، این است که دشواری و سختی راه بهشت، برای کسانی است که در این راه مبتدی و تازه واردند و در آغاز راه قرار دارند، ولی پس از مدتی که لذت مسیر سعادت را چشیدند و حقیقت لذت ها و هوس های دنیوی برای آنان روشن شد، نه تنها کراهت و دشواری راه از بین می رود، بلکه پیمودن این راه جز شیرینی و لذت معنوی - که با لذت ها و شیرینی های مادی قابل قیاس نیست - برای آنان در پی ندارد. کسانی که تجربه موفق خود را در این مورد به ما منتقل کرده اند، این حقیقت را آشکار ساخته اند که ترک لذت های دنیوی و راهیابی به حریم دوست و راهپیمایی در مسیر او، آنچنان لذتی دارد که قابل توصیف نیست. آنان وقتی به سخن آمده اند، به دنیاداران و قدرتمندان و ثروتمندان طعنه زده اند که: «کجائید تا لذت معنوی ما را بیابید!» بنابراین در ابتدای راه و برای کسانی که تازه می خواهند از اهداف و اغراض محدود دنیوی پا را فراتر نهاده و در مسیر سعادت جاودان گام نهند، راه بهشت، پیچیده به مشکلات و ناخوشی هاست و راه دوزخ، همراه با خواستنی ها و خوشی ها،

اما پس از چندی، با چشیدن حقیقت راه سعادت و بازشدن چشم واقع بین که عمق شهوات و لایه های زیرین هوی پرستی ها را می بیند، دیگر کراهت و ناخوشی طاعات و عبادات رخت برمی بندد و حلاوت و لذت حقیقی جایگزین آن می شود. این، حقیقتی است که پیروان خالص راه پیامبر و علی(ع) آن را درک کرده اند، چه رسد برای کسی همچون امیرالمومنین علی(ع)، که دنیا و لذت ها و خوشی های آن را همچون مردار می داند که فقط سگ های ولگرد به سراغ آن می روند و حتی کودکان هم از آن فاصله می گیرند!

ما هم اگر دشواری های راه بهشت را بپذیریم و از شهوات و خوشی هایی که منتهی به دوزخ می شود، چشم بپوشیم، لذت این راه را خواهیم چشید و گامی به پیوند با امام علی(ع) نزدیک خواهیم شد. ان شاء الله.

۱۲. بهترین کارها

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ

برترین اعمال، آن است که خود را برای آن به دشواری بیافکنی.

اهمیت و نقش «عمل» در سرنوشت انسان، موضوعی است که در قرآن کریم و کلمات معصومین(ع) مورد تاکید فراوان قرار گرفته است. سیرت و سنت آن بزرگواران نیز حاکی از اهتمام و اعتنای آن پیشوایان نور و کمال به مقوله عمل، تلاش و مجاهدت است. انسان چیزی بدست نمی آورد و بهره ای نخواهد داشت جز به سعی و تلاش خود. ارزش یک انسان مومن، به عمل او است و ایمان و عمل دو برادر و رفیق همراه اند که هرگز از هم جدا نمی شوند و خداوند هیچکدام را بدون دیگری نمی پذیرد: نه عمل بدون ریشه و انگیزه ایمانی و نه ایمان بدون عمل و کار.

بسیاری از انسان ها به جای پرداختن به «عمل»، خود را به «امل» (یعنی آرزو) سرگرم می کنند، بنابراین حضرت علی(ع) توصیه می کنند که عمل را رفیق و همراه خود قرار دهید و امل

را دشمن خود بدانید. آرزوها و آمال بی پایان دنیوی، انسان را از تلاش و بهره برداری از امکانات و فرصت ها بازمی دارد و با سرگرم ساختن انسان، او را از کمال مطلوب دور می کند.

اما همه عمل ها و تلاش ها، ارزش یکسان و مساوی ندارند، به همین دلیل تاکید قرآن کریم بر «عمل صالح» است. هر کاری که به تناسب موقعیت، نیازها و شرایط جامعه و امکانات و محدودیت های انسان، بهترین، مناسب ترین، لازم ترین و مفیدترین کار باشد، آن عمل، شایسته و «عمل صالح» است. مهمترین و اصلی ترین شرط «عمل صالح» - که بدون آن، عمل انسان از تاثیرگذاری در رسیدن انسان به سعادت جاودان ساقط می شود و ارزش نخواهد داشت - مبتنی بودن آن عمل بر «تقوی و خلوص» است. «همانا خداوند تنها کار پرهیزگاران را می پذیرد». عملی که مبتنی و برخاسته از خلوص و تقوی باشد، ارزشمند است حتی اگر از نظر کمیت، اندک باشد و عملی که با انگیزه های نفسانی، دنیوی و غیر الهی باشد، هر چند از نظر کمیت و بُرد مادی و دنیوی، بزرگ و مهم تلقی شود، ناچیز و بی ارزش است. به همین جهت، اخلاص، خود بهترین عمل است. اینکه کسی تلاش کند که با تمرین و تذکر مستمر، عمل و گفتار خود را از شائبه ها و انگیزه های مادی و نفسانی پاک سازد و خالص نماید، بهترین کار محسوب می شود. به وسیله اخلاص، عمل انسان ارزش پیدا می کند و بالا می رود، و تقوی و اخلاص، ملاک و میزان اصلی سنجش عمل می باشد.

علاوه بر آن، علم و معرفت نیز یکی از شاخص های ارزش عمل انسان است. هر چه تلاش و عمل انسان، مبتنی بر آگاهی و معرفت عمیق تری باشد، آن عمل ارزش بیشتری خواهد داشت. اساساً بندگان عالم و دانشمند به عظمت خداوند پی می برند و به عبادت و خشیت حقیقی می پردازند...

و اما یکی از شاخص های ارزش عمل، دشواری و سختی آن عمل است. کاری که لازم است انجام شود، هر چه دشوارتر و پرهزینه تر باشد، برتر و بهتر است. پیامبر اکرم (ص) اینگونه بود که اگر در یک فعالیت دسته جمعی بین چند کار، یکی را می خواست انتخاب کند، سراغ دشوارترین و پرهزینه ترین کار می رفت. از این دیدگاه، کسانی که در جامعه، فعالیت های مشکل تر و سخت تر را برمی گزینند و با خلوص و درستی آن کار را به انجام می رسانند، از

ارزش بیشتری برخوردارند. آموزگاری که تدریس در شرایط و مناطق محروم را می پذیرد، پزشکی که کارهای سخت را قبول می کند، صنعتگر و کارگری که کار در بخش های مشکل را برمی گزیند، روحانی ای که کار علمی و تبلیغی پرزحمتی را انتخاب می کند، مدیری که از پذیرفتن کارهای پیچیده و دشوار شانه خالی نمی کند، کسی که مسوولیت های دشوار اجتماعی و سیاسی را به دوش می کشد، کشاورزی که در شرایط سخت و جان کاه به کار کشاورزی می پردازد، کسی که اشتغال در نیروهای مسلح یا بخش های انتظامی و امنیتی را می پذیرد... و بالاخره هر زن و مرد و پیر و جوانی که به سراغ کارهای پرزحمت و پرخطر و در شرایط نامناسب و دشوار می رود و به خاطر نیاز جامعه اسلامی و با خلوص و تقوی، وظیفه خود را به انجام می رساند، هرگز این دشواری و سختی را نامطلوب تلقی نمی کند، بلکه آن را فضیلت و ارزشی می داند که توفیق بدست آوردن آن را پیدا کرده و این فرصت را برای خود مغتنم و با ارزش می شمارد.

چنین افرادی بخاطر تشویق این و آن یا حقوق و دستمزد بیشتر یا ارتقای درجه و مقام و... کار نمی کنند که اگر بی اعتنایی یا کم توجهی به تلاش و کارآنان شد، در کار خود سست شوند یا از تلاش خود پشیمان گردند.

آری! پیروان و دوستان حضرت علی(ع) کسانی هستند که هرگز از زیر بارهای سنگین و کارهای سخت - در جایی که لازم باشد - شانه خالی نمی کنند و عمل و کار خود را - چه در اعمال عبادی و فردی و چه اعمال اجتماعی و اقتصادی و سیاسی - با خلوص و تقوی و به عنوان «عبادت» انجام می دهند و بنابراین دشواری آن را با آغوش باز می پذیرند، زیرا از پیشوایشان آموخته اند که بهترین اعمال، عملی است که برای انسان دشوار باشد و نفس آدمی آن را نپسندد. رسیدن به چنین دیدگاهی درباره عمل، گامی است برای نزدیک شدن به مقتدا و پیشوای پرهیزگاران.

۱۳. زبان، دل و ایمان

لَا يَسْتَقِيمُ اِيْمَانٌ عِبْدٌ حَتَّى يَسْتَقِيْمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيْمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيْمَ لِسَانُهُ

ایمان هیچ کسی صاف و درست نمی شود تا اینکه قلبش درست شود، و قلب او صاف و درست نمی شود تا اینکه زبانش درست شود.

گرچه ایمان صرفاً به باور قلبی منحصر نمی شود، ولی صاف بودن و مستقیم بودن قلب انسان، زیربنا و ریشه ایمان است. اگر ظواهر و رفتار کسی درست و شایسته باشد ولی دل او از معرفت و عشق به خدا خالی باشد، این رفتار، چندان ارزشی نخواهد داشت. تأکیدات مکرر بر این نکته که «ارزش عمل، به نیت وانگیزه آن عمل وابسته است»، از همین حقیقت سرچشمه می گیرد. نیت و انگیزه عمل، همان ریشه عمل و پشتوانه آن است که امری قلبی و درونی است و برای دیگران به راحتی قابل کشف نیست. تا وقتی دل انسان، از شرک و ریاء و دنیاطلبی پاک نشود، و اغراض و اوهام از دل زدوده نگردد، نمی تواند به صاف شدن دل برسد. البته از دل پاک، جز رفتار صحیح و شایسته سر نمی زند، و اگر درون انسان به حد استقامت برسد، آنچه از درون می تراود - که همان عمل و رفتار انسان است - مستقیم و صحیح خواهد شد.

و اما قلب و دل انسان، زمانی صاف و درست می شود که زبان و گفتار انسان، درست شود. از نظر امام علی(ع)، گفتار و زبان مومن، در پس دل او است. آنچه مومن می گوید، با تدبر و تأمل است. پیش از لب به سخن گشودن، بررسی می کند که اگر کلامش درست و بجاست بگوید و گرنه آن را رها کند. زبان، گویای آن چیزی است که در دل است و بنابراین ارزش انسان، نهفته در گفتار او است. سخن انسان علامت عقل و خرد وی می باشد. پُرگویی نشانه کم خردی است و کم گویی موجب کاستن از اشتباهات انسان می شود و همین امر، موضع گیری علیه انسان و سرزنش ها را کاهش می دهد. سخن همچون دارو است که به هنگام ضرورت و به قدر نیاز باید گفته شود و کم آن مفید و زیادش زیان آور است. آری! فاصله زبان و زیان فقط یک نقطه است و این دویه هم بسیار نزدیک اند!

زبان انسان، دارای جرمی اندک ولی جرمی فراوان است. هیچ عضوی از اعضاء بدن انسان این قدر در زندگی خود و دیگران موثر و نقش آفرین نیست. از سوی دیگر، سخن حکیمانه، محکم، بجا و به موقع، التیام بخش جراحت ها و حلال مشکلات است: سخنی که از دل صاف برخاسته و برای هدایت انسان ها باشد، سخنی که برای رفع کدورت و اصلاح بین مردم باشد، سخنی که

برای هشدار در برابر دشمنان باشد، سخنی که روشنی بخش راه حق برای گمراهان و نشان دهنده مسیر سعادت آدمی باشد، و بالاخره هر کلام و سخنی که گرهی از کار فرد یا جامعه بگشاید.

امام علی(ع) در این کلام - که از معلم و مولایشان پیامبر اکرم (ص) نقل می کنند - رابطه بین ایمان، دل و زبان را بیان می کنند: ایمان بدون پشتوانه قلبی صاف و پاک و مستقیم، ایمان واقعی نخواهد بود و تا وقتی زبان انسان درست و مستقیم نشده دل هم صاف و درست نخواهد شد. از این کلام بر می آید که بین دل و زبان تنها رابطه ای یکطرفه وجود ندارد و اینگونه نیست که فقط دل انسان، بر سخن و کلام او تاثیر نهد. بلکه کاربرد زبان و نوع سخنی که انسان می گوید و استفاده ای که از این عضو مهم و موثر می نماید، بر دل اثر دارد. سخن ناشایست گفتن، کلام ناحق، گفتار دروغ، بدگویی و سرزنش از دیگران، غیبت و تهمت، سخن چینی، شوخی زیاد و نابجا، و هر استفاده نادرستی که از زبان بشود، دل انسان را تاریک و منحرف می سازد. از آن سو مراقبت در گفتار و دقت در کاربرد زبان، دل آدمی را پاک و مستقیم می سازد. کسی که مراقب است با زبانش دیگران را نیازارد، سخن حق بگوید، گناه نکند، سخنی بگوید که دیگران را به طریق سعادت دعوت کند و راه را بر ایشان روشن و سهل کند، دانش و معرفت دیگران را افزایش دهد، ذکر خدا بگوید، ... دلش نورانی و پاک خواهد شد. آری! سخن باطل و نادرست و نیز سخن حق و بجا، اثر منفی و مثبت خود را قبل از هر چیز بر «دل» انسان می نهد! و قلب کسی صاف و نورانی نخواهد شد مگر اینکه کلام و سخن او، پاک و درست باشد.

اگر مراقبت از زبان در روابط بین انسان ها مراعات شود، چه بسیار فتنه ها که برافروخته نمی شود، چه بسیار نزاع ها و اختلافات که رخ نمی دهد، چه بسیار کدورت ها که ایجاد نمی شود و چه بسیار زیان ها که به بار نمی آید! و با مراقبت از زبان و دقت در کلام و سخن می توان گامی به راه امام علی(ع) نزدیک شد. و البته قلم هم حکم زبان را دارد، چرا که همان نقش مثبت و منفی، برای قلم هم وجود دارد.

پروردگارا! زبان و قلم ما را در طریقی قرار بده که به نورانیت و صاف شدن دل ما بیانجامد. آمین.

۱۴. بردباری

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ

اگر بردبار نیستی، در ظاهر بردباری از خود نشان بده، زیرا کم اند کسانی که به گروهی شباهت ورزند مگر اینکه به زودی جزء آن گروه شوند.

حلم و بردباری، از بزرگ ترین فضایل اخلاقی است که نقطه مقابل خشم و غضب است. بردباری یعنی قدرت تحمل در برابر روی دادها و جریانات نامطلوب که انسان را به خشم در برابر آن وامی دارد و به عکس العمل شدید و سریع برمی انگیزد؛ هنگامی که سخن ناروایی درباره خود می شنویم، اقدام غیرمنصفانه و ناصحیحی را در مورد خودمان مشاهده می کنیم، و در هر موردی که درباره ما برخورد سفیهانه و جاهلانه ای می شود که بطور طبیعی برانگیزنده خشم و غضب ما است، با نیروی حلم و بردباری باید با آن برخورد کنیم.

انسان عاقل در برخورد با این گونه نامالایمات، عنان از کف نمی دهد و به برخورد شدید و سریع با جاهلان و کم خردان نمی پردازد، و این به معنی تسلیم شدن یا صرفنظر کردن از حق خویش نمی باشد، بلکه حلم، قدرت اخلاقی ای است که به انسان مجال می دهد که با تدبیر و اندیشه، اینگونه مسائل را حل کند. در برابر انسان حلیم، کسانی که با خشم و غضب، با هر مسئله ای برخورد می کنند، کمکی به حل اساسی مشکل نمی کنند و گاهی جاهلان و کم خردان را نیز به کار زشت شان تشویق و ترغیب می کنند. به همین جهت در توصیه های امام علی (ع) درباره حلم، به این نکته اشاره شده که انسان حلیم، گاهی با حلم و بردباری خود، طرف مقابل خود را شکست می دهد و او را نسبت به کرده خود پشیمان می سازد.

حلیم، یعنی کسی که به فضیلت حلم، آراسته است و بطور طبیعی، در برابر مسائل و نامالایمات، حلم و بردباری می ورزد، ولی کسی که هنوز به چنین مرحله ای نرسیده است، از چه راهی می تواند به این فضیلت اخلاقی دست یابد؟ این پرسش، در کلام امیرمومنان و پیشوای پرهیزگاران، پاسخ داده شده که نکته بسیار مهمی را برای تمرین در کسب فضایل اخلاقی مطرح می کند. به

نظر امام علی(ع)، کسی که دوست دارد بردبار باشد ولی هنوز نتوانسته به این فضیلت اخلاقی برسد، باید با تظاهر به بردباری یعنی با بردباری نشان دادن در برابر برخوردهای جاهلانه و سفیهانه، به تدریج خُلق بردباری را در جان و نفس خود، بنشانند و به حلم برسد. تحلُّم یعنی در رفتار و عمل، کار حلیمان و بردباران را انجام دادن و با دشواری، غضب و خشم خود را فرونشاندن و رفتاری حلیمانه داشتن. این تظاهر، البته با تظاهرِ ریائی که امر مذمومی است، کاملاً متفاوت است، زیرا هر تظاهری، ریا نمی باشد. ریاکار، برای فریب دادن مردمان، کار نیکی را به ظاهر انجام می دهد که هیچ باور و اعتقادی بدان ندارد. شخص ریاکار، برای جلب توجه و محبت دیگران، به کار نیک اقدام می کند ولی کسی که صفت بردباری را دوست دارد و در پی راهی برای تحقق این فضیلت در خویشتن است، نه برای فریب دیگران و بهره برداری دنیوی و مادی از این فضیلت اخلاقی، بلکه به قصد تربیت خویش، به رفتار حلیمان در هنگام خشمگین شدن می پردازد و با این تمرین، در مسیر خودسازی گام برمی دارد.

سپس امام علی(ع) مطلب کلی تری را بیان می کنند که در توجه به رفتارهای اجتماعی نیز اهمیت فراوان دارد، و آن، نقش تشبّه به دیگران در پیوستن به آنان است. کسانی که رفتار یک گروه یا قوم یا جماعتی را تقلید می کنند و سعی می نمایند خود را شبیه و مانند آنان بنمایانند، به تدریج جزء همان گروه یا قوم و جماعت خواهند شد. این یک مسئله کلی در رفتارشناسی انسان ها است که چه در جهت مثبت یا منفی، تاثیرگذار است. کسی که رفتار و گفتار خود را با جماعت مومنان و متقیان همسان و شبیه سازد، حتی اگر در حال حاضر هم فرد مومن و باتقوایی نباشد، به تدریج به آنان می پیوندد و کسی که رفتار و برخوردهای خود را با انسان های لاابالی و بی تفاوت و بی تقوی همانند سازد و از آنان تقلید و تبعیت کند، اگرچه در حال حاضر لاابالی و بی تقوی نباشد، به تدریج به جمع آنان خواهد پیوست. آری! کم اند کسانی که خود را شبیه و همسان جمعی بکنند ولی به تدریج و به زودی جزء آنان نشوند و به آنان نپیوندند.

سرّ اینکه در برخی از روایات، در مورد تشبّه به کفار هشدار داده شده و مومنان را از تقلید آنان برحذر داشته، همین نکته است. اگر کسی در لباس و پوشش و شیوه زندگی و آداب معاشرت، خود و خانواده و محیط زندگی خود را همسان کافران بسازد، به تدریج در سایر امور هم همچون آنان خواهد شد و اصالت و هویت فرهنگی و دینی خود را از دست خواهد داد. از طرف دیگر،

توصیه های فراوان در مورد تشبّه به مومنان و متقیان، برای همین است که به تدریج انسان را به سوی کمال ایمان و تقوی سوق دهد. کسی که به قوم و گروهی تشبّه جوید، جزء آن قوم و گروه خواهد شد، زیرا تشبّه نمایان گر گرایش و کشش درونی انسان است که به تدریج تقویت شده و فرد را به آن سو، جذب می کند. چه خوب است ما در جهت مثبت و برای کمک به خودسازی و ارتقاء تربیتی و اخلاقی خودمان، از این راه - که امام علی(ع) توصیه می کند استفاده کنیم.

۱۵. اول خود، بعد دیگران!

مَنْ لَمْ يُصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ يُصْلِحْ غَيْرَهُ

کسی که خود را اصلاح نکرده باشد، دیگران را نمی تواند اصلاح کند.

انسان، موجودی است که به لحاظ ظرفیت و استعداد رشد و تعالی، نامحدود است و در هر مرتبه و مرحله ای از کمال و رشد قرار داشته باشد، بازهم راه پیشرفت و تعالی بیشتر او باز است. به همین جهت تلاش و مجاهدت انسان برای رفع کاستی ها و خلاها، کاهش اشکالات و مشکلات، جبران سستی ها و ضعف ها، فراتر رفتن از وضع موجود و حرکت به سوی وضعیتی مطلوب تر و بهتر، در بُعد فردی و اجتماعی، تلاش و حرکتی است مستمر و پایان ناپذیر. از دیدگاه اسلام، هیچ نقطه پایان و انتهایی برای حرکت رو به کمال انسان، وجود ندارد و ظرفیت بی انتهای انسان، مجال و فرصت حرکت مستمر تکاملی را برای او فراهم ساخته است. این حرکت و تلاش مستمر نه تنها برای انسان امکان پذیر است، که برای یک مومن حقیقی، وظیفه و تکلیفی واجب، تلقی می شود. انبیاء بزرگ الهی، هدف و آرمانی جز اصلاح در هر حدّی که می توانستند، نداشته اند و پیروان آنان و به خصوص پیروان حقیقی خاتم پیامبران (ص)، به دنبال حرکت انبیاء همین وظیفه را برعهده دارند. اصلاح، به همان معنی کاستن از خلاها و سستی ها، حرکت از وضع موجود به سوی وضعی مطلوب تر و بهتر و کم کردن فاصله خود و دیگران - در بُعد فردی و اجتماعی - از شاخص های آرمانی اسلام، وظیفه ای است همگانی و همیشگی، که در حدّ توان باید انجام شود.

اما نقطه شروع اصلاح، اصلاح خویشتن است. اصلاح خود در فکر و عمل، اولین وظیفه مهم هر کسی است که باید بدان بیاندهد و بپردازد. از نظر حضرت علی(ع)، ناتوان ترین مردم، کسی است که از اصلاح خود ناتوان و عاجز باشد. کسی که کاستی‌ها و عیوب خود را می‌شناسد ولی هیچ همتی برای رفع آن نمی‌کند، خیرخواه خود نیست، بلکه آن کس که هنگام آگاهی از بدی‌هایش، به سرعت از آن‌ها روی می‌گرداند و خود را اصلاح می‌کند، می‌تواند به نجات خود و رسیدن به سعادت، امیدوار باشد. یکی از ملاک‌های افزایش و رشد دانش هر کسی، این است که تا چه حدی به خویشتن توجه دارد. هر چه معرفت و آگاهی شخصی افزایش یابد، توجه و عنایت او به خویش بیشتر می‌شود و در راه صلاح و بهبود وضع خویشتن و تمرین و ریاضت برای تحقق آن، تلاش بیشتری خواهد داشت. آن کسی که با جد و جهد در راه اصلاح خود کوشش می‌کند، به سعادت و نیک بختی خواهد رسید.

برای اصلاح جامعه و کمک به دیگران در جهت بهبود وضع خویش، از خود باید آغاز کنیم. وقتی تک‌تک افراد جامعه در درون خود تحول و تغییر مثبتی ایجاد کرده باشند، کلیت جامعه نیز تحول مثبتی می‌یابد. بنابراین کسی که درصدد اصلاح دیگران است، نمی‌تواند از خود غافل باشد و به اصلاح مستمر خود نیاندیشد. برای اصلاح واقعی جامعه، خود مصلحان باید صالح باشند، زیرا صلاح و درستی و راستی، حقیقتی است که تا وقتی کسی آن را نیافته باشد و بدان نرسیده باشد، هرگز نمی‌تواند در دیگران ایجاد کند. آیا کسی که خود از دانش و علم بی‌بهره است می‌تواند آموزگار و معلم دیگران باشد؟ هرگز! به همین ترتیب کسی که درصدد اصلاح خود نباشد، حتی اگر مدعی اصلاح هم باشد، ولی در حقیقت امر، نمی‌تواند نقش اصلاحی برای دیگران ایفا نماید.

البته مدعیان اصلاح همواره فراوان بوده‌اند. اگر پیامبران در مسیر اصلاح گام می‌نهادند، مخالفان آنان هم، خود را اصلاح طلب نام می‌نهادند. اگر مومنان در مسیر حقیقی اصلاح حرکت می‌کرده‌اند، منافقان هم مدعی اصلاح طلبی بوده‌اند، اما آنچه فرق این دو را مشخص می‌ساخته، انطباق ادعا و عمل بوده است. پیامبران و پیروان حقیقی آنان، اصلاح را از خویشتن آغاز می‌کرده‌اند ولی مدعیان دروغین اصلاح طلبی، هرگز در عینیت رفتار خود به ادعاهایشان پایبند

و ملتزم نبوده اند، بلکه گفتار آنان، ظاهری نیک و آراسته داشته است، ولی عمل آنان، گفتار و مدعایشان را تکذیب می کرده است.

وظیفه ما است که در اندیشه اصلاح باشیم. راه صلاح و سداد را بشناسیم و همواره خود را ارزیابی کنیم تا فاصله خود را با شاخص های مطلوب رفتاری اسلام بدست آوریم و درصدد کاستن آن و رفع عیوب خویش برآئیم، آنگاه در اندیشه اصلاح دیگران هم باشیم. تلاش برای اصلاح دیگران در حالی که خود انسان فاسد باشد، بزرگترین عیب بشمار می رود. البته این بدین معنی نیست که به بهانه اصلاح خویش، در انجام وظیفه اصلاحی برای جامعه، سستی و کاهلی کنیم، بلکه تاکید بر این نکته است که از خود و اصلاح خود غافل نشویم و همه همتمان را صرف اصلاح دیگران نکنیم. بدانیم که هر چه در اصلاح خویش به توفیق بالاتری دست یابیم، تلاش و جهدمان برای اصلاح دیگران هم موثرتر و مفیدتر خواهد بود. بدیهی است همانگونه که صرفاً پرداختن به اصلاح دیگران عیب است، از طرف دیگر غفلت از اصلاح جامعه - در حد توان و امکان - و صرفاً به خویش پرداختن هم، انحراف است. کسانی که از اصلاح جامعه غافل اند و شانه از وظایف اجتماعی خالی می کنند، و اصلاح خود را بهانه می سازند، از حقیقت معنی صلاح، فاصله دارند و خویش را نیز هنوز اصلاح نکرده اند. باید از اصلاح خویش آغاز کنیم و درصدد اصلاح دیگران هم برآئیم تا گامی به مشی عملی مقتدای متقیان و امیرمومنان(ع) نزدیک شویم. ان شاءالله.

۱۶. برترین زهد

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ

برترین مرتبه زهد، پنهان داشتن زهد است.

در اینکه «زهد» یکی از ارزش های برجسته فرهنگ علوی است، تردیدی وجود ندارد. زهد، در کلام علی بن ابیطالب(ع)، ویژگی مخلصین، کلید شایستگی، برترین عبادت، زینت حکمت، یاور دین، میوه دین، پایه یقین و صفت بهترین مردمان شمرده شده است. نمی توان انکار کرد که از

دیدگاه امام علی(ع) زهد یک صفت برجسته و بزرگ اهل ایمان و ویژگی انسان های هدایت یافته و سعادت مند تلقی می شود. اما برخی بدفهمی ها درباره زهد، موجب شده که مردمان، عموماً برداشت درست و درک عمیق و صحیحی از این «ارزش بزرگ» در میان خود نداشته باشند و زهد را مترادف و برابر با تنبلی، پلشتی، بی نظمی در زندگی، گوشه گیری و انزوا، بی تفاوت بودن در مسائل اقتصادی و سیاسی جامعه، گریز از مسئولیت، افراط در عبادت و از این قبیل مفاهیم بدانند و در نتیجه این مفهوم عالی و مهم، از زندگی جامعه، حذف یا منزوی شود. البته برخی دنیامداران و دنیا دوستان غافل از ارزش های متعالی مکتب علوی، برای توجیه دنیاپرستی و رفاه زدگی خود، همین مفاهیم انحرافی را به عنوان معنی زهد تلقی می کنند تا بتوانند براحتی رفتار غلط خود را توجیه کنند!!

معنی حقیقی زهد، عدم وابستگی به امکانات و نعمت های دنیوی و کوتاه کردن آرزوها و آمال خیال پردازانه درباره دنیا می باشد، تا اینکه واقع بینی عمیق مورد نظر الهی - که نجات بخش انسان و عامل سعادت ابدی او است - تحقق یابد و «انسان» بتواند با رهایی از تعلقات و وابستگی ها، نعمت های الهی را آنچنان که شایسته است و موجب کمال و سعادت انسان می شود، استفاده کند و موانع رشد را از سر راه خود بردارد. زهد از دیدگاه امام علی(ع)، این است که «رغبت» و «گرایش» خود را صرف آن چیزی کنیم که نزد خداست نه آنچه نزد ما است. جذب رضایت الهی شویم نه مجذوب ظواهر نعمت های طبیعی. بدنبال آنچه جاهلان دنبال آن هستند، نباشیم. امکانات و نعمت ها را از آن خدا بدانیم و بنابراین آنگونه که او تقدیر و تدبیر کرده است، از آن بهره ببریم. دلبسته و وابسته به ظواهر هستی نشویم و دل به حقیقت بسپاریم.

طبق روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام معنی زهد این است که: اگر نعمتی به سوی ما روی آورد، فریفته و شیفته نشویم و چنانچه نعمتی از دست ما رود، حسرت زده و ناراحت نگردیم. سرمست نعمت ها نباشیم که از شکر و عبادت غافل شویم و به کار حرام و ناروایی پردازیم. گوهر هستی و جان انسانی خود را قربانی شهوات و برخوردارگی های دنیوی و گذرا نسازیم. زمینه برخوردارگی از حکمت و معرفت و ولایت الهی را در خودمان از بین نبریم و همه هستی خود را در راه دنیا نبازیم... آری! این است تعریف زهد در مکتب علوی.

البته در این مکتب، زهد یک امر درونی و خصلت نفسانی است که ناشی از معرفت صحیح و عمیق انسان در مورد حقیقت دنیا است و خود به خود در رفتار انسان، تاثیرگذار است. از سویی، زهد یک تظاهر صرف و خودآری صوفیانه و درویش مسلکی ظاهری نمی باشد و از سوی دیگر، صرفاً یک امر قلبی و درونی که بازتابی در رفتار اجتماعی و فردی انسان نداشته باشد، نیست. زهد، نحوه برخورد انسان را با نعمت ها و یا ناکامی ها تغییر می دهد: انسان زاهد، هرگز برای بدست آوردن ثروت، قدرت، منصب، شهرت و ارضای شهوت، حاضر نیست حدود الهی و مقررات دینی و اخلاق انسانی را زیر پانهد و به هر قیمتی این امور را به دست آورد، ضمن اینکه در جایی که برای بدست آوردن نعمت های الهی، وظیفه داشته باشد که تلاش و تدبیری را انجام دهد، وظیفه خود را به درستی انجام می دهد. انسان زاهد، گرچه از نعمت های خدادادی روی گردان نیست، ولی نعمت های دنیوی را ابزار و زمینه جلب رضای الهی و تامین سعادت و کمال خویش تلقی می کند و بنابراین ضمن مراقبت از آن نعمت ها، هنگام از دست دادن آن، جزع و فزع نمی کند، بی تاب نمی شود، و خود را نمی بازَد.

با این اشارات، روشن می شود که چرا حضرت امام علی(ع)، بهترین و برترین «زهد» را، پنهان نگه داشتن زهد می شمارد. پرهیز از زهد فروشی، عدم تظاهر به زهد و توجه به عمق معنی و مفهوم «زهد»، خود از لوازم زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا است. کسانی که یا با برداشت غلط از «زهد» و یا با «زهدنمایی» برای رسیدن به دنیا، این مفهوم عالی را از مسیر و معنی خودخارج می سازند، کاری ضد «زهد» انجام می دهند و به دنیاپرست ها و دنیازده هایی که اساساً مفهوم «زهد» را با پیشرفت و توسعه و شرایط زندگی امروزی متضاد می دانند، یاری می رسانند و همه با هم به انزوا و مظلومیت این مفهوم کمک می کنند!

پیشوای حقیقی زهد، امام عادل بشریت و امیر ایمان و رشد - که زندگی سراسر مجاهدت و تلاش او ترجمان عینی زهد و تقوی است - برای پیشگیری از برداشت غلط، انحرافی و ظاهرگرایانه در مورد زهد، برترین مرتبه و درجه زهد را «اخفاء الزهد» - یعنی پنهان نگه داشتن زهد - می داند. البته این بدین معنی نیست که اصل زهد را رها کند تا اینکه زهدش بر مردم آشکار نشود!! بلکه بدین معنی است که از زهدنمایی و زهدفروشی - که با حقیقت زهد منافات دارد - بپرهیزد و از آنچه ظاهری زاهد مآبانه دارد ولی با روح زهد مخالف است، خودداری ورزد و

در عین حال روح و رفتار زاهدانه حقیقی را در خود پرورش دهد. آری! «زهد»، مقدمه و وسیله تقوی و فلاح و کمال است، اگر همین وسیله و مقدمه با روح تقوی مخالف باشد، دیگر زهدِ واقعی نیست!

۱۷. جایگاه صبر در ایمان

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ

بر شما باد صبر و استقامت، که همانا نقش صبر در ایمان، نقش سر است برای بدن.

با تعریفی که از پیشوای مومنان درباره «ایمان» دیدیم، ایمان صرفاً در معرفت و اعتقاد قلبی خلاصه نمی شود، بلکه اقرار و اظهار به زبان و عمل به جوارح و اعضا - یعنی رفتار متناسب و برخاسته از همان معرفت و اعتقاد قلبی و منطبق با اظهار و اقرار زبانی - نیز دو رکن اساسی ایمان شمرده می شود. تحقق عینی این دو رکن به نیروی عزم و اراده و قدرت استقامت و پایداری نیاز دارد. بدون پایداری و پایداری و بدون عزم راسخ، نمی توان به معرفت قلبی درونی، عینیت خارجی بخشید و آنچه را توحید ناب اقتضاء می کند، محقق ساخت. هم خودسازی و تزکیه - که اولین گام ضروری در بُعد «عمل» است - و هم اجرای احکام دینی در جامعه اسلامی، به استقامت و صبر نیاز دارد: استقامت برای اجرای واجبات الهی و نیز استقامت برای عدم ارتکاب محرمات.

همچنین پایداری در مورد اقرار زبانی و اظهارات بروز دهنده معرفت قلبی، به پایداری در برابر نامالیقات، انکارها، مسخره کردن ها و لجاجت هایی که از سوی منکران و مخالفان می شود، نیاز دارد. کسانی که می گویند رب ما پروردگار عالم و خدای واحد است و سپس بر این گفته خود، استقامت و استواری می ورزند، اهل فلاح و رستگاری خواهند بود. عرصه دیگری از عرصه هایی که به «صبر» نیاز دارد، مشکلات و دشواری های احتمالی است که بر سر راه مومنان قرار می گیرد. خواه مشکلات و دشواری های ناشی از حوادث طبیعی، که گاهی موجب ناامیدی و یاس، بدبینی و سوءظن به خداوند متعال، و بی اعتنائی به دستورات و ارزش های الهی می شود

که بدون استقامت و خویشتن داری و پایداری، نجات از آن غیرممکن یا دشوار خواهد شد؛ و خواه مشکلات و دشواری های ناشی از مشکل تراشی ها و دشمنی های مخالفان جامعه اسلامی، که بخاطر پایبندی مسلمانان به ارزش های الهی، به دشمنی و توطئه و مشکل تراشی می پردازند. قطعاً بدون تحمل سختی ها و پایداری و مقاومت در برابر فشارهای ناشی از این مخالفت ها، هرگز مومنان نمی توانند احکام الهی را تحقق بخشند و زمینه سعادت و کمال فردی و اجتماعی خود را فراهم سازند.

از دیدگاه امام علی(ع)، صبر و پایداری نتیجه و ثمره ایمان و یقین است. کسی که حاکمیت مطلق، حکیمانه و رؤفانه خداوند متعال را بر جهان هستی باور کرده و به نظام احسن و هدفدار هستی معتقد است، به عدالت گسترده و دقیق خداوند ایمان دارد، هدف خلقت انسان و حکمت سختی ها و دشواری ها و بلاها و نقش آن در تربیت انسان را دریافته است، و بالاخره به توحید ناب دست یافته، می تواند به راحتی این فضیلت بزرگ اخلاقی را در خود تقویت کند و در تجربه های پی در پی زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خویش از این ارزش معنوی، استمداد جوید و بر مشکلات فایز آید. صبر و استقامت، از نظر امام علی(ع)، بهترین پشتوانه و یاور انسان در غلبه بر مصیبت ها و مشکلات روزگار است. صبر، بهترین صفت اخلاقی است. صبر، دژ تسخیرناپذیر و محکم انسان در برابر شداید است. صبر، بهترین زیور ایمان است. و بالاخره صبر، راس ایمان است، که بدون صبر، ایمان هم کارآیی و فایده ای نخواهد داشت.

کسانی که از این فضیلت اخلاقی محروم اند، در برابر شداید و مشکلات دچار بی تابی و شتابزدگی می شوند، که خود در تاثیر بیشتر آن سختی بر روان و توان آنان و عدم امکان حل آن معضل، نقش اساسی خواهد داشت. انسان های بی تاب و شتابزده، قدرت تعقل و تدبیر و برنامه ریزی خود را ازدست می دهند و نمی توانند ارزیابی صحیح و واقع بینانه از شرایط و امکانات محدودیت های خود داشته باشند تا در چارچوب آن، برای آینده خود و خروج از مشکل و حل آن، تدبیری موثر و مفید بیاندیشند، بنابراین با تصمیم های عجولانه و بی حساب، همان امکانات محدود خود را هم از بین می برند، بدون اینکه مشکل را حل کرده باشند. بی تابی و جَزَع و فزع در برابر حوادث و دشواری ها، روحیه خود فرد و افراد پیرامون او را - که می توانند یاور وی در کاهش مصیبت ها و رنج های ناشی از حادثه باشند - تضعیف می کند و توان افراد را به تحلیل

می برد. عجله و شتاب به جای اینکه فرد را سریع تر به هدف برساند، مسیر رسیدن به هدف را طولانی تر و دشوارتر می کند. گاهی عجله موجب هرگز نرسیدن می شود! و دیرتر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است! البته سرعت در عمل، برای کارهای خیر، نه تنها نکوهیده نیست که خود یک ارزش است. سرعت به معنی اهتمام ورزیدن و تنبلی نکردن و سستی نمودن برای تدارک حرکت و اقدام در مسیر هدف، خود یک فضیلت محسوب می شود و با «صبر» هیچ منافاتی ندارد. صبر هرگز به معنی کندی، تعلل، سستی و ضعف نیست، همانطور که «صبر» هرگز به معنی سازش، تسلیم، سکوت، پذیرش وضع موجود و به فکر اقدام برای اصلاح آن نبودن نمی باشد. بلکه برعکس، صبر و استقامت و پایداری، ویژگی مورد نیاز کسانی است که هدفی را نشانه گرفته اند و برای رسیدن به آن نقطه کمال مطلوب و دستیابی به هدف مقدس و متعالی، به تلاش و مجاهدت می پردازند و در مسیر مجاهدت برای نیل به هدف، با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند و تسلیم مشکلات نمی شوند. بنابراین «صبر» ضد تسلیم و سازش است. کسانی که در برابر فشارها و هجوم های دشمنان، نغمه تسلیم و سازش سر می دهند، از فضیلت صبر محروم اند و فاقد این پشتوانه بزرگ می باشند. کسانی که در میدان مبارزه قرار دارند - چه مبارزه با دشمن داخلی و درونی که نفس اماره است و چه مبارزه با دشمنان بیرونی و عینی - بیش از هر چیز به صبر و پایداری احتیاج دارند تا بتوانند در برابر فراز و نشیب ها و تلخی ها و شیرینی ها، هدف را فراموش نکنند، فریب دشمن را نخورند، مجذوب ظواهر فریبنده نشوند، و بالاخره گوی پیروزی را در آغوش گیرند، اما انسان های واداده، سست، بی هدف و ضعیف که اهل سازش و تسلیم و انفعال اند، حرکتی ندارند که به صبر نیاز داشته باشند! مجاهدتی نمی کنند که به استقامت احتیاج داشته باشند! صبر، صفتی است که انسان های مومن، اهل یقین، مجاهد و تلاشگر بدان احتیاج دارند، و برای چنین انسان هایی، صبر، راس ایمان است که بدون آن، ایمان، مُرده و بی تحرک و بی اثر خواهد بود.

حضرت علی(ع)، صبر را موجب بی ارزش شدن و سبک شدن مصیبت ها و فشارها می دانند که خود، پیروزی است. نه تنها صبر موجب پیروزی می شود بلکه صبر، کلید پیروزی و فراتر از آن خود پیروزی است!

صبر نه تنها در بُعد فردی که در بُعد اجتماعی و ملی هم کارساز است. هرچه رهبران و مدیران یک جامعه در برابر فشارهای سیاسی، تبلیغاتی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی بیگانگان و دشمنان، از صبر و استقامت برخوردار باشند و ملت خود را هم به سلاح صبر و ایمان تجهیز کنند، موجب ارتقاء، استقلال و سرافرازی ملت خود می شوند، و هر چه عناصر سُست ایمان، خودباخته و فاقد فضیلت صبر در راس امور یک جامعه قرار داشته باشند، راه را برای شکست ملت خویش و سرافکنندگی آن باز می کنند و با فراموش کردن «کلید پیروزی»، جامعه را به سوی ورشکستی سیاسی و ملی و زبونی و خواری سوق می دهند. امام علی(ع) در دوران کوتاه ولی پر برکت و پر عبرت زمامداری خود، از اینکه یاران و اصحابش در برابر دشمنان خدا و خلق، بی صبر و کم استقامت و ناپایدارند، گلایه می کند و با تعبیری صریح و تند آنان را مورد سرزنش قرار می دهد که چرا در برابر چرب و شیرین دنیا خود را باخته اند و ایستادگی و مقاومت در برابر دشمن را از دست داده اند و برای جهاد در راه خدا، سستی و کاهلی می ورزند. آری! رهبران الهی، با صبر و ایستادگی امت است که می توانند اهداف متعالی الهی را تحقق بخشند و بدخواهان و دشمنان را برانند. و امتی که از ایمان راستین برخوردار است، صبر و پایداری را در راس وظایف خود تلقی می کند و بدین ترتیب، گامی خود را به امیرالمومنین حضرت امام علی(ع)، سیره و سلوک آن حضرت و راه و روش آن بزرگوار نزدیک می سازد و با او پیوند برقرار می کند.

۱۸. دو گونه صبر

الصَّبْرُ صَبْرَان: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ

صبر و استقامت دو گونه است: صبر در برابر آنچه نمی پسندی و صبر از آنچه دوست داری.

باز هم سخن از صبر است. اهمیت و نقش صبر و پایداری برای رسیدن به سعادت و فلاح، آن قدر است که در آیات کتاب حکیم و نیز در روایات و سفارش های ائمه هدی و به ویژه در کلمات حکمت آمیز امیر قبیله قبله و پیشوای بندگان مخلص خدا امام علی(ع) بارها و بارها بر آن تاکید شده است. علت این یادآوری های مکرر و تاکیدات پی در پی آن است که در عینیت زندگی ما، مشغله ها و سرگرمی ها ممکن است ما را از این رکن مهم و جزء اساسی ایمان، غافل

سازد، آن گاه در برابر مشکلات و دشواری ها، عنان از کف بدهیم و دچار سستی و ضعف گردیم که در آن صورت خسارت ناشی از این غفلت، هرگز برای ما جبران پذیر نخواهد بود. این تاکیده‌ها و تکرارها، نشان از اهمیت موضوع دارد و دلسوزی و رافت رهبران الهی نسبت به بندگان خدا، آنان را به توجه دادن مکرر به این موضوع برمی‌انگیزد.

نگاهی به تجربه‌های تلخ و شیرین تاریخی خودمان، نشان می‌دهد که صبر و پایداری و استقامت چه نقش عظیمی برای رسیدن به شیرینی‌ها و سستی و اهمال و کاهلی چه تاثیری در ایجاد حوادث تلخ داشته است! از دیدگاه یک انسان مومن، نتیجه صبر و استقامت تنها در پیروزی‌ها و شیرینی‌های فردی و اجتماعی دنیوی خلاصه نمی‌شود، بلکه انگیزه و مبنای اساسی روی آوردن به صبر و پایداری، تامین سعادت ابدی و حیات اخروی است. بدون استقامت در برابر آنچه نمی‌پسندیم، اما تامین سعادت ابدی ما در گرو آن است، و بدون صبر در برابر آنچه دوست داریم، اما برای حیات اخروی ما زیانبار است و ما آن را باید ترک کنیم، نمی‌توان «فردا» را تامین کرد... آینده‌نگری حقیقی یک انسان مومن، او را به اندیشه می‌افکند که ترک کردن آنچه من نمی‌پسندم، آیا به زیان فردای من نخواهد بود؟ آیا انجام آنچه من دوست دارم، آینده مرا به مخاطره نخواهد افکند؟

آری! اگر در همه موارد، همه کارهایی که ما دوست داریم انجام دهیم، به نفع و مصلحت ما بود و ترک همه کارهایی که ما نمی‌پسندیم، به زیان ما نمی‌بود، زندگی انسان، مسیر همواری را داشت که هیچ کس در پیمودن راه صحیح آن، دچار خطا و اشتباه نمی‌شد، و همچون گیاهان و حیوانات، همان مسیر طبیعی، مسیر هدایت و کمال هم می‌بود!! اما راه کمال انسان، گرچه راه چندان دشواری نیست، ولی به سهولت و آسانی راه کمال سایر موجودات هم نمی‌باشد! انسان با آگاهی و انتخاب خود، آینده خود را می‌سازد ولی اینگونه نیست که همواره در درک صحیح و انتخاب درست دچار خطا نشود! اگرچنین بود، چه نیازی به بعثت انبیاء الهی و مجاهدت‌ها و مرارت‌های آنان برای هدایت بشر وجود داشت؟ غایت دعوت پیامبران الهی و رهبران آسمانی برای همین بوده است که انسان را به درک و آگاهی صحیح و عمیق برسانند و او را برای انتخاب صحیح و درست راهنمایی و دستگیری کنند.

پس بدیهی است که گاهی اموری را نمی پسندیم ولی انجام آن به مصلحت ما است و گاهی اموری را دوست داریم ولی انجام آن، ما را از هدف دور می کند و به زیان ما خواهد بود. این قرآن کریم است که صریحاً می فرماید: چه بسا امری را شما نپسندید ولی خیر شما در آن باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی برای شما بد باشد! این اصل مهم نه تنها برای کمال غائی و حیات جاودانه انسان، بلکه در قلمرو امور دنیوی هم اصل مهمی است. کودکی که از مصرف داروی شفافبخش بدش می آید یا بازی و تفریح را به جای درس و کلاس می پسندد، آیا به راستی و درستی مصلحت خود را تشخیص داده است؟! نوجوانی که از تن دادن به سختی مطالعه و تحقیق اکراه دارد و گشت و گذار و ولگردی و عیاشی را می پسندد، آیا مصلحت و آینده خود را به درستی فهمیده است؟! خانواده ای که مصرف بیش از مایحتاج روزانه خود را بر صرفه جویی و پس انداز برای تامین آتیه خود ترجیح می دهد آیا خیر و صلاح خود را ملاحظه کرده است؟!؟ ملتی که چون رفاه و مصرف روزمره خود و تامین نیازهای فعلی خود را فقط می بیند و دوست دارد، از سرمایه گذاری برای آینده غفلت می ورزد و یا چون از انضباط و سخت گیری های قانونی بدش می آید دچار هرج و مرج می شود، آیا این ملت واقعاً در راستای مصلحت خود عمل کرده است؟! ...

می بینید که موارد فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی ما وجود دارد که اگر بخواهیم به همه امور دوست داشتنی عمل کنیم و از همه آنچه نمی پسندیم، احتراز ورزیم، نظام متعادل و مطلوب زندگی دچار اختلال می شود و رو به فساد و تباهی می رود. البته در همه این نمونه ها، اگر فرد و جامعه به درستی و بادرک عمیق از زندگی و آینده خود به موضوع توجه کند، سختی امور ناپسند ولی مفید، و شیرینی امور دوست داشتنی ولی مضر، کاهش می یابد و حتی منتفی می شود. آری! انسان های برگزیده و تربیت شده، با یقین و ایمان متکی بر معرفت و شناخت، به نقطه ای می رسند که امور دوست داشتنی دنیوی - از قبیل رفاه و ثروت و شهوت و راحتی و ... - هنگامی که با خیر و سعادت آنان منافات داشته باشد و از راه حرام و ظالمانه بخوهد بدست آید در نظر آنان واقعاً نامطلوب و ناپسند جلوه می کند و امور نامطلوب دنیوی - مانند سختی و دشواری جهاد در راه خدا یا فقر و حصر و محرومیت و ... - در جایی که لازمه اجتناب ناپذیر پیمودن راه خدا و تامین سعادت ابدی باشد، در ذائقه آنان شیرین و مطلوب جلوه می کند. به بیانی صحیح، واقعیت حقیقی امور در نظر واقع بین و عمیق این انسان های متعالی و رشد یافته،

درک می شود و آنان فریب ظواهرِ امور را نمی خورند، و این اجابت دعای امام حسین(ع) است که: «خدایا! واقعیت و عمق اشیاء و امور جهان را همانگونه که هست، به من بنما!»

انسان های واقع بین و آخرت نگر، از لایه های سطحی و ظاهری امور عبور می کنند و به عمق روی دادها و اشیاء می نگرند، و به همین جهت کارهایی که برای انسان های دنیاگرا و سطحی، مطلوب و دوست داشتنی است ولی برخلاف مسیر حق و سعادت است، برای آنان تلخ و نامطلوب است و اموری که برای ظاهر بینان، ناپسند است ولی لازمه مسیر کمال انسان می باشد، برای آنان شیرین و گوارا است. همین اوج عرفان و یقین و ایمان است که مرگ در راه خدا را از غسل شیرین تر می سازد و برگرفتن دانه ای را از موری به ناحق، حتی اگر تسخیر ماه و خورشید را در پی داشته باشد، ناگوار و تلخ می کند!

بهر حال، برای ما که هنوز فاصله زیادی تا این نقطه اوج داریم راه همین است که راه شناس بزرگ، امام علی(ع) پیش رویمان نهاده است که باخویشتنداری، تسلط بر نفس، استقامت و پایداری، در برابر آنچه دوست داشتنی است اما با مسیر کمال و سعادت منافی است، بایستیم و تسلیم آن نشویم و در مورد آنچه برایمان ناپسند و ناگوار است، ولی لازمه تعالی و زندگی سعادت مندانه ابدی است، با استواری و سرافرازی، بدان همت گماریم و علیرغم دشواری ها و تلخی ها، همچون داروی شفابخش از آنر وی برنگردانیم. با کیمیای صبر و استقامت، شیرینی ها و دوست داشتنی های مضر را برای کام خودمان تلخ سازیم تا از آن احتراز نمائیم و تلخی ها و ناپسندی های مفید را در ذائقه مان شیرین کنیم تا آن را تحمل کنیم و بپذیریم. از این راه گامی به علی بن ابیطالب(ع) نزدیک شده ایم و شاید زمینه را برای حرکت در نیل به اوج عارفان و مومنان برای خودمان هموار سازیم. ان شاء الله.

۱۹. خود را بسنج!

فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنْ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ

خود را - برای خویش - ارزیابی و محاسبه کن، همانا برای دیگران، ارزیابی غیر از تو وجود دارد!

ارزیابی و سنجش میزان پیشرفت در هر کاری، یکی از عوامل به هدف رسیدن آن است. در مدیریت و هدایت هر مجموعه ای نیز، یکی از اقدامات لازم که همواره باید مدیر به آن توجه داشته باشد، ارزیابی و سنجش است. بدون دقت و صحت در ارزیابی پیشرفت یک کار یا یک مجموعه، نمی توان به درستی مسیر کار و توفیق آن امیدوار و مطمئن بود، کوتاهی در این امر، خسارت های جبران ناپذیر وارد می کند، موجب از دست رفتن امکانات و فرصت ها می شود، و همه تلاش ها و اقدامات را به هدر می دهد.

هر فرد انسان نیز در رفتارها، تصمیم گیری ها و اقدامات اساسی که انجام می دهد، نیازمند به مدیریت و هدایت است، مدیریتی که برعهده خود او است و بدون آن، پیگیری اهداف و رسیدن به آرمان ها، غیرممکن خواهد بود. مهم ترین وظیفه انسان همین است که با ملاحظه امکانات و محدودیت های خود، و با عنایت به اهداف و مطلوب ها، برای رسیدن به کمال و خوشبختی، مدیریتی معقول و منطقی بر رفتار و حرکات خود داشته باشد تا بدون برنامه و هدف، امکانات خود را مصرف نکند و دچار خسران و زیان نشود. یکی از اساسی ترین ارکان مدیریت انسان بر خود، محاسبه و ارزیابی است. این محاسبه و ارزیابی هر چه واقع بینانه تر، نقادانه تر و دقیق تر باشد، و در فاصله های نزدیک انجام شود، نقش موثرتری برای اصلاح مسیر انسان، اجتناب از تکرار اشتباهات و تلاش برای جبران آن خواهد داشت.

هدف از این محاسبه و ارزیابی این نیست که نتیجه آن به دیگران اعلام شود، یا مورد تشویق و تنبیه دیگران قرار گیرد! نه، هدف این است که انسان، نزد خود و برای خود به محاسبه پردازد و خود را ارزیابی کند: چه امکانات و فرصت هایی داشته است؟ این فرصت ها را در چه اموری صرف کرده است؟ نتیجه فعالیت ها و تلاش هایش تا چه حدی در جهت اهداف و آرمان هایش بوده است؟ برای طی کردن مسیر حرکت به سوی کمال مطلوب، چقدر توفیق داشته است؟ چقدر از امکاناتش به هدر رفته است؟ تا چه حدی می توانسته از هرز رفتن امکانات پیشگیری کند؟ چه امکانات یا فرصت های دیگری رامی توانسته برای تسریع در رسیدن به کمال بدست آورد؟ از چه کمک هایی می توانسته استفاده کند و تا چه حدی استفاده کرده است؟ عوامل و موانع موفقیت در حرکت و تلاش های گذشته چه بوده است؟ و بالاخره با استفاده از نتایج این ارزیابی، مشخص کند که برای ادامه راه آینده چه اقداماتی باید انجام دهد؟ چه اصلاحی در روش، ابزار و

مسیر باید ایجاد کند؟ کدام یک از اشتباهات احتمالی قابل جبران است و چگونه باید آن را جبران کند؟ ...

البته کمتر کسی است که در سن ۶۰ - ۷۰ سالگی به محاسبه ای درباره خود و نزد خود نپردازد، اما این ارزیابی و محاسبه، دیر هنگام و تقریباً بی اثر است، زیرا فرصت و توان چندانی برای استفاده از نتایج آن و اصلاح مسیر گذشته وجود ندارد! مهم این است که ما بتوانیم از سنین جوانی و نوجوانی، با تمرین، تذکر و تکرار، به ارزیابی و محاسبه خویش به عنوان یک کار مهم، توجه داشته باشیم و از همان اوایل زندگی، مسیر حرکت خود را تنظیم نمائیم و با نگاه مستمر به اهداف متعالی و کمال جاودان خود، از امکانات و فرصت هایمان استفاده بهینه بنمائیم...

اما هنوز هم دیر نشده است! لحظه ای و ساعتی تفکر و غور در مسیر زندگی مان، و نقد و بررسی و حسابرسی آن، می تواند از زیان و خسران احتمالی پیشگیری کند و ما را در تصحیح و اصلاح روش و راهمان یاریر سازد.

امام امیرالمومنین علی(ع)، با توجه به این واقعیت تلخ که عموماً انسان ها از ارزیابی و سنجش خویش غافل اند و در عوض، همواره به ارزیابی و محاسبه اعمال و رفتار دیگران می پردازند، هشدار می دهند که «خود را ارزیابی کن»، اما نه بخاطر دیگران و یا برای ارائه به دیگران، بلکه «برای خودت»! و بدان که دیگران هم نیازی به حسابرسی و ارزیابی تو ندارند، کسی غیر از شما وجود دارد که حساب دیگران را برسد و آنان را ارزیابی کند! بیش از اینکه به اشکالات و عیوب دیگران توجه داشته باشی، به عیوب خویش بنگر. زیرا سزاوارترین افراد که لازم است از توجه شما استفاده کند و خود را اصلاح کند، خود شما هستی!! چرا زمانی را که باید صرف ارزیابی خویش کنی، صرف دیگران می کنی؟!!

امام علی(ع) این کلام نورانی و سرمشق حیات بخش را در جایی بیان می کنند که قبل از آن به ذکر ویژگی ها و مختصات «اهل ذکر» پرداخته اند و شیوه رفتار آنان را تبیین کرده اند: «اهل ذکر» کسانی اند که مشاغل دنیوی و امور روزمره آنان را از کمال نهایی و هدف غایی، غافل نمی کند، مردمان را به قسط و عدل امر می کنند و خود نیز به قسط رفتار می کنند، مردمان را

از کارهای ناپسند باز می دارند و خود نیز از کارهای بد پرهیز می کنند، گویی از دنیا بریده اند و فراتر از آن را مشاهده می کنند، ... و در پایان، امام(ع) هشدار می دهند که «خود را به ارزیابی و محاسبه بکشید!» بنگرید که آیا شما هم از اهل ذکر هستید یا نه؟ نه اینکه بلافاصله با ترازوی این ویژگی ها و ارزش ها بخواهید دیگران را ارزیابی کنید! دیگران نیازی به ارزیابی و محاسبه شما ندارند!

البته نباید گمان کرد که این هشدار امام علی(ع) به معنی نفی مسئولیت اجتماعی انسان ها است، زیرا یکی از خصوصیات «اهل ذکر» توجه به مسئولیت های اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر است! بلکه این هشدار، اهمیت ارزیابی خویش و توجه به محاسبه نفس را مورد تاکید قرار می دهد که شرط اساسی و اصلی توفیق انسان برای رسیدن به کمال مطلوب است. بدون محاسبه مستمر و ارزیابی دائمی دچار غفلت، اشتباه، فراموشی، کندي، توقف، انحراف و بازماندن از راه مطلوب خواهیم شد.

مراقبت و محاسبه حقیقی و صادقانه، و استفاده از نتیجه آن برای اصلاح و تصحیح مسیر حرکت، گام مهمی است که بدون آن نمی توان با راه امام علی(ع) پیوندی برقرار کرد! و چنین مباد!

● شکوفه های دوستی

۲۰. نیمی از عقل

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ.

دوستی ورزیدن با مردمان، نیمی از عقل است.

اگر عقل، ابزاری است برای درک خوبی ها و بدی ها، زیبایی ها و زشتی ها و مصلحت ها و تباهی ها، و اگر راهنمای عمل و رفتار آدمی در زندگی فردی و اجتماعی عقل او است و اگر تامین سعادت جاودان و سیر تکاملی انسان، در گرو سامان یافتن زندگی فردی و اجتماعی او است، در این صورت دوستی ورزیدن با مردمان، رفیق و مدارا با آنان و نرمخو بودن و حُسن خلق داشتن نیمی از عقل است. زیرا دوستی ورزیدن، روحیه برادری و مواسات داشتن و با دیگران به محبت و نرمی رفتار کردن مایه دوام و قوام زندگی اجتماعی بشر است و عقل و خرد آدمی که برانگیزنده رفتار خردمندانه و عاقلانه اوست، حکم می کند که در زندگی اجتماعی، اصل را بر دوستی و محبت قرار دهد و از دشمنی و کینه توزی و بدخواهی بپرهیزد تا نیمی از شرط سعادت به سامان آید و اصلاح شود، نیمی که همانا زندگی اجتماعی است که بدون آن، زندگی فردی نیز مختل و نابسامان خواهد شد.

بویژه با نگاهی الهی و توحیدی، اصل بودن دوستی و محبت در روابط اجتماعی خاستگاه منطقی و متعالی خواهد یافت و می تواند به عنوان یک «عبادت» تلقی شود، زیرا در این دیدگاه همه مردمان مخلوق خدای اند و رفتار نیک و دوستانه با مخلوقات الهی - اگرچه مسلمان و نیک رفتار نباشند - از این جهت که آفریده او هستند، معنایی الهی و معنوی خواهد داشت و یک انسان عارف و محب خدا، آفریده های محبوب خود را نیز دوست دارد و آنان را - چون مخلوق محبوب اند - گرامی می دارد.

البته این اصل، هرگز با شدت عمل و مقاوم بودن در برابر کفّار و ستمگران و مبارزه با منافقان و دشمنان اسلام و بشریت مغایرتی ندارد. زیرا آن هم حکم خدا است و در مواردی که کسانی در برابر رحمت الهی و مهر و عطوفت مومنان و مسلمانان، کینه توزی ورزند و درصدد ضربه زدن به آنان برآیند و ستم پیشه کنند در برابر آنان به غیر از شدت عمل چاره ای نیست. امّا در همین برخورد متقابل و دفع و رفع فتنه ستمگران و کافران، باز هم اصل محبت و رافت فراموش نمی شود و همینکه آنان دست از فتنه و فساد کشیدند جز برخورد محبت آمیز از مسلمانان نمی بینند. سیر و سلوک پیامبران به خصوص خاتم پیامبران (ص) با مردمان زمان خود، نشان می دهد که اصل عمومی و کلی در روابط اجتماعی مسلمانان - حتی با کسانی که هم کیش آنان نیستند - بر محبت و مودت استوار است و بجز موارد استثنایی، همواره باید با خلق خدا به نرمی و رافت رفتار کرد. این محبت و دوستی است که موجب می شود زمینه دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر فراهم شود و مومنان حقیقی بتوانند راه ایمان و رشد را برای دیگران هم بگشایند، و البته این رحمت و رافت نه تنها به معنی روی گرداندن از مواضع حقّ و مماشات در اصول ارزشی و اعتقادی نیست، بلکه زمینه گسترش و تعمیق مبانی اعتقادی و ارزش های الهی را فراهم می سازد.

بوجود آمدن محیط اجتماعی مطلوب و فراهم شدن شرایط یک زندگی دل انگیز و همراه با آرامش و اعتماد متقابل در جامعه، در گرو مودت و محبت بین اعضای جامعه است. رعایت انصاف و عدالت، روحیه تعاون و همکاری، حس اعتماد متقابل، خیرخواهی برای دیگران، جلوگیری از حسادت و غرض ورزی، پیشگیری از بدبینی و سوءظن و بالاخره همه ویژگی های اخلاق مطلوب اجتماعی، در صورتی گسترش می یابد و ریشه می گیرد که به پشتوانه محبت و دوستی استوار باشد، و همین روحیه محبت و مودت است که پیوند دل ها را در جامعه اسلامی مستحکم می سازد و وحدتی عمیق و الهی در جامعه به دنبال می آورد.

از دیدگاه امام علی(ع)، مودت و دوستی ورزیدن با مردمان امر مبارکی است که بهترین ذخیره فرد و جامعه است، برترین پشتوانه و اولین گام خردمندی و عقلانیت است، سودمندترین گنج ها و سرمایه ها است، موجب رخت بربستن غصه ها و اندوه ها است و بالاخره نیمی از عقل آدمی است... و با این زمینه سازی است که همه خیرات و نیکی ها به جامعه روی می آورد و همه

بدی ها و آفات از جامعه رخت برمی بندد. از سوی دیگر، تفرقه و دشمنی - که از ابزارهای شیطان و شیطان صفتان برای از بین بردن زمینه رشد و تعالی جامعه اسلامی است - از راه تضعیف دوستی ها و محبت ها می تواند موثر واقع شود.

... و دوستان و عاشقان امام علی(ع)، از راه دوستی و محبت است که خود و دیگران را گامی به راه و مسیر آن پیشوای الهی نزدیک می سازند. ان شاءالله.

۲۱. دیگران را مانند خود بدان

فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبِّ لِنَفْسِكَ وَأَكْرِهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا

آنچه را برای خود دوست داری، برای دیگران دوست بدار و آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران هم مپسند.

نگاهی به تاریخ پرفراز و نشیب و نیز وضع کنونی جوامع انسانی، روشن می سازد که مهم ترین عامل جنگ و جدال ها و رقابت ها و حق کشی ها، و بزرگ ترین مانع تعالی و رشد معنوی و مادی همه جانبه جوامع، خودخواهی های مادی و خودپرستی های حیوانی در انسان ها بوده و هست. عاملی که منشا استبدادهای خشن، ستم های فاحش، بی عدالتی ها، استعمارها و استثمارهای طولانی و ظالمانه، تبعیض های آشکار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، و همه مفساد و تباهی های بشری بوده و هست، همین خودخواهی های حیوانی است. از سوی دیگر هدف

همه خیرخواهان و مصلحان بشری و انگیزه مجاهدت ها و مبارزات اجتماعی، کنترل و تعدیل این خودخواهی و مهار آن بوسیله ابزارها و ساز و کارهای حقوقی، قضایی، تربیتی، سیاسی و اقتصادی بوده است. اما واقعیات نشان می دهند که علیرغم تغییر و تحول در ظواهر امور و پیشرفت های حاصل شده در این مسیر، هنوز هم مهم ترین مسئله و مشکل واقعی و ریشه ای بشر، در همین موضوع خلاصه می شود. هم در سطح خرد و هم در سطح کلان، ریشه اصلی همه نزاع ها و کدورت ها و رقابت ها و دشمنی ها، خودخواهی هر دو طرف یا حداقل یک طرف قضیه است! نگاهی به اطراف خودمان و تاملی در علل و انگیزه های اختلافات و کدورت ها، این ادعا را تایید می کند. چه باید کرد تا این مشکل فراگیر و خانمان سوز حل شود؟ از چه راهی این مانع بزرگ رشد و تعالی همه جانبه جوامع را می توان از سر راه برداشت؟ چه کنیم تا رقابت ها، حسادت ها، کینه ها، اختلافات و درگیری ها به همکاری، دوستی، محبت، تعاون و گذشت تبدیل شود؟ ...

امام علی(ع) در ضمن نامه خود به فرزند بزرگوارشان امام حسن مجتبی(ع)، در عبارت کوتاهی، راه حل اساسی و ریشه ای این مشکل را ارائه می کنند: اگر هر کسی آنچه را از نیکی، خوبی، منافع، رفاه، عدالت، احترام و حرمت، قدرشناسی، انصاف، و... که برای خود می خواهد و می پسندد، برای دیگران هم همان را دوست داشته باشد، و آنچه را از بدی، بی انصافی، حق کشی، حرمت شکنی، سختی، گرفتاری، و... که برای خودش نمی پسندد، برای دیگران هم نپسندد در این صورت ریشه خودخواهی های حیوانی خشک می شود و نهال محبت و تعاون و دوستی، در همه جا سایه گستر می گردد.

تنها این کافی نیست که انسان برخورداری مشروع دیگران از امکانات و نعمت های مادی را بپذیرد و درصدد ربودن آن برای خود برنیاید و یا عدم گرفتاری و دشواری را برای دیگران قبول کند و درصدد برهم زدن آن نباشد. این، همان سطحی از تعدیل خودخواهی های انسان است که قوانین و مقررات و نظام حقوقی می تواند ایجاد کند و البته لازم است اما کافی نیست! حداکثر آنچه را که قوانین و مجریان آن، یعنی نیروهای حکومتی در قالب نظام سیاسی و امنیتی جامعه - اگر کاملاً موفق باشند - می توانند تامین کنند، همین است که سرقت، غصب، اذیت و آزار، قتل و... انجام نشود، یعنی یکایک افراد جامعه بپذیرند که برخورداری دیگران را به رسمیت

بشناسند و متعرض آنان نگردند. اما از دیدگاه امام علی(ع) این حدّ کافی نیست، گرچه از راه اعمال حاکمیت دولت ها و حکومت ها، بیش از این دست یافتنی نمی باشد. آنچه لازم است که در جامعه اسلامی تحقق یابد این است که اعضای جامعه آنچه را برای خود دوست دارند، برای دیگران هم حقیقتاً دوست داشته باشند و آنچه را برای خود نمی پسندند برای دیگران هم واقعاً نپسندند. همانگونه که هر کسی دوست دارد زندگی مرفهی داشته باشد، فرزندان از امکان رشد و تعالی برخوردار باشند، خانواده اش آرامش داشته باشد، مورد اتهام و بدگویی دیگران قرار نگیرد و... به همین ترتیب همه این ها را برای دیگران هم دوست داشته باشد، که اگر آنان از این نعمت ها برخوردار نیستند، تلاش کند برایشان فراهم سازد و دیگران اگر در سطحی بیش از وی از این نعمت ها برخوردارند، از برخورداری مشروع آنان خرسند و خوشحال باشد، و دچار حسد و کینه نگردد، چه رسد به اینکه درصدد محروم کردن آنان برآید!! همین طور در مورد سختی ها و دشواری ها، تلاش کند که مشکلات و سختی های دیگران حل شود و اگر می بیند خودش با مشکلی مواجه است که برایش ناپسند می باشد ولی دیگران آن مشکل را ندارند، خوشحال باشد و درصدد انتقال مشکل به آنان برنیاید!

اینجا سخن از دوست داشتن و علاقه واقعی و قلبی است که همان را که برای خودش در دل می خواهد، واقعاً برای دیگران هم بخواهد. البته در این صورت، خودخواهی های حیوانی تعدیل می شود و هر فردی خوبی ها و نیکی ها را نه تنها برای خود، که برای دیگران هم می خواهد و می پسندد و در نتیجه نزاع ها و کشمکش ها به دوستی و همکاری تبدیل می شود و بخل و حرص و طمع و فزون طلبی و... جای خود را به سخاوت و انصاف و قناعت و عدالت خواهد داد. در این فضا دیگر از حسادت و رقابت و کینه خبری نخواهد بود و هر کسی از راحتی و رفاه دیگران به همان اندازه خوشحال خواهد بود که از راحتی و رفاه خود، و از رنج و سختی دیگران همان قدر ناراحت خواهد بود که از رنج و سختی خود.

البته کسانی ممکن است از این حد هم فراتر روند و به سطح «ایثار» دست یابند. انسان های برگزیده و متعالی که به مراتب عالی زهد رسیده اند، خود رغبتی نسبت به راحتی و رفاه دنیا ندارند اما تلاش می کنند راحتی و رفاه دیگران تامین شود. و آنچه را از مشکلات و سختی های دنیوی که برای خود ناپسند نمی دانند برای دیگران نمی پسندند و رنج خود و راحت یاران را می

طلبند! زندگی سراسر کار و تلاش امیرالمومنین امام علی(ع) که هر آنچه را با کوشش خود به دست می آورد در راه تامین راحتی دیگران و کاستن از رنج زندگی آنان مصرف می فرمود، نمونه بارزی از این دیدگاه متعالی و برتر است، اما دست انسان های معمولی از این سطح عالی، غالباً کوتاه است...

ما باید به همین اصل بیاوریم و تلاش کنیم به چنین سطحی دست یابیم که آنچه را برای خود دوست داریم، برای دیگران هم دوست داشته باشیم و آنچه را برای خود ناپسند می دانیم، برای دیگران هم نپسندیم، و در عمل، برای دستیابی دیگران به وضع مطلوب در حد توان بکوشیم. بدین ترتیب گامی به سیرت حضرت علی(ع) نزدیک شده ایم. ان شاء الله.

۲۲. شرایط دوستی

يَا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ... وَالْبَخِيلِ... وَالْفَاجِرِ... وَالْكَذَّابِ.

ای فرزندم! از دوستی با احمق، بخیل، بدکاره و دروغ گو بپرهیز!

یکی از مهم ترین زمینه های تربیت و شکل گیری اخلاق و رفتار انسان، دوستان و هم نشینان اویند. «دوست» در رشد و تعالی و یا انحطاط و سقوط انسان، نقشی مهم ایفا می کند، ضمن

اینکه وجود رابطه دوستی و دارا بودن «دوست» یک نیاز طبیعی هر کسی است. شاید هیچ کسی را پیدا نکنید که هیچ دوست و هم نشینی نداشته باشد. به خصوص نوجوانان و جوانان قبل از مرحله ازدواج و شکل گیری خانواده ای مستقل، نیاز بیشتری به «دوست» دارند. محیط دوستانه در این مرحله از زندگی انسان، تنها محیطی است که در آن رابطه ای بی تکلف، صمیمانه، صریح و عاطفی بین افرادی حاکم است که هیچکدام خود را برتر از دیگری نمی داند و از نظر سنتی، اجتماعی، عاطفی و آرمانی وجوه مشترک فراوانی با هم دارند. اجتناب از پیوستن به چنین فضا و محیطی نه تنها مطلوب نمی باشد، که اساساً ممکن نیست. به هر حال نوجوان و جوان در چنین مرحله ای از عمر خود، به پیوند داشتن با دوستانی صمیمی و همدل نیاز دارد، ولی پرسش مهم این است که چه باید کرد تا این محیط باصفا و دلپذیر زمینه ای برای رشد و تعالی انسان باشد و خدای ناکرده بستر آلودگی، انحطاط، لودگی و هرز رفتن عمر و جوانی انسان نگردد؟

شاید هیچ کس تردیدی در نقش مثبت و منفی محیط دوستی به خصوص در نوجوانان و جوانان نداشته باشد. تجربه نشان داده است که افراد سست ایمان و بی اعتنا به راه سعادت و کمال، بر اثر همنشینی با دوستان و رفقای صالح و مومن، راه درست زندگی را پیدا کرده اند و در مسیر ایمان و تقوی قرار گرفته اند و افرادی پاکدامن و مومن در نتیجه رفاقت با دوستانی سست و فاسد به هرزگی و فساد کشیده شده و عاقبتی ناگوار داشته اند. بنابراین قبل از اینکه دچار حسرت و پشیمانی شویم باید چاره اندیشی کنیم و به توصیه ها و تجربه های ناصحان خیراندیش، توجه داشته باشیم.

امیرمومنان، فرزندشان حسن بن علی(ع) را از دوستی با چهار دسته برحذر می دارند و به شدت نهی می کنند:

- دوستی با اشخاص احمق و نادان: کسانی که از درک صحیحی نسبت به مسائل برخوردار نیستند و در مقاطع تصمیم گیری دچار حماقت می شوند و با انجام کارهای نسنجیده و ناپخته، مسیر زندگی خود - و گاهی مسیر زندگی دوستانشان - را به انحراف می کشند.

آری! «انسان های احمق، اگر نفعی هم بخواهند به تو برسانند، بر اثر جهالت و حماقت، زیان می زنند.» از این جهت دشمنان دانا، بر دوستان نادان ترجیح دارند! از نظر امام علی(ع) دوستان نادان، انسان را به زحمت و سختی می افکنند، موجب عذاب روحی می شوند، اخلاق انسان را فاسد می کنند، موجب تحقیر و سرافکنندگی انسان می شوند.

مدارا با دوست نادان باعث زحمت انسان است و همراهی با وی انسان را بی ارزش و سبک می کند و مخالفت با رفتار سفیهانه وی، انسان را به رنج می افکند. بله! دوست نادان، از مسیری که گمان می کند به نفع تو است، به تو زیان می رساند و از راهی که به نظرش می رسد تو را خوشحال و خوشنود می سازد، موجب غم و اندوه تو می شود! بیچاره بر اثر حماقت و نادانی، ناخواسته و ندانسته تو را به مسیر ناصحیح می کشاند و به سعادت تو لطمه می زند.

- دوستی با اشخاص بخیل و کسانی که اهل سخاوت و بخشش نیستند: زیرا دوست بخیل، در هنگامی که تو به چیزی که در توان و امکان او است بیشترین نیاز را داری، اقدامی نمی کند و تو را تنها می گذارد و دستگیری و کمک نمی نماید!

- دوستی با اهل فسق و فجور: زیرا کسی که اهل فسق و فجور باشد، تو را باندک چیزی - که همان شهوات و تاملین امیال حیوانی خودش باشد - معامله و معاوضه می کند و بر سر پیمان دوستی، استوار نیست. دوست بدکاره و فاجر، دوستانش را تا هنگامی می خواهد و می پسندد که در جهت هوی و هوس او مفید باشند و به عنوان ابزار از آنان بتواند استفاده کند. چه افرادی که برای دوستی فاجر و فاسق، از مال و آبروی خود گذشت کرده اند ولی او به اندک چیزی، آنان را رها کرده است زیرا فقط به هوی و هوس خود می اندیشیده و دوستی با آنان برای او یک ابزار شمرده می شده است!

- دوستی با دروغگو و کذاب: زیرا او مانند سراب است که دور را نزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور! همواره احتمال پنهان کردن حقایق و مسائل مهم توسط یک دوست دروغگو وجود دارد! صفا و صداقتی که لازمه دوستی است، نمی تواند با یک دوست دروغگو شکل بگیرد.

آری! دوستی با این چهار گروه موجب خسران، پشیمانی و انحطاط است، و در برابر اینها، باید به جستجوی دوستانی باشیم که:

- خردمند و عاقل باشند، تا مصاحبت آنان به ما فایده ای برساند و در مسائل و مشکلات، با مشورت و بهره برداری از درک و دانش آنان بتوان به تصمیمات درست رسید و در پیمودن راه صحیح زندگی از اینان یاری گرفت.

- اهل سخاوت و بخشش باشند تا گذشت و فداکاری و صمیمیتی که لازمه دوستی است، در رابطه رفاقتی با آنان حاصل شود و دوست خود را در هنگامهٔ نیاز و احتیاج، تنها رها نکنند.

- درستکار و صالح باشند، تا بخاطر هوی و هوس خود، رشته دوستی را قطع نکنند و مصاحبت و همنشینی با آنان انسان را به لهو و لعب، عیاشی، ازدست دادن فرصت های گران بهای زندگی، فضاحت و بی آبرویی نکشد و فضای دوستی با آنان، بتواند در هدایت و راهیابی، پشتوانه ای قوی باشد.

- راستگو و صادق باشند، زیرا شرط اصلی و مهم فضا و محیط دوستی، صداقت و صفا است. اگر دوستان ما راستگو نباشند، چه ضمانتی برای خیانت نکردن آنان وجود دارد؟

علاوه بر همه اینها، از دیدگاه امام علی(ع) دوستی با کسانی صحیح و مطلوب است که: انسان را در خودسازی کمک کنند؛ خیرخواه در دین انسان باشند و به دین او خیانت نورزند؛ انسان را برای راه اطاعت خدا، آماده و تشویق نمایند؛ در هنگامه سختی انسان را یاری کنند؛ انگیزه دوستی آنان منافع دنیوی نباشد؛ با رفتار نیک خود انسان را به نیک رفتاری دعوت کنند؛ با راستگویی خود انسان را به راستگویی بخوانند؛ اهل موااسات و انصاف باشند؛... بالاخره دوستی با آنان بتواند انسان را در مسیر رشد و فلاح و صلاح کمک کند. قرآن کریم نیز بر دو اصل «تواصی به حق» و «تواصی به صبر» برای نجات از زیان و خسران تصریح کرده است، دو اصلی که به خصوص در روابط دوستانه می تواند محور اساسی باشد: سفارش متقابل یکدیگر به رعایت حق و عدم عدول

از موازین عقل و وحی، و سفارش متقابل یکدیگر به استقامت و استواری در راه حق و عدم سازش و مماشات در اجرای حق.

اگر این محورها و توصیه ها در دوستی ها و روابط رفاقتی ما مراعات شود، و به خصوص اگر نوجوانان و جوانان ما در دوستی های خود این نکات رارعايت کنند، می توان مدعی شد که گامی به پیوند با امام علی(ع) نزدیک شده ایم.

۲۳. ما و دوستان

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ ، فِي نَكْبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ.

دوست، دوست واقعی نیست تا اینکه برادرش را در سه مورد حفظ و مراقبت کند: در هنگام مشکلات او، در هنگام غیبت او و در هنگام مرگ وی.

باز هم سخن از دوست است و دوستی، اما درباره حداقل وظایف و مسوولیت هایی که دوستی حقیقی و واقعی آن را ایجاب می کند. اظهار دوستی و ادعای دوستی فراوان است، ولی تا وقتی انسان در سه مورد دوستش را محافظت و مراقبت نکند، نمی توان او را دوست واقعی دانست:

۱ - در هنگام مشکلات و دشواری ها و سختی ها: کسی که دوستش را در هنگامه نیاز تنها رها کند، در مشکلات او را از آسیب ها و فشارها حفظ نکند و در سختی ها به کمک و یاری او نشتابد، نمی تواند خود را دوست واقعی او بداند. دوست، کسی است که دست دوستش را در پریشان حالی و درماندگی بگیرد و او را نجات دهد. یاری یک دوست در درماندگی و مشکل، تنها در بُعد مادی و مالی خلاصه نمی شود، زیرا گاهی یاری فکری، کمک روحی و معنوی، مشورت دادن برای حل مشکل، دلداری و دعوت به صبر و بردباری، وساطت نزد دیگران، ضمانت حقوقی، اظهار همدردی و ده ها راه و روش دیگر، برای کمک به دوست موثر بوده و از تامین مالی و پشتیبانی مادی هم بیشتر مورد نیاز باشد. آنچه مهم است این است که هر کسی در حد توان و قدرت و نفوذ معنوی یا مادی خود، حفظ دوست در هنگام بروز مشکل را وظیفه

خود بداند و در پی پیدا کردن راه و شیوه مناسب آن برآید. برخورداری از چنین دوستانی چه ذخیره و گنج گران بهایی است که بدون منت نهادن و تظاهر، دوست خود را در هنگام نیاز و دشواری، از فشارها و مضیقه‌ها و آبروریزی‌ها و... حفظ کنند. و البته یکی از ظریف‌ترین و موثرترین شیوه‌های حفظ دوست، بازداشتن او از کاری است که عاقبت خوشی نداشته و او را دچار مشکلات معنوی یا مادی می‌کند. تحذیر و هشدار و منع یک دوست از چنین اقدامی، خود مصداق خوبی برای حفظ دوست بشمار می‌آید، اگر چه چنین هشدار، او را چندان خوش نیاید!

۲ - در غیبت و غیاب دوست: کسی که در غیاب دوستش حافظ مصالح، منافع و حیثیت او نباشد، شرط دوستی را بجا نیاورده است. حفظ دوست در غیاب وی، بدین معنی است که اگر کسانی در غیاب دوست ما، وی را به امر ناروایی متهم ساختند، از او بدگویی کردند یا سخنی را که برای وی ناخوشایند است درباره او مطرح نمودند، ما به دفاع از او برخیزیم و اگر از اصل ماجرا هم اطلاعی نداریم، لااقل آنان را از سخن گفتن درباره وی باز داریم، اگرچه در مورد تهمت و غیبت و بدگویی، وظیفه عمومی هر مسلمانی است که در مورد سایر مسلمانان و هم‌کیشان چنین اقدامی را انجام دهد. اما حفظ دوست در غیاب وی به این موارد محدود نمی‌شود، بلکه شامل حفظ منافع مشروع و مصالح او هم می‌گردد. کسانی را می‌بینیم که نه تنها در هنگام غیبت دوستانشان حیثیت و منافع او را حفظ نمی‌کنند، که خود به غیبت و بدگویی از دوستشان می‌پردازند و اگر منافع مشترکی با او داشته باشند از غیاب وی سوء استفاده کرده منافع متعلق به دوستشان را هم تصاحب می‌کنند!! آیا می‌توان چنین افرادی را دوست واقعی دانست؟!

۳ - در هنگام وفات و مرگ: کسی که در هنگام وفات دوستش اعتنایی به او نمی‌کند یا پس از مرگ وی یادی به خیر از او نمی‌نماید، وظیفه دوستی را انجام نداده است. حفظ دوست در هنگام مرگ، در این است که در حدی که بتواند آنچه که ممکن است در هنگام مرگ برای وی منشا نگرانی و اضطراب باشد، برای او حل کند. همچنین پس از مرگ دوست، با خیرخواهی برای او و انجام آنچه می‌تواند آبرو و شخصیت او را حفظ کند، یا در عالم برزخ، برای وی مفید و مثمر باشد، وظیفه خود را درباره او انجام دهد. انجام این وظیفه نیز شیوه‌های مختلف دارد و بر حسب شرایط و موقعیت، اشکال متفاوت پیدامی‌کند: کمک به بازماندگان برای انجام مراسم کفن و دفن، دستگیری و یاری خانواده و فرزندان وی در صورت نیاز به کمک مالی، تلاوت

قرآن، طلب مغفرت و دعا برای وی، انجام کارهای خیر به نیابت از او، زنده نگه داشتن یاد خیر او، جلوگیری از بدگویی و تهمت و... و ده ها کار دیگری که پس از مرگ یک دوست بر حسب شرایط و امکانات می توان انجام داد.

بنابراین رشته دوستی و محبت بین دو دوست پس از مرگ یکی از آنان بازهم ادامه پیدا می کند و شرط دوستی حقیقی این است که پس از وفات وی بازهم رشته دوستی را ادامه دهیم.

آری! از دیدگاه امام علی(ع)، حداقل شرایط دوستی حقیقی حفظ دوست در این سه موقعیت است. تحقق چنین فضایی از محبت، صمیمیت و تلاش برای کمک و یاری به دوست، چه محیط مطمئن و قابل اعتمادی بین یکایک افراد جامعه اسلامی ایجاد می کند و چقدر از دغدغه ها و نگرانی ها را برطرف می سازد؟ متأسفانه امروز بسیاری از افراد، آنقدر که از طرف دوستان خود، بخاطر رقابت ها و چشم و هم چشمی ها و حسادت ها احساس نگرانی می کنند از دیگران نگران نیستند!! زیرا بسیاری از رفاقت ها و دوستی ها، نه ریشه ایمانی و عمیق، بلکه انگیزه منفعت طلبی شخصی و جنبه داد و ستد و معامله پیدا کرده است!!

آیا بدون اینکه چنین رابطه ای برادرانه و حقیقی بین دوستان امیرالمومنین(ع) تحقق یابد و یکایک دوستداران و پیروان آن امام بزرگوار برای حفظ یکدیگر در هنگام دشواری ها، در غیاب هم و در وفات و پس از آن، تلاش و همت داشته باشند، می توان مدعی پیوند با امام علی(ع) بود؟!

به این امید که با عمل به این کلام نورانی و تحقق شرایط دوستی صمیمانه بین دوستان علی(ع) گامی به آن امام همام نزدیک شویم. ان شاءالله.

۲۴. گفته های دیگران

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثَبَّتَهُ دِينَ وَ سَدَّادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ

ای مردم! هر کسی از برادرش درستی دین و استواری راهش را شناخت، پس هیچگاه نباید درباره او به گفته های مردم گوش فرا دهد.

پایه های اصلی روابط صحیح اجتماعی بر «اعتماد» استوار است. اگر عنصر «اعتماد» را از روابط اجتماعی در عرصه های مختلف حذف کنیم، چه چیزی باقی می ماند که بتواند یکایک افراد جامعه را به هم پیوند دهد و نظام استوار و صحیحی در روابطشان برقرار کند؟!

اعتماد استاد و شاگرد نسبت به یکدیگر، اعتماد دو همسر، اعتماد پدر و مادر به فرزندان و بالعکس، اعتماد دو همسایه، اعتماد دو دوست و دو همکار، اعتماد مدیران به زیردست ها و بالعکس، اعتماد خریدار و فروشنده به یکدیگر، ... عنصری است که در روابط گوناگون اجتماعی و در عرصه های مختلف زندگی نقش دارد و تضعیف آن به سستی و تزلزل پیوندها، سوءظن ها، بدبینی ها و بالاخره به فروپاشی جامعه منتهی خواهد شد. برعکس، هر چه این عنصر عمیق تر و گسترده تر گردد انسجام جامعه و آسایش اعضای آن را افزایش خواهد داد و از ناهنجاری های فراوان پیشگیری خواهد کرد. حتی اجرای درست و صحیح قوانین و مقررات، بدون تکیه به عنصر «اعتماد» ممکن نمی باشد. قوانین خوب و مناسب برای جامعه اگر در فضایی اعتمادآمیز اجرا نشود، توفیقی به دست نخواهد آورد. در سطح کلان جامعه نیز اعتماد مردم به دستگاه های مختلف قانون گذاری، قضایی و اجرایی و مسوولان و مدیران این دستگاه ها است که می تواند زمینه مناسب برای گردش مطلوب امور جامعه و رشد و تعالی آن را فراهم سازد.

یکی از عوامل مهمی که می تواند فضای اعتمادآمیز جامعه را تخریب کند یا در روابط بین دو دوست، دو همکار و دو همسر، اختلال ایجاد نماید و صمیمیت ها را به کدورت و صفا را به جفا تبدیل کند، شایعه ها و گفته ها و شنیده های بی اساس است.

«اقاویل الرجال» یعنی: «می گویند» ها، «شنیده شده است» ها، «گفته می شود» ها، ... گوش فرادادن به این گفته ها، در هنگامی که شما نسبت به برادر یا خواهر ایمانی تان اعتماد دارید، و درستی و راستی دین او را شناخته اید، و راه استواری که در زندگی پیش گرفته، برای شما معلوم

و روشن شده است، نتیجه ای جز سست کردن اعتمادها، متزلزل کردن دوستی ها و صمیمیت ها، و ایجاد شکاف در روابط اجتماعی نخواهد داشت.

بنابراین حضرت علی(ع)، تاکید می کنند که پس از شناخت برادرت، به سخن دیگران درباره او گوش فرا مده و اعتماد و صمیمیت و دوستی خود را با او سست مکن. گوینده تیری را رها می کند بدون آنکه نشانه گیری صحیح در کار باشد، و در «کلام» حيله خود را بکار می بندد و پیوندها و رابطه ها را تضعیف می کند. آری: بین حق و باطل، جز چهار انگشت فاصله نمی باشد. باطل این است که بگویی «شنیدم» و حق آن است که بگویی «دیدم». این کلام حکمت آمیز و عمیق، در سطح جامعه هم کاربرد دارد. چه بسیار تحلیل هایی که بر اساس گفته ها و شنیده های بی اساس و بدون منبع موثق ارائه می شود و نتیجه آن جز سستی اعتماد عمومی جامعه، نمی باشد. چه بسیار داوری هایی که در ذهن جامعه، می نشیند و مبنای آن «اقاویل الرجال» است! و چه گناه بزرگی است کاستن سطح اعتماد عمومی در جامعه و دامن زدن به گفته ها و شنیده های بی پایه! قطعاً کسانی که بخواهند راهی برای سلب اعتماد جامعه نسبت به مسیر و مشی حرکت ها و تصمیمات نظام اسلامی پیدا کنند، از این راه غافل نیستند و به خصوص با کمک گرفتن از وسایل ارتباط جمعی ای که در اختیار دشمنان انقلاب و نظام است، سعی می کنند «اقاویل» را دامن بزنند و اعتمادها را سست سازند.

اگر این رهنمود امام علی(ع) در عمل آویزه گوش ما باشد، نقش این عامل مخرب اعتمادها و دوستی ها کاهش خواهد یافت و زمینه ای برای خلل در صمیمیت ها و روابط اعتمادآمیز، فراهم نخواهد شد.

با بکار بستن این دستور الهی، خود را به امام علی(ع) یک گام نزدیک تر سازیم.

۲۵. هشدار دهندگان

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَرَكَ

کسی که تو را برحذر دارد همچون کسی است که تو را مژده دهد.

برخورد شما با کسی که در مورد رخدادی که مورد علاقه شما است به شما مژده می دهد، چیست؟ خبر بشارت آمیز او را چگونه دریافت می کنید؟ آیا از او بخاطر مژده ای که به شما داده است تشکر نمی کنید؟ آیا خود را وامدار او نمی دانید؟

اما اگر کسی در مورد کاری که مورد توجه شما هست اما به نظر او به مصلحت شما نمی باشد، شما را هشدار دهد و به احتیاط و مراقبت فراخواند، با او چگونه برخورد می کنید؟ آیا خیرخواهی او را ارج می نهید یا نه؟ آیا به هشدار او توجهی می کنید یا خیر؟ آیا با روی خوش از هشدار او استقبال می کنید یا با چهره ای دژم و عبوس؟!

... آری! آن کس که در موردی به شما هشدار می دهد، شما را از پایان راه خطایی که در آن قرار دارید برحذر می دارد، نسبت به خطایی که مرتکب می شوید به مراقبت و تامل دعوت می کند، و خیرخواهانه شما را به اشتباهاتتان آگاه می کند و از آن باز می دارد، همچون کسی است که به شما مژده می دهد. آن کسی که در موردی به شما مژده می دهد، در حقیقت آن چیزی را که نفعی یا نتیجه خوشایند و مطلوبی برای شما داشته است به اطلاعتان می رساند ولی کسی که در موردی به شما هشدار می دهد، بر آن است که امر نامطلوب یا رخداد ناخوشایندی برای شما رخ ندهد. او می خواهد شما را از آنچه باخوشبختی و سعادتتان منافات دارد باز دارد. او درصدد تامین مصلحت آینده شما است.

پس چرا بعضی افراد هنگامی که با هشدار از سوی یک فرد خیراندیش مواجه می شوند، چهره درهم می کشند و از او ناخرسند می شوند؟ چرا برخی افراد با انتقاد خیرخواهانه و ناصحانه برخورد صحیحی نمی کنند؟ چرا از اینکه کسی آنان را به آینده بد اعمال ناشایستشان آگاه کند، خوششان نمی آید؟ ... اما همینکه کسی برایشان خبر خوشایندی بیاورد، به او مژدگانی هم می دهند؟!

زیرا گمان می کنند کسی که در موردی به آنان هشدار می دهد، آنان را تحقیر کرده است و قدرت تصمیم گیری را برای امور خودشان زیر سوال برده است! یا تصور می کنند او از این راه می خواهد در کارشان دخالت کند! یا... اما اگر نگاه ما به کسانی که مشفقانه و ناصحانه، عواقب بد برخی اعمال ما را به ما گوشزد می کنند، همان نگاهی باشد که به مژده دهنده داریم، از انتقاد و هشدار آنان با روی باز استقبال می کنیم و راه خود را تصحیح خواهیم کرد. در این صورت راه برای پذیرفتن خلاها و کاستی هایمان باز می شود و زیان های احتمالی اقدامات نادرستمان کاهش می یابد.

خداوند از طریق آیات وحی الهی هشدارهای زیادی به ما داده است... پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین، ما را از بسیاری رفتارهای نادرستی که به سعادت آینده و ابدی مان لطمه خواهد زد، نهی کرده و هشدار داده اند... ناصحان و مصلحان، معلمان و مربیان، پدر و مادر و دوستان خوب ما غالباً در مورد برخی تصمیمات نادرست و رفتار ناصحیح ما به ما هشدار می دهند و اگر این کلام امیرمومنان آویزه گوش ما باشد، که هشدار دهندگان ناصح را همچون مژده دهندگان بدانیم، راه برای نزدیک تر شدن به مسیر سعادت برای ما بازتر می شود.

آری! در رفتارهای فردی و اجتماعی خود، از هشدار دهندگان به اندازه کسانی که به ما مژده می دهند استقبال کنیم و هشدارهای درست را بپذیریم تاگامی به پیوند با امامان نزدیک شده باشیم.

۲۶. چگونه دوستان را سرزنش کنیم؟!

عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ
دوست خود را با نیکی به او سرزنش کن و بدی او را با بخشش به او برطرف گردان.

دوستی، سرمایه ای است که نباید آن را به آسانی از دست داد. گوهری است که با اندک غباری که بر آن می نشیند، نباید آن را بی ارزش شمرد. درّی است که باید از آن نگهداری کرد و گنجی است که باید آن را پاس داشت.

دوست، هر چه زیاد باشد باز هم کم است و دشمن هر چه اندک باشد باز هم زیاد است، به همین جهت دوستی ها را نباید قطع کرد و برای استحکام آن باید تلاش نمود. البته دوست ها و دوستی ها در چارچوب ارزش ها و در مسیر دستیابی انسان به سعادت جاودان ارزشمند است و حفظ دوستان و دوستی ها اگر به بهای از دست دادن کمال ابدی انسان باشد، خسروانی بیش نیست. اما چرا چنین باشد؟ می توان کاری کرد که دوست ها و دوستی ها بستری برای رشد و تعالی باشد و زمینه ای برای گسترش هدایت الهی و ارزش های انسانی.

آری! چون دوست و دوستی حقیقی امری است ارزشمند، پس نباید به بهانه ای جزئی آن را از دست داد: اگر دوست ما، نسبت به ما جفائی کرد، نباید با جفایی مشابه با او مقابله کرد، اگر دوست ما کار بدی در مورد ما انجام داد، نباید با کار بدی همانند آن، آن را برطرف ساخت. این روش، دوستی ها را سست می کند و محبت ها را از بین می برد و دوستان را از هم جدا می سازد. پس چه باید کرد؟

پیشوای مومنان و امام عاشقان - که اسوه مهرورزی و رافت است - می فرماید: اگر خواستی دوست خود را سرزنش کنی و او را در مورد جفایی که به تو روا داشته است پشیمان و متنبه سازی، به او نیکی کن. اثر احسان و نیکی تو به او، برای پشیمان شدن وی بیش از سرزنش صریح است که چه بسا دوستی را متزلزل سازد. اگر دوست تو کار بدی نسبت به تو انجام داد، تو به جای مقابله به مثل، بدی او را با بخشش به او برطرف کن، زیرا بدی در برابر بدی - در بین دوستان و نزدیکان - موجب زیاده شدن دشمنی و از بین بردن رابطه دوستی می شود... و این ویژگی مومنان و انسان های وارسته است که در برابر بدی، نیکی می کنند و بدی را با نیکی پاسخ می دهند.

البته این توصیه و رهنمود، در رابطه بین دوستان مطرح است، و نه در تقابل با دشمنان کینه توز. از دیدگاه همین امام علی(ع)، در برخورد با دشمنان و بیگانگان، سنگی را که از سوی آنان پرتاب می شود، باید به همان سو پرتاب کرد! زیرا سازش و تسلیم در برابر دشمن، جز خواری و ذلت به دنبال نخواهد داشت. اما در مورد دوستان و برادران، جفای آنان یا کار بدی که نسبت به دوستشان روا می دارند، از سر دشمنی و خصومت نیست، بلکه بر اثر غفلت یا اشتباه است و نباید

کاری کرد که آن غفلت یا اشتباه به دشمنی و کینه تیزی کشیده شود و عاقبت، رشته دوستی را بگسلد.

در برابر این اشتباه یا غفلت، باید برخوردی دوستانه، عاقلانه و حکیمانه داشت و کاری کرد که به استحکام رشته دوستی بیانجامد نه اینکه ریشه های دوستی را سست سازد.

توجه به این نکته هم مهم است که نیکی در برابر بدی، در مواردی است که آن «بدی» نسبت به شخص باشد، اما اگر دوست ما کار گناهی انجام داد یا رفتار زشتی را که زیانی برای شخص ما ندارد، ولی برای سعادت و تعالی خود وی زیانبار است، در این صورت باید با نصیحت، نهی از منکر و هشدار، وظیفه دوستی را انجام داد، زیرا از دیدگاه امام علی(ع) بهترین دوست کسی است که هنگام خیرخواهی و ارشاد دوستش، با او مجامله و تعارف نداشته باشد و صریح و روشن او را از کار زشت باز دارد. کسانی که کاستی ها و عیوب اخلاقی و رفتاری دوستانشان را پنهان کنند و با آنان مسامحه ورزند بدترین دوستان اند. بنابراین در برابر بدی هایی از دوستانمان باید با نیکی و بخشش برخورد کنیم که بر اثر غفلت اشتباه و کم توجهی دوستانمان، آن بدی نسبت به شخص ما انجام گرفته و موجب دلگیری و گلایه ما شده است.

راهی که امام علی(ع) در این کلام کوتاه ولی عمیق مطرح می کنند، علاوه بر رابطه بین دوستان و رفقا، شامل همه ارتباطات و پیوندهایی که متکی به دوستی و محبت است، می تواند باشد و سرمشق قرار گیرد: در ارتباط با همکاران، در روابط با همسایگان، در ارتباطات خانوادگی بین دو همسر یا بین برادر و خواهر، ... در همه این موارد، رهنمود امام(ع) مصداق می یابد و اهتمام و عمل بدان، ما را گامی به سلوک عملی آن امام بزرگوار نزدیک می سازد و خارها را به گل و ناخوشاینها را به شیرینی مبدل می نماید.

۲۷. بزرگی خالق و کوچکی مخلوق

عَظَمَ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ

بزرگی و عظمت خالق نزد تو، موجب کوچکی مخلوق در چشمت می شود.

«توحید» محور اصلی و زیربنای اساسی اسلام است. همه باورها و عقاید اسلامی بر پایه «توحید» استوار است و پشتوانه نظری و عملی احکام و دستورات دینی نیز همین اصل اساسی «توحید» است. به همین جهت درک مفهوم عمیق و متعالی «توحید» و گام نهادن در مسیر عملی توحید در مجموعه مکتب وحی، جایگاه بسیار مهمی دارد. از طرفی اعتقاد و قبول این اصل، مبدا و سرآغاز پذیرش اسلام است و از سوی دیگر توحید عملی و عینیت یافتن این اصل در جان و روح انسان و ارتقاء و تعمیق آن، هدف و غایت نهایی اسلام می باشد. آنچه انسان را به سوی خدا برمی کشد و تعالی می بخشد، همین عقیده پاک و منزّه توحیدی است و آنچه این عقیده پاک را بلندی و رفعت می دهد، عمل صالح و رفتار شایسته است.

از دیدگاه امام علی بن ابیطالب(ع)، «توحید» صرفاً در قبول وجود خدا، خلاصه نمی شود، بلکه رسیدن به این حقیقت است که هیچ عامل مستقل موثری در سرنوشت انسان و جهان جز خدا وجود ندارد و هیچ غایت پایدار و متعالی جز او برای انسان تصور نمی شود. او اول است و مبدا، آخر است و غایت، ظاهر است و باطن، درون است و بیرون، و هر چه در هر مرتبه ای از عوالم هستی که بهره ای از وجود داشته باشد، جلوه ای از اوست. بنابراین همه هدف و آرمان یک انسان واقع بین و حق گرا، تحقق عینیت توحید در وجود خویشتن است و تلاش و مجاهدت برای سیرالی الله و قرب به خدا. اما در مسیر عملی قرب به خدا، موانع و دشواری هایی وجود دارد که از مهم ترین این موانع یا حتی می توان گفت ریشه و پایه این موانع، بُت هایی است که به رقابت با خدا می پردازند و انسان را به سوی خود می خوانند. این بت ها با جلوه ها و مصداق های گوناگون، برآند که در مقام جذب و جلب قلبی و عملی انسان، خود را شریک خدا

قرار دهند و توجه و جهت گیری انسان را به سوی خود منحرف سازند. جلوه گری این بت ها و شکل و قالب آن برای هر کسی و در هر زمان و مکانی ممکن است متفاوت باشد، ولی وجه مشترک همه آن ها این است که خود را جایگزین خدا قرار می دهند و شریک او می دانند و می خواهند که انسان را به جای پرستش و اطاعت خدا، به پرستش و اطاعت خود بکشانند و وجهه همت انسان را به جای نزدیکی به خدا، نزدیک شدن به خود قرار دهند و خود را مطلوب و معشوق و معبود انسان سازند! این بت ها گاهی سنگ و چوب و خرما است، گاهی فرعون است، گاهی ثروت و قدرت و سلطه گری است، گاهی شهوت و غضب انسان است، گاهی تکنولوژی و قدرت نظامی و قدرت اقتصادی است، گاهی سنت های جاهلی و ملاحظات عرفی است، گاهی همسر و فرزند و خانه و کاشانه است، گاهی رفاه و تفریح و عیاشی و خوشگذرانی است، گاهی دموکراسی و آزادی است، و... به هر حال، هر لحظه به شکلی بت عیار درآید!

چرا این بت ها برای بشر جاذبه پیدا می کند؟ چرا کسانی به جای گرایش و پرستش خالق هستی و غایت کمال، در برابر این بت ها سر خم می کنند و به پرستش و پیروی از آنها می پردازند؟ علت اصلی چنین انحراف آشکار و بزرگی، این است که این بت ها به چشم این مردمان بزرگ جلوه کرده ولی چیزی از بزرگی و عظمت خدا در درون آنان ریشه نگرفته است. آری! شگرد همیشگی بت ها همین بوده است که بتواند چشم انسان ها را برآید و در دل آنان نفوذ کند و از ظاهر پوشالی و توخالی خود، حقیقتی برای انسان ترسیم کند و نمود ضعیف، گذرا و غیراصیل خود را به عنوان واقعیتهای موثر، نقش آفرین و اصیل برای انسان فریفته خود جا بیاندازد و از راه نفوذ در چشم انسان، در دل وی راه پیدا کند و «دل» را که حرم خدا و عرش الهی است، به تسخیر خود درآورد!

در برابر این شگرد چه باید کرد؟ و چگونه می توان از جایگزینی بت به جای خدا در درون انسان، پیشگیری کرد؟ و این نقطه نفوذ بت ها را کور ساخت؟ پیشوای موحدان و امام قبيله توحید، «عظمت یافتن خدا در درون انسان» را راه پیشگیری از نفوذ بت ها می داند. آن کسی که عظمت الهی را درک کرده و آن را از حد یافته ها یا آموخته های ذهنی فراتر برده و در جان و دل خویش بدان دست یافته است، بت ها را در نگاه خود حقیر و بی ارزش می سازد و در همان نگاه، بت ها از دیده اش فرو می افتند و سرنگون می شوند و مجالی برای نفوذ بت ها در

دلش باقی نمی ماند! امام علی(ع) در اوصاف متقین هم به همین ویژگی می پردازند: خداوند در جان و نفس پرهیزگاران عظمت یافته و بنابراین غیرخدا در چشم آنان حقیر و کم ارزش و کوچک شده است.

بت ها، مخلوق اند و آفریده: یا آفریده خداوند هستند که به تدبیر و اراده او در نظام عالم هستی، نقشی ایفا می کند و یا آفریده گمان و وهم انسان هستند که با اعتباریات بی مبنا و بدون اساس، برای این بت ها شانی را قائل شده است. زمانی این مخلوق ها می توانند خود را به عنوان شریک خدا جا بزنند و انسان را به سوی خود بکشانند که در دل انسان عظمتی و علوی یافته باشند، ولی هنگامی که این بت ها از چشم فرو افتاده باشند و حقیر و بی ارزش دیده شوند، چگونه راه به دل می یابند؟ آن چه در چشم انسان واقع بین مخلوق بودنش واضح و آشکار باشد، هرگز راه به «دل» نمی یابد و جای «خالق» را پُر نمی کند و جایگزین خدا در حرم او نمی گردد. ابراهیم خلیل(ع) که در برابر همه شگردهای نمرودیان می ایستد و دل جز به خدا نمی سپارد، و نیز همه فرزندان توحیدی ابراهیم(ع) - که جز از خدا نمی ترسیده اند و جز به او امیدی نداشته اند و با همین باور در برابر مدعیان خدایی می ایستاده اند - جز این نبوده است که عظمت الهی را با جان و روح خود در یافته بودند و «خدا» در درون آنان بزرگی یافته بود و بنابراین مخلوق ها و بت ها و غیر او، جایگاهی نزد آنان نداشتند و نمی توانستند آنان را بسوی خود دعوت کنند، و هم امروز هم همین گونه است! آری! کسانی که نقش خدایی و سرنوشت ساز برای بت های پوشالی زمان ما قائل نیستند، به درستی دریافته اند که مخلوقین و بت های بشر ساخته، در برابر عظمت الهی نقش و قدرتی ندارند، و با همین نگرش و نگاه، به عظمت الهی تکیه می زنند و استغناء و استقلال الهی خود را حفظ می کنند و در مسیر توحید ناب گامی را می پیمایند که بلندترین گام برای پیوستن به قافله موحدان حقیقی به پیشوایی امام الموحدین است. چنان باد که ما هم از پویندگان راه این قافله باشیم! ان شاء الله.

۲۸. رابطه با خدا و مردم

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ

کسی که آنچه را بین او و خدا است اصلاح کند، خداوند آنچه را بین او و مردم است اصلاح می کند.

یکی از خصوصیات «انسان» زندگی اجتماعی است و لازمه زندگی اجتماعی، روابط گوناگونی است که بین یک فرد از جامعه با گروه ها، اقشار، طبقات، اصناف و افراد دیگر جامعه برقرار می شود. یک فرد معمولاً انواع ارتباط را با افراد گوناگونی به حسب نوع نسبتی که با آنان دارد، برقرار می کند. ارتباطات صنفی، سیاسی، اداری، شغلی، قومی، ملی، خانوادگی، رفاقتی، جهانی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، روحی و معنوی، اخلاقی و...، انواع و اقسام ارتباطاتی است که بین هر فردی با افراد بسیاری از سایر انسان ها برقراری گردد و هر کدام از این ارتباطات، به حسب شخص یا اشخاص طرف رابطه، وظایف، انتظارات و نقش های گوناگون را برای وی، ضرورتاً ایجاب می کند.

اگر افرادی را که با آنان ارتباط دارید و انواع و اقسام وظایفی را که درقبال آنان احساس می کنید و متقابلاً انتظارات خود را از آنان و توقعات بجا یا نابجای آنان را از خود، فهرست کنید، متوجه خواهید شد که هر فردی در چه شبکه ارتباطی گسترده و پیچیده ای - خواه ناخواه و به ناچار - قرار دارد و باید آن را تنظیم کند. ایجاد تعادل و تنظیم این شبکه ارتباطی، بگونه ای که انسان را دچار سردرگمی، تعارض و تضاد نسازد و «خود انسان» را در این مجموعه ارتباطات متقابل و پیچیده، از خود غافل نکند و سعادت ابدی و کمال نهایی او را به دست غفلت و فراموشی نسپارد، کاری بسیار مشکل و مهم و در عین حال سرنوشت ساز است.

بسیاری از انسان ها، به علت اینکه قادر نیستند چنین تعادل و توجهی را در ارتباطات متقابل خود داشته باشند، دچار سردرگمی و حیرت می شوند و نهایتاً در مورد هر دسته از ارتباطات خود، به اقتضای انتظارات و وظایف متقابل، نقش متناسب با آن را ایفا می کنند و دچار خصلت نفاق، دورویی و چند چهره بودن می شوند به طوری که حتی خود و اطرافیانشان نیز متوجه این تعارض و تضاد می گردند ولی آن را چندان مهم تلقی نمی کنند! حتی گاهی تصور می شود که لازمه اجتناب ناپذیر زندگی اجتماعی، همین است که با هر شخص و جماعتی همان برخوردی صورت پذیرد که متناسب با رابطه خاص با آن فرد و جماعت بنظر می رسد! و آنچه در این میان

فراموش می شود، راه سعادت انسان و لوازم و اقتضائات حیات ابدی و حقیقی آدمی است که چه خط مشی و رفتار و گفتاری را می طلبد! البته تنوع ارتباطات انسان و تفاوت وظایف و انتظاراتی که بطور متقابل در هر نوعی از این ارتباطات وجود دارد، بطور طبیعی تفاوت هایی را ایجاد می کند، ولی اگر این تفاوت ها از یک اصل واحد ریشه نگیرد و در یک چارچوب واحد ننگنجد انسان را دچار «چند چهره بودن» می کند که منشا تعارضی درونی و کشمکشی روحی می گردد.

اگر انسان نتواند اصول مشخصی را در روابط بین خود با دوستان، همکاران، افراد مافوق، افراد زیر دست، والدین، همسر، فرزندان، همسایه ها، هم محله ای ها، دستگاه های اداری مرتبط، حکومت، هم کیش ها، هم شهری ها و... رعایت کند و در تنظیم ارتباطات خود با آنان، چارچوب واحدی را - درعین تنوع و تفاوت وظایف و انتظارات - اجرا و اعمال نماید، قطعاً دچار سرگردانی می شود و نهایتاً ممکن است دچار نفاق گردد! چه باید کرد که در ارتباطات گوناگون و پیچیده اجتماعی، به چنین سرنوشتی دچار نشد؟

برخی از کسانی که به این نکته بسیار مهم و حیاتی در سرنوشت انسان توجه پیدا کرده اند، برای حفظ سلامت نفس و رعایت اصول انسانی و اخلاقی که در سعادت انسان تاثیر قطعی نیز دارد، راه حل این مشکل را در کاستن ارتباطات و انزوای از جامعه دانسته اند. در برخی کتاب ها و آثار اخلاقی و عرفانی نیز، از عزلت - به معنی کناره گیری از جامعه و کاستن ارتباطات انسان با گروه ها و اقشار و اصناف و طبقات مختلف جامعه - سخن به میان آمده و دوری از جامعه و پرهیز از معاشرت زیاد و غیرضروری مطرح و توصیه شده است. دسته ای از مردم هم - آگاهانه یا ناخودآگاه - اصل چند چهره ای و چند زبانی را به عنوان یک اصل ضروری غیرقابل اجتناب، پذیرفته اند و آن را از «اصول و آداب معاشرت» دانسته اند! از نظر این دسته، با هر جماعتی رنگ همان جماعت را گرفتن، با دینداران تظاهر به تدین و با فاسقان اهل فسق و فجور بودن، یکی از اصول مسلم آداب اجتماعی تلقی می شود! علاوه بر آنکه از نظر این افراد، گذران امور زندگی و آسایش انسان، در گرو این اصل است که انسان بتواند در هر محیطی و با هر صنف و قشر و جماعتی، متناسب با انتظارات آنان برخورد کند! نتیجه این خط مشی آن است که انسان طوری زندگی کند که «دیگران» می خواهند و می طلبند نه آنگونه که «خود» می خواهد! در این صورت انسان ها خود به خود طوری عمل می کنند که «محیط» و «شرایط» اقتضا می

کند نه آن طوری که لازمه و مقدمه سعادت و کمال آنها است! سخنی می گویند که مخاطبان می پسندند و می پذیرند نه سخنی که از عقیده و آرمان آنان برخاسته باشد و مفید و لازم برای گوینده و شنونده باشد! و نتیجه طبیعی چنین روشی در زندگی اجتماعی، استحاله فرد در جمع و تضعیف و از دست رفتن هویت شخصیتی افراد و نهایتاً غفلت از خویشتن و «خودفراموشی» است!

امام علی(ع) در عبارتی کوتاه، راه حل سوّمی را برای این مشکل بزرگ و مسئله مهم مطرح می کنند: نه انزوای از جامعه و کناره گیری از ارتباطات گسترده و متنوعی که لازمه زندگی اجتماعی است و نه حل شدن و هضم شدن در جامعه و چندزبانه و چند چهره شدن! بلکه سامان دادن رابطه خود با دیگران، بر اساس سامان دادن رابطه خود با خدا.

آری! انسان عاقل و معتقد، کسی است که دارای اصول و چارچوبی منطقی و جدّی در زندگی خود می باشد و برای «خویشتن خود» ارزش و اصالت قائل است، کسی است که نمی خواهد زندگی خود را آنگونه که «دیگران» می پسندند تنظیم نماید بلکه در اندیشه سعادت و کمال خویش است و ارتباطات با دیگران را - با همه تنوع، پیچیدگی و ضرورتی که دارد - بستر و زمینه رشد و تعالی خود می داند، این ارتباطات متنوع و پیچیده را در طول رابطه خود با خدا قرار می دهد و آنگونه با دیگران رفتار و معاشرت می کند که به رابطه بسیار مهم و آینده ساز او با خدا، لطمه ای وارد نسازد. ابتدا رابطه معرفتی، ولایتی، عبادی و الهی خود را با خدا تنظیم می کند، و سپس بادیگران - هر کس و از هر طبقه و با هر نسبتی و از هر قشر و گروهی باشند و هر انتظار و توقعی که از او داشته باشند - به عنوان «بندگان خدا» و بر اساس آنچه خداوند مصلحت دانسته و از طریق عقل و وحی راهنمایی کرده است، روابط خود را تنظیم می کند. در این صورت است که: اولاً نه نیازی و ضرورتی به انزوای از جامعه است و نه گرفتار آمدن به نفاق و چندرویی لازم می آید، ثانیاً ارتباط و نوع رفتاری که بین فرد و هر کس دیگری که برقرار می شود، هماهنگ و سازگار با سیر تکاملی و راه سعادت هر دو طرف خواهد بود، ثالثاً تعارض و تضادی در گفتار و رفتار انسان با جماعت ها و گروه های گوناگون رخ نمی نماید و بالاخره ملاحظات، رودربایستی ها، خوشامد و بدآمد دیگران، تعریف و تمجید یا در برخی موارد طرد و انکار گروهی از مردم، رفتار انسان را شکل نمی دهد بلکه همه این امور و عوامل هم، در جایی

که باید نقش و اثری داشته باشد در همان چارچوب رابطه انسان با خدا تنظیم می شود. در این راه حل، اینطور نیست که مصلحت اندیشی های اجتماعی، ملاحظات اخلاقی، اقتضائات خاص محیطی و شرایط و موقعیت زمانی و مکانی در شکل دادن به نوع رابطه انسان با «دیگران» نقشی نداشته باشد، ولی همه این عوامل هم در چارچوب واحد و هدف دار رابطه انسان با خدا، تعریف و تنظیم و تحدید می شود.

آری! آن کسی که رابطه بین خود و خدا را اصلاح کرده باشد و سامان داده باشد، یعنی عبد مطلق خدا شده باشد و به معرفت و محبت و عبادت و اطاعت محض خداوند رسیده باشد و جز او را مطلوب و محبوب و مُراد خود نگرفته باشد، خداوند متعال رابطه بین او و دیگران - یعنی همه افراد و جماعت ها و اشخاص حقیقی و حقوقی، گروه ها، اصناف، اقشار، طبقات و... - را سامان می دهد و اصلاح می کند. در این صورت این سامان دهی و اصلاح رابطه بین ما و دیگران - که خداوند برعهده دارد - هم در بُعد تشریحی است و هم در بُعد تکوینی. بدین معنی که هم به کار بستن قواعد و اصول رفتاری و اخلاقی که در دین خدا ارائه شده، این روابط را سامان می دهد، و هم اینکه ذهن و دل و رفتار کسانی که طرف مقابل رابطه انسان می باشند در همان جهت مصلحت و کمال انسان هدایت می شود و خداوندی که دل ها را در اختیار دارد، آنچه را برای یک مومن حقیقی و عبد واقعی خود خیر و مصلحت است، بهتر از حسابگری ها و ملاحظات خود انسان برای او فراهم می سازد، و البته این هدایت قلوب انسان ها در موردی است که ما به سامان و اصلاح تشریحی خداوند اعتنا و توجه داشته و آن را بکار بسته باشیم! نگاهی به شیوه نفوذ پیام پیامبران الهی در دل ها، گسترش شریعت و فرهنگ الهی در جوامع بشری و پیروزی اولیاء خدا، دُرستی کلام پیشوای متقین امیرالمومنین(ع) را ثابت می کند و هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که تنها راه تنظیم و تصحیح درست ارتباطات ما با دیگران - چه در سطح فرد و چه در سطح جامعه - این است که آن را در طول رابطه خود با خدا قرار دهیم و تعریف کنیم، و به جای مواجه شدن با شبکه گسترده و عظیمی از ارتباطات و تلاش و تدبیر برای تنظیم و هماهنگ کردن آن، صرفاً یک رابطه را - که رابطه ای آینده ساز، اطمینان بخش، اعتمادآفرین و ناگسستنی است - تنظیم کنیم و آن را اصل و اساس قرار دهیم. در این صورت رابطه ما با دیگران هم سامان خواهد یافت و دغدغه ها و کشمکش ها و اضطراب ها، پایان خواهد پذیرفت، و این یکی از برترین، زیباترین، کارسازترین و مهم ترین آثار و جلوه های توحید

ناب است که در کارِ سامان دهی ارتباطات اجتماعی انسان، نقش اساسی دارد. نقشی جانشین ناپذیر که بدون آن هرگز انسان موفق نخواهد شد بدون دچار شدن به نفاق، خود فراموشی و از دست دادن اصالت خویشتن، مسئله مهم روابط خود با دیگران را به درستی حل کند. این کلام معجز گون را چه کسی جز امام علی بن ابیطالب(ع) که خود در معرفت و عمل این روش را در عالی ترین مصداق خود تجربه کرده است، می تواند بیان کند؟ و جز پیمودن این راه، چه راه دیگری برای پیروی از آن پیشوای کامل در طی طریق توحید وجود دارد؟

۲۹. اطاعت مخلوق تا کجا؟

لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ

اطاعت و فرمانبرداری از مخلوق در سرپیچی و نافرمانی از خالق، سزاوار نیست.

برترین هدف و مهم ترین آرمان یک انسان، نیل به خوشبختی و به دست آوردن کمال و سعادت حقیقی خویشتن است. حس خوددوستی و «حب ذات» در انسان، نهاده ای است درونی و همگانی، که هرگز از انسان قابل تفکیک و جدایی پذیر نمی باشد. نمی توان از کسی خواست که خودش را دوست نداشته باشد و برای خوشبختی و بهروزی و کمال خود تلاش نکند، اساساً همه دغدغه ها و کوشش های هر کسی، برای همین است که بتواند خویشتن را رشد دهد و به کمال برساند. اما در میان انسان ها کسانی هستند که در شناخت و تشخیص جوهر و اصل هستی خود، دچار اشتباه می شوند و خویشتن واقعی و اصیل خود را فراموش می کنند و آنچه را ابزاری و وسیله ای بیش نیست، به جای «خویشتن» می گیرند و تنها آن را هدف و آرمان زندگی خود قرار می دهند.

آری! پاسخ مثبت و نامحدود به غرایز حیوانی، تامین رفاه و خوشبختی دنیوی و رسیدن به خواست ها و خوشی های مادی که در بسیاری از انسان ها عالی ترین هدف قرار داده می شود؛ و آنچه در انسان محوری و انسان گرایی امروز به عنوان آرمان بشریت مطرح می شود نتیجه اشتباه انسان در شناخت و تشخیص خودِ اصیل و خویشتن حقیقی خویش است! این نوع

خودگرایی و خوددوستی غلط و نامطلوب است، اما نه به این دلیل که اساساً توجه انسان به خویشتن و خود دوستی، ناپسند و ناصحیح باشد، بلکه به این دلیل که این خوددوستی و خودخواهی در حقیقت دشمنی با خویشتن و غفلت از خود حقیقی است! در این نوع خوددوستی و خودخواهی، آنچه که باید ابزار و وسیله تامین کمال ابدی و سعادت حقیقی باشد، هدف گرفته شده و خود به خود هدف اصلی فراموش شده است! تاکید قرآن کریم بر توجه به خویشتن و پرداختن به خود و هشدارهای مکرر رهبران الهی بر شناخت خود و معرفت نفس، برای همین است که چنین خبط عظیم و اشتباه جبران ناپذیری برای انسان رخ ندهد. خودخواهی، خوددوستی و برای خود تلاش و کوشش کردن نه تنها بد نیست، که مطلوب است، اما کدام «خود»؟! خود حقیقی و خویشتن راستین یا خود حیوانی و مادی؟!

از همین جا این نکته بسیار مهم باید برای ما روشن باشد که «اسلام» و ارزش ها و دستورات الهی، هدفی ندارد جز کمک به انسان برای پرداختن به خود و تامین سعادت جاودان خویش. تسلیم شدن در برابر فرمان ها و دستورات الهی که همانا جوهره و روح اسلام است، جز برای این نیست که انسان بتواند راه رساندن خویشتن به کمال را طی کند.

چرا که تنها مرجع با کفایت برای راهنمایی و راهبری این مسیر، خداوند متعال است که دستورات رهایی بخش خود را در قالب دین مبین اسلام به ما ابلاغ فرموده است. از این رو اطاعت از خداوند و فرمانبرداری خالق در جهت خوددوستی و خودخواهی حقیقی و مطلوب قرار دارد. آنچه را خالق متعال برای انسان واجب ساخته، همان است که توجه به آن و عمل بدان شرط حتمی رشد خویشتن انسان است و آنچه را حرام نموده چیزی است که مانع واقعی تعالی آدمی است. و بدیهی است که معرفت، رحمت و قدرت الهی بیش از دیگران است! پس در جایی که فرمان بردن از یک مخلوق، مستلزم نافرمانی خدا است، و در موردی که خواست یک انسان از ما با امر خداوند در تعارض قرار می گیرد، کدام یک در جهت تعالی ما خواهد بود؟ آیا دستور خداوندی که اطاعت ما از او هیچ سودی برای او ندارد و تنها سعادت و مصلحت ما است که با اطاعت از او تامین می شود یا دستور مخلوق که اطاعت خواهی او از ما، جز تامین منفعت او هیچ نتیجه ای برای ما نخواهد داشت؟!

انسان های برگزیده و مصلِحان واقعی، هرگز آدمی را به آنچه مخالف با اوامر الهی است فرا نمی خوانند، بلکه تنها و تنها محورِ دعوت آنان از انسان ها، رو به سوی خدا آوردن و تن به فرمان او دادن و جان خویش را تسلیم او قراردادن است، آن هم برای سعادت و کمال خود انسان. هیچ پیامبری و هیچ رهبر الهی، انسان ها را به اطاعت از خویش و سر به فرمان او نهادن دعوت نمی کند، بلکه همه یکصدا انسان را به اطاعت از خدا فرا می خوانند، پس قبول این دعوت هرگز مستلزم سرپیچی از خدا نخواهد بود، اما انسان های خودخواه و سرکش، کسانی که با روحیه تکبر و خود بزرگ بینی دیگران را برده و مطیع خود می خواهند و جز به منافع و غرایز و شهوات مادی خود به چیزی نمی اندیشند، از دیگران می خواهند که از آنان اطاعت و پیروی کنند و چه بسا آن را به نفع انسان ها جلوه دهند و خود را خیرخواه و اصلاح طلب معرفی کنند، ولی همینکه معلوم شود که پیروی از آنان با معصیت و سرپیچی از امر خدا حاصل می شود و اطاعت از آنان همراه و ملازم با نافرمانی خدا است، نشانه این است که این اطاعت خواهی به زیان انسان بوده و اجابت آن به مصلحت نیست و برای یک انسان عاقل، که سعادت و کمال خویشتن برایش مهم ترین آرمان است، سزاوار نیست که خود واقعی خویش را قربانی خود دروغین و مادی دیگران سازد. پس هرگز تن به فرمانبرداری از مخلوق به بهای سرپیچی از خالق نمی دهد. این مخلوق هر که خواهد باشد: دوست، همسر، پدر، مادر، فرزندان، همکاران، رئیس، همسایه، حاکم، ابرقدرت و...

البته کسانی که به خویشتن واقعی خود توجه دارند، دریافته اند که هرگز سعادت حقیقی انسان با اطاعت دیگران از وی، هنگامی که در نافرمانی خدا باشد حاصل نمی شود. همانگونه که توجه به دیگران، خدمت به آنان و تلاش برای یاری به آنان برای رشد و تعالی، یکی از لوازم مهم تامین سعادت حقیقی انسان است. هیچگاه فرمان بردن دیگران نمی تواند سعادت کسی را تامین کند مگر اینکه این فرمان بردن در راستای فرمان خدا باشد. که در این صورت سعادت و کمال جاودان فرمان دهنده و فرمان برنده - هر دو - را تامین می کند و اگر در تعارض با فرمان خدا باشد، به سعادت هر دو لطمه می زند!

آری! اطاعت از خداست که تنها و تنها تامین کننده رشد، تعالی و خوشبختی جاودان انسان است و اطاعت از دیگران - اگر با سرپیچی از خدا همراه باشد - جز زیان و انحطاط برای انسان،

پیامدی نخواهد داشت. پیروی از این سرمشق بزرگ - که از ارکان اصلی توحید حقیقی و عملی است - می تواند ما را در راه امام علی(ع) قرار دهد. ان شاءالله.

۳۰. دوری از مواضع تهمت

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومُنْ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّن.

کسی که خود را در معرض و در موارد تهمت قرار دهد، نباید کسانی را که به او سوءظن پیدا می کنند، سرزنش کند.

در جامعه اسلامی، رابطه بین اعضای جامعه بر خوش بینی نسبت به یکدیگر و عدم سوءظن استوار است. گرچه حکومت و دستگاههای مسوول آن، در موارد خاصی که نظم و امنیت جامعه بدان بستگی دارد در حدود شرع و قانون، برای پرس و جو از افرادی که مظنون هستند مجاز می باشند، ولی در بین افراد جامعه تجسس، بدگمانی و بدبینی نسبت به هم به هیچوجه جایز نیست. روایات زیادی بر این مطلب تاکید دارند که: «کارهای برادر مومن خود را باید حمل بر صحت کنی و به هیچ روی به گمانه زنی ناروا نپردازی.» اصل اعتماد متقابل و حمل بر صحت کارهای مومن تا جایی که ممکن است، حتی در مواردی که ظواهر امر، زمینه های بدگمانی را فراهم سازد، یک اصل مهم در روابط اجتماعی است.

در کنار این اصل، اصل دیگری هم مطرح است و آن، «اجتناب و پرهیز از قرارگرفتن در موضع تهمت» است. واقع بینی اسلام و رهبران الهی، موجب شده که به این اصل توجه داشته باشند و در عین حالی که اعضای جامعه را از بدگمانی و سوءظن پرهیز دهند، از طرف دیگر توصیه کنند که رفتار اعضای جامعه بگونه ای باشد که زمینه سوءظن را از بین ببرد. درست است که دیگران نباید به رفتار شما بدگمان شوند و شما را مورد تهمت قرار دهند، ولی شما هم وظیفه دارید که برای کمک به حفظ سلامت معنوی جامعه از کارهایی که زمینه بدبینی و بدگمانی دیگران را فراهم می سازد، خودداری کنید.

واقعیت جامعه بشری اینگونه است که اگر کسی در رفتار خود، به ملاحظات جانبی توجه نداشته باشد و بدون رعایت و ملاحظه برداشت های عرفی - که معمولاً از رفتار انسان ها منتزع می شود - رفتار کند، خود به خود زمینه بدبینی و گمانه زنی های دیگران را فراهم می کند و در این صورت، قبل از هر چیز خود شخص سزاوار سرزنش است! آری! حفظ حرمت و احترام هر فردی در جامعه اسلامی، برای دیگران یک وظیفه مهم اخلاقی است، ولی این وظیفه قبل از دیگران برعهده هر کسی است که از رفتار و گفتاری که به حرمت و احترام خود خدشه ای وارد می سازد، اجتناب کند و واقعیات جامعه و برداشت های دیگران از رفتار و گفتار خود را مورد توجه و ملاحظه قرار دهد.

پس برای حفظ سلامت اخلاقی جامعه، علاوه بر اینکه باید رفتاری داشته باشیم که در واقع، شایسته و درست باشد، باید مراقب باشیم که مبدا زمینه بدگمانی دیگران نسبت به خودمان را فراهم کنیم و پس از اینکه دیگران نسبت به ما، گمان بد بردند و ما را به اموری که هیچگاه در پی آن نبوده ایم متهم ساختند، از آنان گلایه کنیم که چرا چنین کردند! بله، این وظیفه دیگران است که از بدبینی و سوءظن بپرهیزند، ولی این هم وظیفه ما است که در رفت و آمدها، نشست و برخاست ها، اظهارنظرها، نگاه ها، رفتارها، معاشرت ها، ... خود را در معرض اتهام قرار ندهیم و از عملی که موجب بدبینی دیگران می شود، بپرهیزیم. نگوئیم که «ما برای نظر دیگران کار نمی کنیم و داوری دیگران برای ما مهم نیست»، زیرا این بی توجهی و بی اعتنائی فضای سالم جامعه را آلوده می سازد و بازتاب منفی آن فقط متوجه ما نمی شود. هر کسی برای پیشگیری از وقوع جوّ بدبینی و بدگمانی در جامعه، این وظیفه را باید برای خود لازم بداند.

امام امیرالمومنین (ع) ما را به همین وظیفه متوجه می کند و سرزنش کسانی را که به ما بدگمان می شوند، در صورتی که ما خود را در معرض تهمت قرار داده باشیم سزاوار نمی دانند و البته در این کلام نمی خواهند بدگمانی دیگران را جایز بشمرند و آنان را بی گناه تلقی کنند، بلکه بر مسوولیت هر کسی برای پیشگیری از جوّ بدگمانی در جامعه تاکید می کنند. ما و هر کسی دو وظیفه را توأم در این زمینه برعهده داریم: یکی اینکه خود را در معرض تهمت قرار ندهیم و از کارهایی که بطور طبیعی و عرفی موجب بدگمانی دیگران می شود بپرهیزیم. دیگر اینکه در مورد رفتار دیگران، از سوءظن و بدبینی اجتناب کنیم. زیرا برخی بدگمانی ها گناه و معصیت

است. چنین مراقبتی در جامعه، موجب پیشگیری از مفاسد و زشتی های فراوانی خواهد شد و ما را گامی به راه امام علی(ع) نزدیکتر خواهد ساخت. ان شاءالله.

۳۱. مردم و فراز و نشیب ها

فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ

در دگرگونی اوضاع و شرایط است که گوهر درونی مردمان شناخته می شود.

شرایط زندگی و اوضاع و احوال اجتماعی و خانوادگی برای هر فردی امر ثابت و پایداری نیست. شرایط و موقعیت اقتصادی، زمینه ها و امکانات زندگی، موقعیت اجتماعی و حیثیت و آبروی سیاسی و شغلی، موقعیت و جایگاه خانوادگی و... واقعیاتی است که در زندگی هر فردی دچار دگرگونی می شود و در عین حال که ممکن است برای او امکانات و موقعیت بهتری رافراهم سازد، از طرفی هم ممکن است امکانات و موقعیت هایی را از انسان بگیرد. این «واقعیت» که به پستی و بلندی های زندگی یا فراز و نشیب ها تعبیر می شود، از دیدگاه بسیاری، «زندانی» حرکت انسان است و چارچوبی است که خود به خود مسیر و مشی انسان ها را تغییر می دهد. برخی اینگونه گمان می کنند که جبر تاریخ، جبر خانواده و جبر جامعه آن چنان انسان را در برمی گیرد که گویا هر کسی در محدوده همین جبرها است که زندگی می کند و هرگز نمی تواند خود را از آن برهاند و در سرنوشت خویش، تاثیرگذاری جدی داشته باشد!

از دیدگاه امام علی(ع) این فراز و نشیب ها و تلخی ها و شیرینی ها، زمینه ای است برای روشن شدن گوهر وجودی و جوهر درونی انسان ها. مردمان در کوره حوادث و تحولات و در کوران فراز و نشیب ها، ساخته می شوند و جوهر خود را می نمایانند. همانگونه که سنگ معدن در تفاوت حرارت و برودت است که جوهر خود را بروز می دهد، و همانطور که فلزات در کوره های داغ و سوزان خالص می شوند و از هم جدا می گردند، مردمان نیز در شرایط متغیر زندگی خود، می توانند ظرفیت و توان و جوهر خود را بروز و ظهور دهند. اما اینگونه نیست که جبر شرایط، سرنوشت انسان ها را رقم زند و نقش انسان را در آینده خود نفی نماید. شرایط و احوال

گونگون، «زندان» برای انسان نمی باشد بلکه یک «امکان» بزرگ برای ساخته شدن انسان و ظهور گوهر درونی او است.

رفاه و سختی، ثروت و فقر، شهرت و گمنامی، عزت و فرودستی، رئیس و مرئوس بودن، آسایش و دشواری، امنیت و ناامنی، سلامتی و بیماری و... هر کدام موقعیتی را برای انسان فراهم می سازد تا ظرفیت وجودی خود را بنمایاند. البته تلاش و کوشش و تدبیر انسان در فراهم کردن هر کدام از این شرایط و موقعیت ها بدون نقش و تاثیر نیست، اما اینگونه هم نمی باشد که هر کدام از این حالت ها، صرفاً به تلاش و تدبیر خود شخص بستگی داشته باشد! واقعیت این است که به وجود آمدن هر کدام از این شرایط در زندگی یک انسان، گاهی خارج از خواست و اراده او شکل می گیرد. چه بسیار مردمانی که علیرغم مراقبت های بهداشتی و پزشکی، دچار بیماری های درمان ناپذیر می شوند! چه بسیار کسانی که علیرغم تلاش های فراوان مجاز و غیرمجاز برای دست یابی به ثروت یا منصب، بدان نمی رسند! چه بسیار افرادی که بر اثر حوادث غیرمترقبه و رویدادهای طبیعی ناگوار، به سختی ها و رنج های بزرگی مبتلا می شوند! ... اما این دگرگونی در شرایط و اوضاع، می تواند جوهر وجودی انسان ها را آشکار کند.

آری! برخی افراد فقط در شرایط رفاه و آسایش به یاد خدا هستند و هنگامی که مصیبت و رنجی دامن گیر آنان شود، نه تنها از خدا غافل می شوند، که به زمین و زمان ناسزا می گویند! و برخی برعکس، در شرایطی که دچار گرفتاری و دردی هستند به یاد خدا می باشند و همین که به رفاه و آسایش برسند از خدا غافل می شوند! بسیاری از آدمیان فقط هنگامی به فکر فرودستان هستند که خود فرودست باشند ولی همین که به منصب و موقعیتی دست یابند، نه تنها از حل مشکلات فرودستان غافل می شوند که چه بسا رنج های آنان را نیز توجیه می کنند و طبیعی قلمداد می نمایند! بسیاری هستند که وقتی به مال و منال دست یابند قارون صفت می شوند و آن ثروت و مکنت را حاصل تلاش خودشان می شمارند و در پاسخ کسانی که به آنان توصیه می کنند که از این اموال و ثروت، حق محرومان و تهی دستان را نیز ادا کنند، اظهار می دارند که «ما این مال را با تدبیر و تلاش خودمان بدست آورده ایم و دیگران را در آن حقی نیست.»!!

این دگرگونی‌ها، ضرورت اجتناب ناپذیر زندگی آدمی است که هیچکس نمی‌تواند خود را از آن در امان دارد؛ هم دگرگونی از اوضاع به ظاهر مطلوب به وضعیتی ظاهراً نامطلوب و هم برعکس. اما مهم آن است که انسان بتواند آنچنان به عمق روحی و ثبات فکری و استواری در عمل دست یابد که این دگرگونی‌ها، خط مشی درست و راه الهی و انسانی او را تغییر ندهد و در هر موقعیتی همان وظیفه و تکلیف الهی را اصل بداند و انجام دهد. مهم این است که انسان بتواند در برابر تحولات و دگرگونی‌ها در شرایط و موقعیت خود، تحمل و ظرفیت وجودیش را بروز دهد و به این نکته عمیقی که امام علی(ع) مطرح می‌کند توجه داشته باشد و از این شرایط متحول، برای ساختن ثبات و استواری روح خود استفاده کند و هیچگاه خود را محصور و زندانی شرایط نپندارد.

شخصیت‌های بزرگ تاریخی و الگوها و اسوه‌های عظیم در زندگی بشر از این ویژگی برخوردار بوده‌اند که دگرگونی شرایط، آنان را از خط مشی درستی که در پیش گرفته بودند، باز نمی‌داشته است. در زندگی سراسر عبرت امام علی بن ابیطالب(ع)، این ثبات و استقرار را می‌بینیم و در زندگی شاگردان برجسته و دست‌پروردگان آن بزرگوار این حالت را مشاهده می‌نمائیم.

آری! کسانی که به بادی می‌لرزند و با ثروت و مقام و شهرت چند روزه‌ای که به دست می‌آورند، یا در مواجهه و رویارویی با مشکلات و دشواری‌ها از همه ارزش‌ها و حقایق روی برمی‌گردانند، ضعف گوهر وجودی خود را به نمایش می‌نهند، و از سوی دیگر انسان‌هایی که در برخورد با سختی‌ها، نامردمی‌ها و دشواری‌ها، «راست قامت» می‌ایستند و وظیفه الهی خود را فراموش نمی‌کنند و نیز آنان که در موقعیت‌های برتر اجتماعی، شانه‌ازتکالیف و مسئولیت‌های خود خالی نمی‌کنند، عظمت روحی و استواری گوهر وجود خود را به ظهور می‌رسانند. البته در پیشگاه خداوند همین‌ها هستند که رستگاران‌اند. رحمت خدا بر آنان باد!

۳۲. وحشت نکنید!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِ

ای مردم! در راه هدایت و مسیر درستی که طی می کنید، از کمی اهل آن، دچار وحشت و تردید نشوید!

راه هدایت، مسیری است که آدمی را به سرمنزل مقصود و کمال مطلوب می رساند. این راه، برای هر انسان اندیشمند و بی غرضی روشن و باز است. هرکسی که دچار هوی و هوس و خواست های مادی و حیوانی محض نباشد و با آزاداندیشی و حریت بر مبنای فطرت و وجدان الهی خود درصدد دستیابی به این راه باشد، قطعاً به آن خواهد رسید. عقل و وحی، دو راه روشن و هماهنگ اند که آدمی را به «طریق الهدی» و راه هدایت می رسانند.

اما همواره کسانی که به این توفیق دست می یابند، فراوان نیستند. البته شرایط و محیط ها متفاوت است، در زمان ها و مکان های مختلف، میزان کسانی که در راه هدایت به حرکت می پردازند یکسان نمی باشد، اما آنچه مهم است، این است که دست یافتگان به راه هدایت، با منطق و مطالعه و معرفت راه خود را برگزیده باشند و برای پیمودن آن، از عزم و اراده ای قوی و پولادین برخوردار باشند. در این صورت، برای آنان چندان اهمیتی ندارد که آیا عده زیادی در مسیر هدایت در حرکت اند یا جمعی اندک؟ هنگامی که راه هدایت برای ما روشن شده باشد، و زمانی که با همه ظرفیت عقلی و ذهنی خود، به این نکته رسیده باشیم که این راه، ما را به کمال و سعادت و نیکبختی می رساند، و در مرحله ای که با عزم و اراده ای استوار در این راه گام نهاده باشیم، دیگر چه باک که جمعی اندک در این راه اند یا جمعی فراوان؟

بله، کسی که در «طریق الهدی» است، باید همواره بر آن باشد که بر شمار روندگان این راه بیافزاید، با دعوت، تبلیغ، امر به معروف، نهی از منکر و بویژه با «عمل و رفتار» درست و مقبولی که دارد، دیگران را به این راه فراخواند، اما نهایتاً، برای او مهم، پیمودن طریق الهدی است، نه شمار پویندگان آن.

امیر راه هدایت و فرمانده مسیر ایمان و سعادت، علی ابن ابیطالب (ع)، هشدار می دهد که مبادا در مسیر هدایت، تعداد اندک رهروان راه هدایت، شما را به اضطراب، دودلی، تردید، وحشت و نگرانی بیافکند و عزم راسخ شما را برای پیمودن این راه، سست و متزلزل سازد! هرگز! مردان

بزرگ، رهبران الهی، اسوه‌ها و نمونه‌های کمال و رستگاری، چه زمان‌های طولانی را یکه و تنها، بدون هیچ یار و یاور، طریق هدایت را طی می‌کرده‌اند و هرگز شمار اندک رهروان، آنان را به تردید نمی‌افکنده است.

چه بسا با شرایطی مواجه می‌شوید که اکثر افرادی که در محیط کار یازندگی یا درس یا تفریح و ورزش و... با آنان سر و کار دارید، در موردی خاص، در طریق هدایت نباشند، آیا شما هم باید تحت تاثیر آنان قرار گیرید و از «طریق‌الهدی» روی برگردانید؟ شاید آنان بخواهند کاری را که واجب است ترک کنند یا کار حرامی را انجام دهند و شما با آن مخالف باشید، زیرا برخلاف راه هدایت است، آیا باید با آنان همراهی کنید؟ آیا این صحیح است که «همرنگ جماعت شویم تا رسوا نشویم»؟!؟

نه! بزرگ‌ترین رسوایی برای انسان، رها کردن راه هدایت و پشت پا زدن به کمال و سعادت است. هرگز در مسیر هدایت، دچار دودلی و تردید نباید شد. البته ابتدا باید «طریق‌الهدی» را با معرفت و شناخت بیابیم، ولی پس از یافتن، در پیمودن آن نباید به شما روندگان آن، بیاندیشیم.

امام علی(ع) در ادامه همین کلام کوتاه و پرمحتوی، به نمونه‌ای تاریخی که در قرآن کریم هم آمده است اشاره می‌کند، و آن جریان ناقهٔ ثمود است که برخلاف دستور صریح خداوند متعال، قوم ثمود آن ناقه (بچهٔ شتر) را کشتند و سپس پشیمان هم شدند، اما در حالی که فقط یک نفر مرتکب چنین عملی شده بود، خداوند همه مردمان را سرزنش می‌کند، زیرا بر کار او راضی و خشنود بودند و به مقابله با وی نپرداختند. این بیان حضرت علی(ع)، هشدار می‌دهد که در عین پیمودن راه هدایت، هرگز نباید نسبت به کارهای گمراهانه دیگران، بی تفاوت باشیم، و بلکه لازمه پیمودن راه هدایت، توجه به سرنوشت جامعه و ایفای نقش برای دعوت و فراخواندن دیگران به راه هدایت است.

آری! لذت دنیا و بهره برداری ناروا و غیرمجاز از نعمت‌های الهی، ممکن است برای برخی انسان‌ها، شیرین و گوارا باشد، ولی بسیار کوتاه و گذرا است، و دوران رنج و عذاب پس از آن

بسی طولانی می باشد، پس چندان ارزشی ندارد که انسان راه هدایت و «طریق الهدی» را بخاطر آن رها کند.

اگر در پیمودن راه هدایت، بخاطر شمار اندک پیروان آن، دچار وحشت و تردید نشدیم، گامی به سوی پیوند با امیرمومنان علی بن ابیطالب (ع) نزدیک شده ایم.

۳۳. علامت جاهل

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا

نادان را نمی بینی مگر مُفْرَط و زیاده رو یا مُفْرَط و اهمال کار

از دیدگاه امام علی (ع) - که همان دیدگاه مکتب ناب توحیدی و اسلام ناب محمدی (ص) است - یکی از اصلی ترین ملاکها و شاخص های رشد و تعالی انسان، عقل است. عقل، همان قوه تشخیص و توان تمییز حق و باطل، برانگیزنده انسان به پیمودن راه حق و طی کردن مسیر سعادت و همچنین عامل تعدیل کننده و هماهنگ کننده غرایز و تمایلات مختلف انسان و بکارگیری این غرایز و تمایلات در مسیر حیات ابدی و حقیقی آدمی است. عقل، آن قوه تشخیص و نیروی محرکه ای است که انسان بر اساس هدایت و تحریک آن، خدا را می پرستد و در راه بدست آوردن بهشت و سعادت ابدی تلاش می کند. عقل، محور و منشا تعهد انسان در برابر حق و بنابراین ملاک ارزش آدمی است. باید توجه داشت که در این تعریف از عقل، عقل جزئی که تنها از عهده حسابگری مادی صرف و تشخیص منافع و مضار حیوانی برمی آید، مدنظر نیست که «عقل جزئی» با «عقل» از دیدگاه وحی الهی و خاندان نبوت، تفاوت اساسی دارد.

در برابر عقل به معنی ای که گفته شد، جهل مطرح می شود. جهالت، به معنی نادانی و عدول از راه مستقیم و انحراف از طریق انسانیت و سعادت ابدی است. «جاهل» از دیدگاه امام علی (ع)، تنها کسی نیست که از آگاهی و معرفت محروم است، بلکه کسی است که عقل را از صحنه

تصمیم‌گیری و اعمال نفوذ در اعمال و رفتار خود، کنار نهاده و قوای حیوانی خود را اصل قرار داده و رفتارش را تابع خواست‌ها و تمایلات شهوات و غضب خویش ساخته است. بنابراین جهالت، ریشه کفر و الحاد و سرمنشا فساد و فسق است. در فرهنگ قرآن کریم و اهل بیت «جهل» تنها نقطه مقابل «علم» نیست بلکه نقطه متضاد با «عقل» است و هنگامی که امامان نور و هدایت، سخن از عقل و جهل به میان می‌آورند، به بُعد علمی و دانش انسان نظر ندارند، بلکه به معرفت و حکمت عملی و نظری، نظر دارند که نشان‌دهنده و راه‌برنده و برانگیزنده انسان به نور و ظلمت، بهشت و دوزخ، سعادت و شقاوت یا نیکبختی جاودان و یا سیهر وزی ابدی است.

امام امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) در این کلام یکی از مهمترین خصوصیات و یا علامت‌های «جاهل» را بیان می‌کند: جاهل، یا اهل افراط است یا اهل تفریط. افراط یعنی زیاده‌روی، تندروی، بیش از اندازه لازم به امری بهادادن و اهتمام ورزیدن و تفریط - در نقطه مقابل آن - یعنی اهمال، بی تفاوت بودن در مورد یک موضوع، کم گذاشتن و معطل گذاردن امری و بی‌اعتنایی به آن یا کم بهادادن آن. و جاهل، یا اهل افراط است و یا اهل تفریط، و به هر حال از مسیر تعادل و اعتدال و عدالت خارج است. در مقابل جاهل، عاقل اهل عدل و اعتدال است. به هر موضوع و مسئله‌ای به اندازه وزن و ارج و جایگاه آن، بها می‌دهد و به آن می‌پردازد و از افراط و تفریط، پرهیز دارد.

متأسفانه کم نیستند کسانی که چه در امور دینی و چه در سایر امور زندگی خود، دچار افراط و تفریط‌اند، و به همان اندازه که از خط اعتدال و تعادل دور باشند، از مراتب بالای «عقل» و دانایی محروم‌اند. در آموزه‌های قرآن و اهل بیت همانگونه که زیاده‌روی در توجه به مسائل مادی و زندگی دنیوی نهی شده، به همان اندازه از بی‌توجهی مفرط و بی‌اعتنایی محض به «بهره حیات دنیوی» سرزنش شده است. همانگونه که از بخل و عدم انفاق مال در راه خدا نهی شده، به همان اندازه از زیاده‌روی در بخشش مال در حدی که خود شخص برای گذران زندگی خود دچار سرگردانی شود، ملامت گشته است. همانگونه که آشکار کردن همه عبادات و کارهای نیک مطلوب نیست، به همان اندازه پنهان کردن آن هم صحیح نمی‌باشد، و...

اساساً یکی از مختصات امت پیامبر اکرم (ص) همین است که از افراط و تفریط های امت های پیامبران پیشین، پرهیز و احتراز دارد و به عنوان «امت وسط» و میانه رو توصیف شده است. این میانه روی نه به معنی محافظه کاری و سازش با دشمنان دین و خدا، بلکه به معنی اعتدال و پرهیز از تندروی و بی اعتنایی در امور می باشد.

همانگونه که پرهیز از افراط و تفریط، هم در تکالیف و وظایف دینی و هم در امور عرفی و عادی زندگی شخصی، از علامت های «عقل» و دانایی است، همچنین در امور اجتماعی و سیاسی پرهیز از افراط و تفریط علامت بلوغ اجتماعی و رشد سیاسی است، زیرا افراط در رسیدگی و تاکید بر بخشی از نیازها و مسائل جامعه، قطعاً جای رسیدگی و توجه به سایر بخش ها و نیازها را تنگ می کند و موجب تفریط در آن بخش ها می شود. توجه به واقعیات و امکانات همزمان با لحاظ آرمان ها و ایده آل ها، توجه به مصالح و مقاصد اجتماعی همزمان با لحاظ اصول و مبانی، توجه به خواست ها و گرایش های نسل جوان همزمان با رعایت مصالح و لوازم سعادت و بهروزی آنان، توجه به توسعه اقتصادی همزمان با لحاظ ارزش ها و معیارهای اسلامی، توجه به اقتضائات بین المللی همزمان با لحاظ شرایط داخلی و اهداف دینی و ملی، توجه به آزادی های اجتماعی همزمان با رعایت حدود قانونی و شرعی و... موجب می شود که عدل و اعتدال و تعادل در امور اجتماعی و کلان رعایت شود و سعادت و رشد همه جانبه آن تامین گردد.

تلاش کنیم با پرهیز از افراط و تفریط و شناخت خط تعادل و التزام بدان، گامی از جهالت فاصله بگیریم و به عقلانیت الهی نزدیک شویم. ان شاء الله.

۳۴. اصول را قربانی فروع نکنید

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ

امور مستحبی هنگامی که به عمل به واجبات زیان و ضرر رساند، موجب قربت و نزدیکی به خدا نخواهد شد.

اسلام، مکتبی است که هدف نهایی آن، تامین سعادت ابدی و حیات جاودان تکاملی برای «انسان» است. انسان تنها موجودی است که شایستگی خلافت خداوند را دارد، و تنها راه رسیدن به این مسیر به سوی بی‌نهایت، «اسلام» است، یعنی همان مکتب و راهی که خودِ خداوند متعال، ارائه دهنده آن به انسان است و هیچکس جز او شایستگی و قدرت و آگاهی لازم و کافی را برای نشان دادن «راه کمال» به بشریت ندارد. همه انبیاء عظام و اولیاء الهی هم به هدایت خداوند و با پیروی از «اسلام» به کمال راه یافته‌اند و به همین جهت هیچ دین، روش، راه، مکتب و مسیر دیگری جز «اسلام» پذیرفته نیست و هر که جز آن را دین خود قرار دهد، به کمال مطلوب هرگز دست نخواهد یافت.

پیامبران الهی و اولیاء خداوند، انسان‌های هدایت یافته‌ای هستند که برای دستیابی دیگران به این «راه» و حرکت در این مسیر، واسطه فیض شده و بشریت را دستگیری کرده‌اند. آنان هرگز داعیه‌ای و ادعایی جز این ندارند و میزان توفیق خود را در نزدیکی «انسان» به «خدا» می‌دانند. خود را بنده خدا، محتاج و نیازمند به هدایت او، برخوردار از نعمت الهی و رفیق و برادر و کمک‌کننده به سایر انسان‌ها برای راهنمایی و راهیابی آنان می‌دانند. بنابراین همه تلاش آنان در این خلاصه می‌شود که انسان‌ها به «راه خدا» - به درستی و بدون انحراف و تحریف - دست یابند و آن را به سلامت طی کنند.

امام علی(ع) - پیشوای هدایت یافتگان و راهنما و هدایت‌کننده گمراهان - در این کلام، برای پیشگیری از انحراف مسلمانان و کج فهمی آنان هشدار می‌دهد که مبدا سلیقه‌ها و فهم‌های محدود بشری در اولویت امور جایگزین تشخیص و حکم خداوند شود و در نظام موزون و منطقی «دین خدا» خدشه وارد کند. آری! اسلام، که تنها راه کمال است، مجموعه‌ای است از معارف، ارزش‌ها و احکام فردی و اجتماعی، که برخی از امور در آن واجب و فرض و فریضه است و برخی امور نافله و مستحب شمرده شده است. واجبات، احکامی است که بدون توجه و عمل به آن طی کردن مسیر رشد و هدایت میسر نمی‌باشد و مستحبات و نوافل اعمالی است که گرچه ترک آن خللی در سیر به سوی کمال ایجاد نمی‌کند، ولی بکار بستن آنها موجب سرعت بخشیدن و تسهیل طی طریق به کمال انسانی خواهد شد و تعالی انسان را تعمیق خواهد بخشید.

واجب شدن واجبات بدین سبب بوده است که خداوند حکیم، رعایت آن‌ها را برای فلاح و نجات انسان ضروری می‌دیده و با اشراف و علم خود به همه مراتب عالم هستی و «مسیر انسان» در این عوالم، ترک آنها را به زیان سعادت بشر می‌دانسته است، و حکمت استحباب مستحبات هم نقش آن‌ها در تسریع، تسهیل و تعمیق حرکت کمالی انسان بوده است. اما در برخورد عملی بسیاری از مسلمانان ملاحظه می‌کنید که در برخی موارد مستحبات را بر واجبات ترجیح می‌دهند و گاهی، به قیمت از دست دادن برخی واجبات بر انجام بعضی از امور استحبابی تأکید می‌ورزند! کم و بیش بسیاری از ما باموارد زیر برخورد داشته‌ایم:

- کسانی که در امور روزمره خود با دیگران رعایت انصاف و عدالت را نمی‌کنند، حال آنکه به برخی عبادات مستحبی بسیار تأکید و توجه دارند.

- کسانی که حدود شرعی حجاب را رعایت نمی‌کنند ولی شرکت در محافل ختم سوره انعام یا ذکر حضرت ابوالفضل(ع) را برای خود واجب و لازم می‌دانند!

- کسانی که به حقوق مالی واجب خود از قبیل زکات و خمس چندان اعتنا نمی‌کنند ولی انفاق‌های مستحبی انجام می‌دهند!

- کسانی که برای انجام برخی کارهای مستحبی، دچار کارهای حرام می‌شوند.

- کسانی که از نمازهای مستحبی و نوافل غافل نمی‌شوند ولی از دفاع از حقوق محرومان و مبارزه با ظلم و ستم - که در حدّ توان، شرعاً واجب است - کاملاً غافل‌اند!

مواردی از این قبیل و مشابه آن، که متأسفانه در سراسر جوامع اسلامی کم نیست، نشان می‌دهد ترجیح مستحبات بر واجبات یا توجه به برخی مستحبات به قیمت ارتکاب برخی محرّمات یک اشکال اساسی در رفتار دینی جامعه ما است. علت این اشکال این است که تصور می‌شود امور مستحبی، در عین ترک واجبات یا ارتکاب محرّمات، باز هم نقش سازنده خود را ایفا می‌کند و می‌تواند انسان را به خدا نزدیک کند، حال آنکه در واقعیت مسیر تکاملی انسان، آنگاه

مستحبات نقشی سرعت بخش یا تسهیل کننده ایفا می کنند، که واجبات انجام شده باشد و کارهای حرام ترک شده باشد. همانگونه که در یک ساختمان، رسیدگی به تزیینات و ظواهر آن، هنگامی ارزشمند و مفید است که ساختمان از نظر استحکام و رعایت اصول مهندسی و معماری مشکلی نداشته باشد. در سیر تکاملی انسان هم رعایت مستحبات هنگامی مفید و موثر است که قبل از آن، امور ضروری برای تامین سعادت انسان - یعنی انجام واجبات و ترک محرمات - رعایت شده باشد. از این جهت در دیدگاه امام علی(ع)، ترک حرام و انجام واجبات، منشا تقوی است و بدون تقوی هیچ کار مستحبی از کسی پذیرفته نمی باشد.

آری! امام متقین و پیشوای مومنان در این کلام، خاصیت اصلی مستحبات را - که نزدیک کردن انسان به خدا است - به شرطی قابل تحقق می دانند که به انجام واجبات زیان نرساند یا موجب فعل حرامی نشود. زیرا ترک حرام هم یکی از مهم ترین واجبات است. اگر رسیدن به کار مستحب و انجام آن، مانع توجه به واجبات شود یا موجب انجام کار حرام گردد، دیگر خاصیتی نخواهد داشت و کار بیهوده ای تلقی خواهد شد.

در حقیقت ما باید تشخیص خداوند برای طبقه بندی امور به واجب و مستحب را بپذیریم و همان را در اولویت بندی کارهای خودمان رعایت کنیم و سلیقه و ذوق شخصی یا پسند جامعه و محیط را در آن دخالت ندهیم و به «قرب فرائض» که برتر از «قرب نوافل» است، اهتمامی کامل داشته باشیم. بپذیریم که خداوند متعال، با حکمت و رحمت خود، برای سعادت و کمال ما از ما شایسته تر و داناتر است! بدین ترتیب گامی دیگر به راه امام علی(ع) نزدیک تر شده ایم. ان شاء الله.

۳۵. بدترین توشه آخرت

بُئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ

دشمنی با بندگان خدا، چه بد توشه ای برای آخرت انسان است!!

سعادت اخروی و حیات جاودانی بهشت را بدون زاد و توشه نمی توان بدست آورد. این دعوت و دستور صریح خداوند است که: «برای خود توشه بگیرید، که بهترین توشه ها تقوی است» و به همین جهت کسانی که گمان می کنند بدون فراهم کردن زاد و توشه و مجاهدت و تلاش برای بدست آوردن آن، می توان به رضایت الهی و بهشت جاودان دست یافت در گمراهی آشکاری بسر می برند. آری! بهشت را به بها دهند نه بهانه، گرچه خداوند عطوف و مهربان، با رحمت واسعه خود و مغفرت شامله اش، تلاش و توشه ناقص ولی خالص بندگان خود را، بهانه ای برای بهشتی کردن آنان قرار می دهد!

همانطور که زاد و توشه آخرت را باید از راههای مختلف کسب کرد، برخی امور هم «توشه منفی» تلقی می شوند و به عنوان باری سنگین بر دوش انسان قرار می گیرند که ملازم و همراه با انسان، تا عالم محشر و رسیدگی نهایی به پرونده اعمال، موجب خسران و بدبختی انسان می گردند.

از طرفی یکی از بهترین زاد و توشه آخرت، خدمت به خلق خدا البته در راه خدا است. اگرچه، غیر از خدمت به خلق، عبادت های بزرگ و موثر دیگری هم وجود دارد و عبادت، منحصر در خدمت به خلق نمی شود، ولی قطعاً یکی از بهترین عبادات، برآوردن حاجت ها و نیازهای مردمان و حل مشکلات آنان، به خصوص مومنان و محرومان است، خدمتی که در راه خدا باشد و انگیزه های دنیوی آن را آلوده نکرده باشد. دستگیری از مستمندان، آموزش و تربیت علمی و دینی و اخلاقی مردم، رسیدگی به مشکلات جامعه، ارائه خدمات درمانی و بهداشتی و رفاهی به نیازمندان، به عهده گرفتن اداره امور جامعه و تدبیر و تلاش برای حسن جریان امور، و بالاخره آنچه در عنوان کلی «خدمت به خلق خدا» می گنجد، اگر به انگیزه الهی و برای جلب رضای خالق انجام شود، یکی از بهترین و مهم ترین عبادات است که در روایات اسلامی بدان تاکید شده است.

از طرف دیگر دشمنی با بندگان خدا، زیان وارد کردن به آنان، اذیت و آزار مردم، شکستن دل بیگناه، مشکل تراشی برای جامعه، ایجاد انحراف فکری و اخلاقی، اشاعه و ترویج فساد و فحشاء و هر آنچه برای سعادت مردم در زندگی مادی و حیات اخروی زیان و ضرر دارد، از بدترین توشه

های آخرت است. به همین جهت برعهده داشتن «حق الناس» و عدم ادای آن، مشکل تر از عدم ادای «حق الله» شمرده شده است. از نظر اسلام، علت عمده گرفتاری خلائق در عالم محشر و عرصه حسابرسی نهایی، ناشی از حقوق مردمان است که به خوبی اداء نشده است.

«بندگان خدا» به عنوان آفریده خداوند متعال که برای رشد و تعالی و تربیت آفریده شده اند، دارای حقوق خاصی هستند که تجاوز به آن گناه تلقی می شود. کرامت نوع انسان از دیدگاه اسلام، منشا حقوق انسانی برای هر فردی از نوع بشر است. از نظر اسلام، در موارد خاصی هم که جریمه ها و مجازات هایی برای تخلفات و جرایم مجرمان و متخلفان پیش بینی شده، نه به انگیزه انتقام جویی یا دشمنی با فردی از نوع بشر، بلکه برای اصلاح جامعه و فرد است و حتی همان مجرمان و متخلفان را فراتر از حدود الهی و مقررات اسلامی نمی توان مورد مجازات قرار داد. اساساً حکمت احکام قضایی و جزایی اسلام و مقرراتی از قبیل حدود، دیات، تعزیرات، قصاص و مانند آن، دوستی بندگان خدا، خدمت به جامعه، اصلاح افراد متخلف، پیشگیری از رشد جرایم و جلوگیری از گسترش عوامل مضر سعادت انسان ها است. انسان مومن حقیقی، حتی در برخورد با کفار و تبهکاران، هیچ دشمنی و خصومت شخصی با آنان احساس نمی کند و هرگز اجرای احکام الهی را در مورد آنان، از روی کینه توزی شخصی یا انگیزه های انتقام جویانه انجام نمی دهد، بلکه اجرای حدود الهی را بر آنان، خدمت به خود مجرمان و نیز خدمت به جامعه تلقی می کند. پس دشمنی با بندگان خدا هیچ جایی در نگرش اسلام به فرد و جامعه ندارد و به عنوان گناهی بزرگ شمرده می شود که حتی مانع استجاب دعا و قبول اعمال عبادی فرد می گردد. حتی آنچه از دیدگاه حقوق طبیعی و نگرش غیرالهی به حقوق انسان ها، تخلف تلقی نمی شود، از دیدگاه اسلام گناه و معصیت شمرده می شود. سخن چینی، غیبت، تهمت، تجسس در رفتار مردم و... مصادیقی از گناه است که در کتاب حکمت الهی، به صراحت از آنها منع شده و همین امور، مواردی از نقض حقوق مسلمانان تلقی می گردد.

آنچه برای یک مسلمان وظیفه ای مهم بشمار می رود، خیرخواهی برای همه مردمان است. نه تنها خیرخواهی برای خویشان و نزدیکان، همسایه ها و همکاران، همکیشان و هموطنان، بلکه خیرخواهی برای نوع بشر. نیکی کردن به آنان و حل مشکلات انسان ها در حد توان و امکان، وظیفه یک مسلمان است. پس بدخواهی برای دیگران، کینه توزی و دشمنی با آنان و خصومت

بامردم، بدترین و یا یکی از بدترین توشه های آخرت است که سعادت آینده انسان و حیات تکاملی وی را در معرض خطر قرار می دهد.

پیامبر اسلام (ص) که برای همه عالمین، رحمت و رافت و عطوفت است، الگو و اسوه مسلمانان است که برای همه مردمان - از هر کیش و مسلک و قوم و ملت و نژادی - خیرخواه و منشا خدمت باشند و هرگز با هیچکس احساس عداوت و خصومت شخصی نداشته باشند. آری! پیامبر اکرم (ص) در دعوت دیگران به اسلام و در جنگ و جهاد خود با دشمنان اسلام نیز انگیزه هدایت گری و رحمت گستری داشت و از سر دوستی و محبت به آنان و خدمت به حیات ابدی و حقیقی شان آنان را به اسلام فرا می خواند و یا با آنان به جنگ و جهاد می پرداخت، نه برای گسترش قدرت سیاسی یا کشورگشایی و استثمار و استعمار مردمان و تامین منافع شخصی، گروهی، ملی یا حتی مذهبی! و بزرگ ترین غم مردان بزرگ - که پیامبر اکرم (ص) را اسوه خود می دانستند - دوری مردمان زمانشان از صراط مستقیم و انحراف آنان از مسیر هدایت و کمال بوده که با انگیزه الهی دوستی با بندگان خدا، برای آنان مطرح بوده است! ... و هم امروز هم برای هر مسلمان حقیقی، که خواهان پیوند با امام علی(ع) - پیشروترین پیرو حقیقی پیامبر اکرم (ص) و پیشوای مومنین و متقین باشد، پرهیز از خصومت و دشمنی با بندگان خدا و تلاش برای خدمت به انسان ها در راه خدا، از مهم ترین سرمشق ها شمرده می شود، زیرا هم او هشدار داده است که: «چه بد توشه ای است برای آخرت انسان، دشمنی با بندگان خدا.»

۳۶. دین را رها نکنید

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَاهُؤْ أَوْضَرُّ مِنْهُ.

مردم چیزی از کار دینشان را برای سامان دادن دنیاشان ترک نمی کنند، مگر اینکه خداوند چیزی را که زیان بیشتری دارد بر آنان می گشاید.

رابطه «دین» و «دنیا» چیست؟ اگر کسی در زندگی، معارف و احکام و ارزش های دینی را برای خود، اصل راهنمای حرکت قرار دهد، آیا دنیای او هم آباد می شود یا باید از خیر دنیا بگذرد؟

ضرب المثل قدیمی خدا و خرما درست است یا نه؟ آیا می توان بین آبادی و رفاه و پیشرفت و توسعه و... و تدین و تقوی و ورع و زهد و عبادت و... حالت جمعی ایجاد کرد یا این دو مقوله با هم تعارض دارند؟ و یا راه سوم وجود دارد؟

برخی تصور می کنند که با تدین و التزام به ارزش ها و احکام دینی، اساساً باید از فکر آبادانی دنیا، رفاه و آسایش، توسعه و پیشرفت و رسیدن به آنچه مظاهر حیات دنیوی است، صرف نظر کرد. بر اساس این گمان، دو گروه شکل می گیرند: گروهی که چون برآنند که ملتزم به دین باشند از اساس، اندیشه آبادانی دنیا را وامی نهند و به لاک خود می خزند و به تصور ترجیح دین بردنیا، خود را از دغدغه های اجتماعی و تلاش برای معاش فارغ می سازند. گروهی نیز بر اساس همین گمان، چون از دنیا نمی توانند صرف نظر کنند، ارزش ها و احکام و حدود اسلامی را قربانی مطامع و خواست های دنیوی می کنند و به دین و دستورات دینی پشت می کنند. ولی همانطور که اشاره شد، خاستگاه فکری هر دو گروه درباره رابطه بین دین و دنیا مشترک است.

در برابر این اندیشه، برخی اظهار می کنند که هیچ منافاتی بین دو مقوله دین و دنیا وجود ندارد: هم می توان به خدا رسید و هم خرما را از دست نهد! به نظر آنان می توان رفاه آسایش و توسعه و پیشرفت را بطور کامل با حفظ دین بطور کامل، جمع کرد. البته در عمل، این اندیشه با مشکل مواجه می شود، زیرا برخی محدوده های دینی و ارزش ها و احکام الهی در برخی موارد مانع دستیابی به منافع و آسایش و راحتی دنیوی - بطور کامل و آنچنانکه غیرمتدینین در پی آنند - می شود. اینجا چه باید کرد؟ اینجا است که بعضی متدینین برای سر و سامان دادن و درست کردن وضع دنیایشان، به کنار نهادن برخی محدوده ها و احکام دینی می پردازند و به خیال خود، موانع اصلاح امور دنیا و زندگی مادی شان را از سر راه برمی دارند.

این کلام امام علی(ع) نشان می دهد که بین سر و سامان دادن به امور دنیوی و زندگی مادی با امر دین، گاهی تعارض ها و منافات هایی رخ می دهد، نه اینگونه است که اساساً لازمه دینداری چشم پوشی از امور زندگی باشد و نه چنان است که توجه و پرداختن به زندگی و امور دنیوی بتواند در همه موارد و بطور کامل با مقتضیات دینی و ارزش ها و احکام الهی قابل جمع باشد. اساساً «دین» برای سامان دادن به سعادت انسان و تامین کمال حقیقی و ابدی آدمی است. تامین

این سعادت، جز از طریق کار و تلاش و تدبیر در عالم طبیعت و زندگی دنیوی میسر نمی باشد. ولی سامان و نظام خاصی در زندگی دنیوی، می تواند زمینه و مقدمه سعادت ابدی انسان باشد. بنابراین احکام و حدود الهی، برای ترسیم و تعیین محدوده ای است که اگر رعایت شود، سعادت انسان تامین می شود و الاً به آن سعادت و کمال لطمه وارد می گردد. پس نقش دین برای زندگی و امور دنیوی نه نقش بازدارنده کلی است و نه بی تفاوت و نظاره گر، بلکه نقشی است تعیین کننده، تحدیدکننده و جهت دهنده. دین، دنیای انسان را هم می سازد، ولی نه به گونه ای که همه راه ها و شیوه ها را برای این «ساختن» تجویز کند، زیرا برخی از راه ها و شیوه های موثر برای آبادی و رونق زندگی مادی، در حقیقت تخریب کننده آینده و سعادت تکاملی و ابدی انسان است. بنابراین «دین»، دنیای انسان ها را هماهنگ و هم جهت با حیات اُخروی و نهائی آنان می سازد و سامان امور دنیایی را - بگونه ای که زمینه ساز رشد و تعالی انسان باشد - تامین می کند.

امام علی(ع) به این نکته مهم توجه می دهند که کسانی تصور نکنند با کنار نهادن برخی امور دینی، می توانند دنیای خود را به سامان و صلاح برسانند. نه، بلکه اگر در مورد هر نقطه ای از ارزش ها و احکام دینی، برای سامان یافتن امور زندگی مسامحه کنند و آن را ترک نمایند، خداوند آنچه را که ضررش - به ظاهر و برای زندگی دنیوی شان - بیشتر از آن حکم و امر دینی باشد، برایشان باز می نماید. در حقیقت این سنت الهی در ساز و کار زندگی انسان ها است که حتی برای گذران صحیح زندگی دنیوی شان راه کارها و احکام و ارزش های الهی، بهترین و مفیدترین و کارسازترین است و ترک برخی از امور دینی برای صلاح و سامان دادن امور زندگی دنیوی توهم و اشتباهی بیش نیست.

متأسفانه کسانی را می بینیم که گرچه اظهار تدین می کنند، ولی در برخی موارد - در زندگی شخصی شان - دچار لغزش ها و اشتباهاتی می شوند که از عدم درک عمیق و باور به این نکته سرچشمه می گیرد: گمان می کنند با رشوه و ربا و گران فروشی و اجحاف، درآمدشان افزایش می یابد و زندگی شان رونق می گیرد. گمان می کنند با تقلب و نیرنگ و چاپلوسی و زد و بند، امورشان اصلاح می شود. گمان می کنند با ترک برخی از واجبات الهی مانند پرداخت زکات و خمس و یا عدم انفاق و کمک به دیگران، سرمایه شان افزایش می یابد. گمان می کنند با

خودآرایی و خوشرویی با نامحرمان و ناموس دیگران می توانند توجه دیگران را به خود جلب کنند و مشکلی از زندگی خود را حل کنند. گمان می کنند با روی آوردن به موسیقی لهوی یا ابزارهای حرام لذت جویی، غم و اندوه در زندگی شان کاهش می یابد. گمان می کنند با دروغ و تزویر و زیر پا نهادن اصول اخلاقی، موانع رشد زندگی شان از سر راه برداشته می شود و...

این گمان های باطل، که منشا ترک احکام و اصول اخلاقی دینی است - و خود منشا مفسد و مشکلات فراوانی می شود که نهایتاً ضرر و زیانش را عوامل آن هم می چشند - از این درک غلط ناشی می شود که «می توان با ترک برخی از امور دین، زندگی دنیوی را اصلاح کرد و سر و سامان داد!» زهی گمان باطل!

در سطح کلان جامعه و امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نیزگاهی چنین برداشت و درک غلطی به چشم می خورد! کسانی هستند که خیال می کنند با نادیده گرفتن برخی اصول مسلم و قطعی اسلام، می توان مشکلاتی از جامعه را حل کرد! این ها گمان می کنند با ترک ظلم ستیزی، با نادیده گرفتن ارزش های اخلاقی و معنوی در امور فرهنگی، با کنار نهادن اصول سیاست اسلامی در روابط خارجی، با چشم پوشی از حرمت ربا و مال اندوزی و رفاه زدگی در امور اقتصادی، با کوتاه آمدن در ضوابط و حدود معاشرت دختر و پسر در امور اجتماعی و... می توان زندگی اجتماعی را سر و سامان داد و مشکلات را حل کرد! و برخی قلم ها و زبان ها نیز به کار می افتد تا چنین تصور باطلی را در جامعه گسترش دهند و به خصوص جوانان و افراد کم اطلاع از معارف و مبانی و مسائل اسلامی را به این دام خطرناک گرفتار کنند، دامی که خیلی زود اصل باور به دین را خدشه دار می کند و انسان را در مسیر انحراف و اعراض از دین قرار می دهد.

ریشه یابی فکری این گمان باطل، خود بحث مستقل و مهمی است، ولی باید بدانیم که از عدم اعتماد و توکل بر خداوند متعال، ناشی می شود. که این خود ناشی از ضعف معرفت و ایمان است. انسان های مومن، که به جرعه ای از توحید ناب، نائل شده باشند و خدا را حاکم حقیقی هستی و تنها تاثیرگذار مستقل و قادر مطلق و حکیم بدانند و بر او توکل کرده باشند، هرگز دچار چنین گمان ها و توهمات نمی شوند. آنان به «دین خدا» اعتماد دارند و با توکل برخداوند - نه تنها توکل تکوینی، بلکه توکل تشریحی - یقین دارند که آنچه باید برای حیات ابدی و سعادت

نهایی انسان در زندگی دنیوی مراعات می شده، خداوند متعال در شریعت کامل محمدی (ص) ملاحظه کرده و مصلحت حقیقی و ابدی انسان را در قانونگذاری و تشریح، رعایت نموده است. بنابراین بدون دغدغه و تشویش و نگرانی، اصل را در تدبیر امور زندگی رعایت اصول، ارزش ها و احکام الهی می دانند. آری! فرد و جامعه مومن و متدین حقیقی، هرگز چیزی از امر دین را بخاطر مصلحت اندیشی های دنیوی و کوتاه نظرانه، فروگذار نمی کند و رها نمی سازد. البته در متن شریعت تدابیری برای لحاظ شرایط زمان و مکان در احکام دینی اندیشیده شده که آن هم متن دین است و اجتهاد دانشمندان و علمای اسلام در این موارد، به معنی ترک چیزی از دین نمی باشد.

امام علی(ع) برای پیشگیری از چنین انحراف بزرگی هشدار می دهند که مبادا تصور کنید با رهاکردن و ترک چیزی از «دین»، زندگی دنیوی شما سر و سامان می گیرد، بلکه اگر سر و سامان و اصلاح واقعی زندگی شما، بدین ترتیب میسر می بود، خداوند متعال - که خیرخواه ترین کس نسبت به بندگان می باشد - آن راه را در احکام دینی باز می نهاد. مراقب باشید که اگر چنین کردید، زیانی بیش از آنچه را از عمل به حدود دین تصور می کردید، باید تحمل کنید!

درود خدا بر آن امام همام و پیشوای رئوف و پیشگام متقین باد که اینگونه به صراحت و روشنی، پیروانش را از انحراف و اشتباه برحذر می دارد و توفیق الهی شامل همه ما گردد که با توجه به این هشدار امامان، گامی به راه اونزدیک شویم. ان شاءالله.

۳۷. از هم فاصله نگیرید

فَإِنْ يَدُلُّكَ عَلَى الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ.

همانا دست خدا به همراه جماعت است، و مراقب باشید از هم فاصله نگیرید، که همانا کسی که از مردم جدا شود سهم شیطان است همانگونه که گوسفند جدا شده از گله، سهم گرگ است.

از مهم ترین اصول جامعه اسلامی، وحدت و یکپارچگی جامعه و پرهیز و پیشگیری از بروز تفرقه و جدایی است، اصل مهمی که در آیاتی متعدد از قرآن کریم بدان تاکید شده است. اگر جامعه اسلامی و امت مسلمان دچار تشتت و پراکندگی شود، ابهت و اقتدار آن شکسته می شود و جای پای نفوذ و سلطه کفار و دشمنان ستمگر باز می گردد.

به خصوص در جامعه ای که نظام آن بر موازین الهی و اسلامی شکل گرفته و زمام رهبری و اداره جامعه در اختیار عبد صالح خدا و امام عادل قرار دارد - چه امام معصوم (ع) و چه کسی که به نیابت از امام غائب (عج) ولایت را برعهده دارد - حفظ وحدت و انسجام جامعه و پرهیز از تکروی و جداسدن از مسیر کلی نظام و امت اسلامی، امری واجب و ضروری است. امام علی (ع)، با تاکید بر این نکته، دست قدرت و حمایت الهی را همراه با جماعت و امت منسجم و متحد بیان می کند. زیرا هرگاه امتی با عزم راسخ و وحدت و انسجام در میدان جهاد و تلاش و رشد و تعالی حضور یافت، هیچ مانعی نمی تواند او را از رسیدن به اهداف باز دارد، ولی اگر در میان امت، تفرقه و جدایی افتد و هر گروهی به سمت و سویی کشیده شوند، اقتدار و توانمندی جامعه تحلیل می رود و با ضعف و فترت کاری پیش نمی رود.

در جامعه اسلامی، که امام حق و ولی عادل محور حرکت و پیشوای امت است، زمینه ای موجّه و دلیلی قابل قبول برای تفرقه وجود ندارد، زیرا امتی که پذیرفته است تسلیم احکام الهی باشد و اطاعت از فرمان خدا را تنها راه سعادت و کمال خود می داند، چگونه ممکن است یکی از مهم ترین دستورات خدا را - که اطاعت از ولی امر شرعی و صالح است - زمین بگذارد و بدان تن ندهد؟! اساساً آنچه برای یک فرد مومن حقیقی مهم است، اطاعت و عبادت خداست. او همه زندگی و مرگ خود را در راه خدا و برای نیل به سعادت و دستیابی به بهشت و رضوان الهی می خواهد و همه سلوک و مسلک خود را با راه خدا و فرمان خدا تنظیم می کند، پس چگونه ممکن است از این حکم مهم الهی سرباز زند و در برابر ولی عادل بایستد و زمینه تفرقه و پراکندگی امت را فراهم سازد؟! پس معلوم می شود کسانی که از جامعه اسلامی و رهبری الهی آن فاصله می گیرند و دچار تکروی در جامعه می شوند، در حقیقت از اسلام کامل و ایمان واقعی محروم اند. چنین کسانی یا دچار درک ناصحیح و فهم نادرست از مسائل دینی اند و یا گرفتار شهوات و هوای نفس می باشند و برابر سیدن به منصب و حکومت و یا دستیابی به مال و منال و تحقق

شهوات و اغراضِ شیطانی، به ایجاد تفرقه می پردازند و از مسیر امت جدا می شوند. تنها یکی از این دو عامل، موجب می شود کسانی در درون جامعه اسلامی، راه و مسیر حرکت خود را از کل جامعه و رهبری عادل و الهی آن جدا سازند: قصور علمی و کوتاهی فهم یا قصور عملی و ضعف نفسانی.

اگر امام علی(ع)، افراد جدا شده از جامعه و تکرو در برابر نظام اسلامی را «سهم شیطان» می دانند، بدین جهت است که آنان خود راه شیطان را برگزیده اند! کسی که به حکم خدا تن ندهد و در برابر این دستور مهم الهی - که صدها آیه و روایت درباره آن وجود دارد و سیره و سنت پیامبر و ائمه(ع) بر آن صحه می گذارد - سرپیچی کند، به دست خود و با انتخاب غلط خویش، راه شیطان را برگزیده و طبعاً سهم شیطان خواهد شد و به حزب او خواهد پیوست، همانطور که کسی که راه خدا را برگزیند و به احکام و ارزش های الهی گردن نهد، به حزب الله پیوسته و در مسیر رشد و سعادت قرار گرفته است.

آری! بریده از جامعه اسلامی، جدا شده از پیکره امت، تکرو در برابر حرکت رهبری الهی و مشروع ، همچون گوسفندی است که از گله جدا شده و خود را نصیب گرگ سازد! چنین کسانی خواه ناخواه نصیب گرگ های آدم نما و توطئه گران دون صفت خواهند شد و عاقبت خود را تباه می سازند! به خصوص در دنیایی که غلبه با سلطه جهانی زر و زور و تزویر است و همه ابزارها و قدرت ها در اختیار شیاطین است و «شیطان بزرگ» ادعای الوهیت و ربوبیت بر سراسر کره زمین دارد و با همه شیوه های شیطانی و خدعه ها و نیرنگ های پنهان و آشکار، درصدد تمامیت بخشیدن به سلطه همه جانبه خود می باشد، اگر کسی راه خود را از راه امام عادل و رهبری حق جدا سازد، هرگز نمی تواند در برابر چنین سلطه ای خود را حفظ کند، بلکه آگاهانه یا نا آگاهانه در دام آنان گرفتار شده و خود را طعمه گرگ ساخته است!

البته وجود اختلاف نظر در مسایل و مباحث مختلف اسلامی و اجتماعی، امری بدیهی است و اساساً مشورت حاکم عادل با آگاهان و نخبگان جامعه برای همین است که تصمیم گیری های او با آگاهی از همه نظرها و دیدگاه ها باشد. اما عزم و تصمیم گیری، قطعاً باید در اختیار او باشد تا زمام جامعه و اقتدار نظام، مخدوش نشود و حتی کسانی که در مقام مشورت و نظر، دیدگاه

های متفاوت دارند، در مقام اجرا و عمل عقلاً و شرعاً باید پیرو رهبری جامعه باشند تا تفرقه حاصل نشود. بنابراین اختلاف نظر و حتی اختلاف مجتهدان در اجتهاد و استنباط مسائل و احکام شریعت، امری عادی است که به خودی خود لطمه ای به وحدت و انسجام جامعه وارد نمی سازد. اما یک مومن حقیقی هرگز خود را مجاز نمی داند که این گونه اختلاف نظرها را دستمایه و بهانه جدا کردن راه خود از مسیر امت نماید، بلکه بدون غرضها و جهالت های نفسانی، نظریات خود را با سایر صاحب نظران و نخبگان به بحث و گفت و گو می نهد و آنچه را لازم است به رهبری جامعه یا سایر مراجع ذیربط منعکس نماید، با شیوه ای برادرانه و مومنانه در میان می نهد، و اگر دچار قصور علمی یا عملی نباشد، هرگز به دنبال تضعیف وحدت جامعه نخواهد رفت و خود را از چنگ و چنگال گرگ های آماده حفظ خواهد نمود.

آری! همراهی با جامعه اسلامی و پیروی از رهبری صالح و الهی، اصل مهمی است که پیروان و دوستان پیشوای متقین و امام مومنین، با پایبندی بدان تلاش می کنند خود را گامی به راه علی(ع) نزدیک سازند و با توجه و التزام به اصلی که بی توجهی بدان عامل اصلی مشکلات دوران کوتاه حکومت امام علی(ع) بوده، خود را به آن مقتدای بزرگ پیوند دهند. ان شاء الله.

۳۸. قطره و دریا

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي.

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، جز به مانند آب دهان در برابر دریای بیکران، نمی باشد.

... به راستی چه کاری از میان همه کارهای نیک، بیشترین و برترین ارزش را داراست؟ و چه کسی می تواند آن را ارزیابی کند و در بین کارهای خوب بهترین آن را برگزیند؟ البته خوب بودن هر کاری، در گرو آثار مثبتی است که آن کار از خود بجا می نهد. این آثار مثبت گاهی جنبه فردی دارد و برای تقویت ایمان و تثبیت تقوی و تامین رشد و تعالی معنوی شخص مفید

است و گاهی جنبه اجتماعی داشته موجب نجات انسان ها از مشکلات معنوی و مادی و فراهم کردن زمینه سعادت افراد جامعه می شود.

پیشوای نیکوکاران و امام شایستگان، در این عبارت، بهترین و برترین اعمال را «امر به معروف و نهی از منکر» شمرده اند، و حتی در مقایسه با «جهاد فی سبیل الله»، امر به معروف و نهی از منکر را به دریای بیکران و عمیق و همه کارهای نیک دیگر را - که جهاد هم یکی از آن ها است - به آب دهان تشبیه کرده اند. چگونه نمی توان عظمت و بزرگی دریا را به آب دهان سنجید، همانگونه بزرگی و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر را با سایر کارهای نیک، نمی توان مقایسه کرد.

از دیدگاه حضرت علی(ع)، امر به معروف و نهی از منکر شاخص حیات و زنده بودن جامعه است. کسی که نفی و انکار منکرات و کارهای زشت را ترک کرده باشد و نه به دست و نه به زبان و نه به دل منکر را تقبیح و نهی نکند، او مرده ای در میان زندگان است و از حیات حقیقی محروم می باشد. زیرا با اقامه این امر نیک، سایر کارهای نیک و واجبات الهی پیا داشته می شود و دستخوش فراموشی و غفلت نمی گردد. اما اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه مطرح نباشد، یکایک کارهای نیک به تدرج محو می شود و کارهای زشت و ناپسند به تدریج رواج و شیوع می یابد. این عمل نیک در میان همه اعمال نیک دیگر، از این خصوصیت برخوردار است که نقش و تاثیر آن در آینده جامعه و نسل های آتیه خود را می نمایاند. ممکن است با سستی در امر به معروف و نهی از منکر، جامعه اسلامی امروز و نسل کنونی، آسیبی نبینند و در ظاهر اتفاقی رخ ندهد، اما آینده جامعه دچار آسیب خواهد شد و زشتی ها به تدریج ریشه می گیرند و نیکی ها از صحنه عمل اجتماعی رخت برمی بندند.

البته کسانی که امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهند، اولاً خودشان قاعدتاً نیز اهل انجام معروف و ترک منکر هستند که به امر و نهی دیگران می پردازند، که اگر چنین نباشد مورد لعن و طرد خداوند قرار می گیرند و گفته آنان نیز چندان اثر عمیق و ماندگاری نخواهد داشت. ثانیاً با انجام امر به معروف و نهی از منکر خودشان هم اهل عمل به معروف و ترک منکر می شوند و درحقیقت خود امر به معروف و نهی از منکر برای ثبات و استمرار انجام معروف و ترک منکر

توسط کسی که به این کار نیک مبادرت می ورزد، نقش و تاثیر دارد. ناگفته پيدا است که از سویی این کار نیک آن هنگامی نیک است که با توجه به شرایط و لوازم آن انجام شود و گرنه خدای ناکرده خود به یک «منکر» و «کار زشت» تبدیل می شود. و از سوی دیگر وظیفه یک مسلمان این است که امر و نهی خواهر و برادر مسلمان خود را بپذیرد و آن را به عنوان هدیه ای از جانب او تلقی کند. زیرا بهترین دوستان، کسی است که کاستی ها و سستی های دوستش را به او گوشزد کند و وظیفه اعضای جامعه اسلامی که ولایت یکدیگر را پذیرفته اند این است که مراقب یکدیگر باشند و برای حفظ بهداشت معنوی و فرهنگی جامعه، با انگیزه ای برخاسته از رافت و رحمت اسلامی و الهی یکدیگر را در پیمودن راه خدا و حفظ سلامت جامعه، یاری رسانند که شاید بهترین مصداق «تعاون» همین امر باشد.

جامعه ای که نگرش اعضای آن به امر به معروف و نهی از منکر بیان امیرمومنان باشد، امر به معروف و نهی از منکر را برترین کار نیک می داند و در عمل، بدان توجه خواهد داشت و بدین ترتیب، خود را یک گام دیگر به راه امام خود، نزدیک تر خواهد ساخت.

۳۹. مرگ و زندگی

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ

مرگ حقیقی در زندگی همراه با شکست شما است و زندگی حقیقی در مرگ پیروزمندانه تان است.

در عرصه نبرد نیروهای حق با نیروهای باطل و در رویارویی جبهه اسلام با جبهه کفر، چه هدفی مهم است و باید دنبال شود؟ آیا زنده ماندن نیروها یا پیروزی حق؟ اگر پیروزی حق مسلترم جان باختن و شهادت نیروها باشد کدام یک را بر دیگری باید ترجیح داد؟ اگر زنده ماندن نیروها موجب شکست جبهه حق گردد، کدام یک مقدم است؟!

امام قلم و شمشیر، رهبر نور و هدایت، هم او که حق در پیروی از او حقانیت یافته است، خطاب به یارانش معنی حقیقی مرگ و حیات را ترسیم می کند. از دیدگاه امام علی(ع)، زندگی حقیقی با زندگی حیوانی و ظاهری متفاوت است. اگر در عرصه نبرد حق و باطل نیروهای حق شکست خورده و درهم پیچیده زنده بمانند، این زنده ماندن در حقیقت مرگ است، زیرا با سلطه باطل و زیر علم کفر زنده بودن و نفس کشیدن چه ارزشی دارد؟ آنچه برای یک پیرو حقیقی علی(ع) اصل است، آرمان ایمانی و هدف متعالی الهی است که سرافراز و پیروز بماند و در این صورت کشته شدن و جان باختن نه تنها «مرگ» نیست که «حیات حقیقی» است. پس حیات و زندگی حقیقی، در مرگ پیروزمندانه است.

هنگامی که این کلام مولی را می بینیم، باید درک و دریافت خودمان را درباره زندگی و مرگ تصحیح کنیم. زندگی و حیات، دو گونه است: یکی زندگی ظاهری و حیات حیوانی که همان نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن و ادامه حرکت های طبیعی یک موجود زنده است. در این معنی از زندگی، زندگی در همان سطح زندگی سایر حیوانات تعریف می شود. علایم زنده بودن همان علایم زنده بودن هر موجود جاننداری است. تعریف دیگر زندگی، زندگی و حیات معنوی است. حیاتی که خاص «انسان» است و برای حیوانات و سایر جانداران معنی و مفهومی ندارد. در این تعریف، ملاک زنده بودن، حرکت و دوام هدف و آرمان زندگی انسانی است. یک انسان متعالی برای چه هدفی زندگی می کند؟ برای خوردن و خوابیدن و پوشیدن و کارکردن و تفریح کردن؟! یا اینها همه مقدمه است برای تربیت شدن و به سعادت جاودانه نائل آمدن؟ از نظر یک انسان تعالی جو، زندگی حیوانی، یک وسیله و زمینه است، وسیله ای که اگر بتوان با آن به سعادت ابدی نائل شد، وسیله ای ارزشمند است و گرنه ارزش مستقلی نخواهد داشت. به همین جهت در دعای امام سجاد(ع) می خوانیم که:

«خدایا! تا هنگامی که زندگی من در مسیر طاعت و عبادت تو سپری می شود، عمر مرا طولانی کن و هنگامی که حیات و زندگی من عرصه فرمانروایی شیطان و غیر از مسیر طاعت و عبادت تو گردد، عمر مرا پایان بخش!»

از این دیدگاه، حیات و زندگی یک انسان مومن پیرو مکتب علی(ع)، تاوقتی برای دوام و بقای «حق» و دفاع از دین خدا ادامه می یابد زندگی حقیقی است. ولی هنگامی که این زنده ماندن، به قیمت شکست مکتب و مرام حق تمام شود دیگر چه رجحانی خواهد داشت؟

اگر حیات و زندگی را از سطح تعریف معمولی و حیوانی و طبیعی حیات و زندگی برتر ببینیم، درمی یابیم که این حیات، حقیقتاً در مرگ شرافتمندانه و پیروزمندانه بدست می آید، و هر مرگی که «شهادت در راه خدا» باشد، مرگی پیروزمندانه است: هم پیروزی شخص شهید و هم پیروزی مکتب و هدف الهی. شخص شهید، با جان باختن در راه خدا نه تنها چیزی از دست نمی دهد، که حیات جاودان و رزق الهی را به دست خواهد آورد و در عالم کمال و عروج خود، یارانش را نیز مزده وصل می دهد که در این مقام و منزلت، رزق و رضوان الهی نصیب می گردد! به همین جهت است که امام عاشقان و واصلان، علی بن ابیطالب(ع)، بارها و بارها آرزوی شهادت می کند و شهادت را کرامتی الهی تلقی می نماید و پس از رسیدن به آرزوی خویش، خود را نیکبخت و پیروز و کامروا می داند! و از همین روی، مرگ در بستر برای اولیای خدا مطلوب نیست و سالار شهیدان، صحنه عاشورا را نه صحنه فداکاری، که صحنه عشقبازی و عرصه وصل به معشوق می بیند. پس حیات حقیقی شهید و پیروزی او، در مرگ در راه خدا است.

... و نیز پیروزی مکتب الهی، نتیجه دیگر مرگ و جان باختن شهید است. خون سرخ شهید فی سبیل الله، همواره چراغ فروزانی است که راه آیندگان را برای رهروی در راه خدا، روشن و تابناک می کند. حیات و زندگی جاودانه راه حق، ثمره قطعی و میوه شیرین شهادت ها و ایثارها و مجاهدت هایی است که رهبران و رهروان این راه، مبذول داشته اند. اگر مکتب پیامبر اکرم (ص) هنوز زنده و راست قامت است، به خاطر شهادت رادمردان و مومنان مخلصی است که از صدر اسلام تاکنون در این راه جان باخته اند و البته جانی تازه و کامل دریافته اند! اگر عاشورا نبود آیا باز هم از اسلام ناب محمدی (ص) چیزی باقی مانده بود؟!

آری، کلام امیرمومنان(ع) این حقیقت عمیق و گرانبه را به ما گوشزد می کند که اگر زبونانه و حقیرانه در برابر باطل، ذلت و ننگ شکست را پذیرفتید و زندگی حیوانی و طبیعی خود را بر اعتلای مکتب و هدف ترجیح دادید و زندگی چند روزه دنیا را در برابر مرگ در راه خدا برگزیدید،

دچار مرگ و نابودی حقیقی شده‌اید. اما اگر شجاعانه و مردانه در برابر دشمن ایستادید و از مرزهای ایمان و شرف خود دفاع کردید و در این راه پرافتخار، به حیات ابدی دست یافتید و زندگی چند روزه دنیا را از دست دادید، این ازدست دادن حیات حیوانی، هرگز نباید مرگ و نابودی تلقی شود بلکه همان حیات حقیقی و راستین است!

دیدگاه ماده گرایانه بشری البته این منطق را نمی‌پذیرد، زیرا همه هستی خود را در همین چارچوب تنگ طبیعت و زندگی حیوانی خلاصه کرده است. از دیدگاه ماده گرایانه حیوانی، جنگ‌ها و مبارزات برای غلبه در حکومت و کشور گشایی و دست یافتن به منابع و منافع جدید است، که باید صرفِ همین زندگی دنیوی گردد. ولی از دیدگاه الهی و معنوی امام علی(ع)، مبارزات و مجاهدت‌های مردان خدا، برای زنده نگه داشتن «کلمه الله» و روشن کردن راه مردمان به سوی تعالی و سعادت است. از میان برداشتن عوامل مزاحم سعادت انسان‌ها و از بین بردن حصارها و غل و زنجیرهای بسته به دست و پای حیات معنوی بشریت، هدف اصلی از جهاد و دفاع جبهه حق است! پس از این منظرِ متعالی، حیات حیوانی باید قربانی حیات معنوی و برتر گردد و هرگز برای حفظ ابزار و وسیله نباید هدف را قربانی کرد! آری! زندگی حقیقی در مرگ شرافتمندانه و پیروزمندانه شما است و مرگ حقیقی در زنده ماندن زبونانه و ذلت بار!

... و مباد که جامعه پیرو علی(ع)، از این راه علی(ع) فاصله گیرد... و آنچنان باد که گام‌های بلندتری برای پیوند بیشتر با امام و مقتدایش بردارد. ان شاء الله.

✦. علم بی فایده

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ

چه بسا عالمی که جهل او، او را بکشد در حالی که علم او همراه او است ولی برایش سودی نداشته باشد!

دانش، چراغ راه بشر است. بدون چراغ اگر راه را هم بشناسی و چشم هم داشته باشی هرگز نمی توانی به سلامت و سرعت راه را طی کنی. اما اگر چراغ داشته باشی ولی راه را نشناسی، یا چشم نداشته باشی، یا چشم خود را باز نکنی و یا به حرکت و رفتن اقدام نکنی، این چراغ چه سودی برایت خواهد داشت؟!

جهل و ناآگاهی، قاتل انسان است. قاتل، فقط کسی نیست که با اسلحه ای یاسم کشنده ای، انسان را از حیات مادی و حیوانی محروم کند، بلکه عاملی که انسان را از حیات جاودان و راه سعادت باز دارد و موجب رکود و توقف و انحطاط انسان شود، قاتلی است به مراتب بدتر و پریزبان تر از قاتل حیات حیوانی. کسانی که به زعم خود، مردان خدا را با سم و سلاح به قتل رسانده اند، ندانسته موجبات حیات ابدی و رزق الهی را برای آنان فراهم کرده اند! اما جهل و نادانی، حیات معقول انسان و زندگی جاودانه او را تهدید می کند! به همین دلیل اولین گام دین، معرفت و آگاهی است. جستجوی آگاهی و طلب علم، واجبی است همگانی که زن و مردم مکلف بدان هستند. بدون آگاهی و دانش، نمی توان به کمال دست یافت چرا که اولین عنصر موثر برای کمال حقیقی، تفقه، دانش اندوزی، تأمل و فراگیری «دین» است. فراگیری علم نه محدودیت زمانی دارد نه محدودیت مکانی، نه محدودیت جنسی و صنفی و قومی و قبیله ای و نه محدودیت موضوعی. همه دانش ها را باید فرا گرفت و چراغ راه قرار داد... اما مهم این است که صرف همراه داشتن چراغ، سودی نخواهد داشت، اگر بکار گرفته نشود و انسان را از «مرگ» نجات ندهد! مرگ انسانیت انسان که مرگ نفحه الهی دمیده شده در او و مرگ فطرت الهی اوست، خطرناک ترین مرگی است که اگر حیات حیوانی، سلامت جسمی، رفاه مادی و امنیت اجتماعی و... در بالاترین سطح هم با آن همراه باشد چیزی از خطر آن نمی کاهد! کسانی که فریبندگی های مادی فاسقان و کافران چشم آنان را به خود جلب می کند و دلشان را جذب می سازد، از این نکته بسیار مهم غافل اند که اگر جلوه ها و ابزارها و نظامات زندگی مادی انسان، همراه با مرگ معنوی باشد هیچ سودی نخواهد داشت، بلکه هر چه این جلوه ها بیشتر شود زیان و ضرر آن بیشتر خواهد شد. زیرا انسان را از مرگ معنوی اش غافل تر خواهد ساخت و بیداری و حیات را مشکل تر! آری! رشد زندگی مادی و تأمین لوازم و مقدمات آن، هنگامی که بستری برای قوت و ارتقای حیات معنوی انسان باشد، ارزنده است و قابل تمجید. چه خوب

دنیایی است آن دنیایی که محل بدست آوردن حیات آخروی و معنوی باشد. چه خوب رفاه و توسعه ای است آن رفاه و توسعه ای که بستر سعه وجودی انسان و رشد حیات الهی وی گردد.

چه بسیار دانشمندانی که به دنبال دانش تامین حیات طبیعی و مادی رفته اند، ولی از کسب دانشی که چراغ راه خودشان به سوی تعالی و سعادت باشد، بازمانده اند! دیگران آنان را دانشمند می خوانند و دانش آنان، توانسته است رونقی به عیش و نوش دیگران ببخشد، ولی خودشان در بیچارگی و مرگ معنوی، کشته می شوند و حیات الهی خود را از دست می دهند!

چه بسا عالمانی که دانش آخرت و علم حیات معنوی را کسب کرده اند، این چراغ را فرا راه دیگران قرار داده و آنان را برای رفتن به سوی حیات جاودان کمک کرده اند، حتی برای روشن ماندن این چراغ تلاش کرده و زحمت کشیده اند، اما خود - در عین همراه داشتن این دانش - از رفتن بازمانده اند و به امور دنیوی اشتغال ورزیده یا در پای همین چراغ، به کسب حیات طبیعی و مادی قناعت کرده و قربانی جهالتشان شده اند! علم این گروه چراغ راه بوده است، ولی به «حجاب اکبر» برای حاملان آن تبدیل شده و این عالمان نتوانسته اند از همراهی این علم بهره برند.

چه متفکران و دانشمندانی که علم و آگاهی خود را، چراغ دزدی دین و دنیای مردمان قرار داده اند و آن را ابزار برگزیدن قیمتی ترین کالاها و سرمایه های انسان ها ساخته، برای منصب و قدرت و شهوت و شهرت خود یا دیگران آن را به کار می برند. اینها کسانی اند که علم و آگاهی شان، خود قاتل حیات معنوی شان شده است.

پرودگارا! به تو پناه می بریم از علم و دانشی که برای ما بهره و منفعتی در پی نداشته باشد و ما را به راه هدایت و حرکت به سوی تو، نکشاند!

در این میان دانشمندانی که از دانش تجربی و طبیعی شان، خدمت به خلق در راه خدا را اراده کرده اند، و عالمانی که با چراغ روشنی که در دست دارند، در راه خدا به حرکت افتاده و پیشوایی متقین و روندگان به سوی خدا را پیشه ساخته اند، کسانی هستند که علم آنان «علم نافع» است

و خود و دیگران را در پرتو چراغ پرفروغشان به حیات جاودان و سعادت ابدی می‌رسانند. اینها کسانی‌اند که خشیت حقیقی خدا را در دل دارند و پرستش و عبادت و خدمت آنان نزد خداوند ارزشمند و مقبول است.

آری! هر علم و دانشی که بتواند گِرهی از کار دنیا یا آخرت خلائق بگشاید، عرصه‌ای از معرفت و آگاهی را برای انسان باز کند، حقیقتی از حقایق عمیق و بیکران هستی را برای انسان تبیین کند و انسان را به مبدا و خالق این نظام شگفت‌انگیز نزدیک سازد، ارزشمند است. اما هر عالم و دانشمندی، به صرفِ آموختن این علوم - چه علوم و دانش تجربی و طبیعی و چه علوم و دانش دینی و معنوی - ارزشمند نمی‌شود. دانشمندی ارزشمند است که دانش خود را چراغ نافع راه خود و دیگران ساخته باشد، از تقوای الهی برخوردار باشد، به زیور اخلاص و عمل صالح آراسته باشد، به مصالح و منافع خلائق بیاندیشد، علم خود را حجاب خود و دیگران نسازد، آن را ابزار سلطه قدرتمندان و تضعیف ایمان و آرمان جامعه بشری نسازد، و بالاخره «عالم ربّانی» باشد. چنین عالمان و دانشمندانی، رهبری مردمان به سوی نور تقوی و رستگاری را برعهده دارند و این‌ها کسانی‌اند که دیدارشان عبادت و همنشینی و هم‌سخنی با آنان موجب هدایت است. اینها وارثان پیامبرند و نشانه‌های راه خدایند. اینها حجّت و گواه اسلام بر مردمان‌اند. این‌ها سدّ استواری در برابر تجاوزگران و ظالمان‌اند. مرکّب قلم اینها برتر از خون شهیدان است، زیرا گفتار و قلم اینان است که شهید پرور است و پاسدار خون شهیدان... و بالاخره پیروی و تبعیت از این عالمان است که فرد و جامعه را به سعادت می‌رساند و آنان را برای یاری صاحب الزمان (عج) و برافراشته شدن پرچم عدالت موعود مهدوی، آماده و تربیت می‌کند و جامعه بشری را به راه امام علی بن ابیطالب (ع) نزدیک می‌سازد.

• فهرست احاديث و ماخذ

١. الأيمان معرفة بالقلب و إفراز باللسان و عمل بالأركان. (نهج البلاغه - حكمت ٢٢٧)
٢. لا يُحِبُّنِي إِلَّا مومن وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ (صحيح مسلم - جلد ١ - ص ٥٥)
٣. أعينوني بوزع واجتهاد وعفة و سداد. (نهج البلاغه - نامه ٤٥)
٤. الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ (نهج البلاغه - حكمت ٨٠)
٥. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ (نهج البلاغه - نامه ٤٧)
٦. لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل و يرجي التوبة بطول الأمل (نهج البلاغه - حكمت ١٥٠)
٧. الدُّنْيَا تَعْرُ وتَضُرُّ وتَمُرُّ (غررالحكم - ص ١٣٥)
٨. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ. (نهج البلاغه - خطبه ٢٠٣)
٩. هَلَكَ أَمْرٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ (نهج البلاغه - حكمت ١٤٩)
١٠. مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا (نهج البلاغه - حكمت ١٦١)
١١. إِنْ الْجَنَّةُ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ (نهج البلاغه - خطبه ١٧٦)
١٢. أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ (نهج البلاغه - حكمت ٢٤٩)
١٣. لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ (نهج البلاغه - خطبه ١٧٦)
١٤. إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْ شَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ (نهج البلاغه - حكمت ٢٠٧)
١٥. مَنْ لَمْ يُصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ يُصْلِحْ غَيْرَهُ (غررالحكم - ص ٢٣٧)
١٦. أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ (نهج البلاغه - حكمت ٢٨)
١٧. وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ (نهج البلاغه - حكمت ٨٢)
١٨. الصَّبْرُ صَبْرَانُ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ (نهج البلاغه - حكمت ٥٥)
١٩. فَحَاسِبِ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنْ غَيْرَهَا مِنَ الْإِنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ (نهج البلاغه - خطبه ٢٢٢)
٢٠. أَلْتَوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ. (نهج البلاغه - حكمت ١٤٢)
٢١. فَاحْبِبِ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ أَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا (نهج البلاغه - نامه ٣١)

٢٢. يَا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ... وَالْبَخِيلِ... وَالْفَاجِرِ... وَالْكَذَّابِ. (نهج البلاغه - حكمت ٣٨)
٢٣. لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ ، فِي نَكْبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ. (نهج البلاغه - حكمت ١٣٤)
٢٤. أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثَبَّتَهُ دِينَ وَسَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ (نهج البلاغه - خطبه ١٤١)
٢٥. مَنْ حَدَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ (نهج البلاغه - حكمت ٥٩)
٢٦. عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ (نهج البلاغه - حكمت ١٥٨)
٢٧. عِظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغَّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ (نهج البلاغه - حكمت ١٢٩)
٢٨. مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ (نهج البلاغه - حكمت ٨٩)
٢٩. لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ (نهج البلاغه - حكمت ١٦٥)
٣٠. مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التَّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ. (نهج البلاغه - حكمت ١٥٩)
٣١. فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عُلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ (نهج البلاغه - حكمت ٢١٧)
٣٢. أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ (نهج البلاغه - خطبه ٢٠١)
٣٣. لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا (نهج البلاغه - حكمت ٧٠)
٣٤. لِاقْرَبِيَّةٍ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ (نهج البلاغه - حكمت ٣٩)
٣٥. بِسُّسِ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ (نهج البلاغه - حكمت ٢٢١)
٣٦. لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ. (نهج البلاغه - حكمت ١٠٦)
٣٧. فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ. (نهج البلاغه - خطبه ١٢٧)
٣٨. وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلِّهَا وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي. (نهج البلاغه - حكمت ٣٧٤)
٣٩. فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ (نهج البلاغه - خطبه ٥١)
٤٠. رَبُّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ (نهج البلاغه - حكمت ١٠٧)